چاپ چهارم

لومپن‌ها

در سیاست عصر پهلوی

(۱۳۴۲-۱۳۰۴)

مجتبی زاده محمدی



لومپن‌ها

در سیاست عصر پهلوی

(۱۳۴۲-۱۳۰۴)



لومپن‌ها

در سیاست عصر پهلوی

(۱۳۴۲-۱۳۰۴)

مجتبی زاده محمدی



نشر مرکز

لومپن‌ها در سیاست عصر پهلوی

مجتبی زاده‌محمدی

حروف‌چینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشرمرکز
طرح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ چهارم ۱۳۹۵، ۳۰۰ نسخه، چاپ دیجیتال نقش
شابک: ۱-۸۸۲-۳۰۵-۹۶۴-۹۷۸

نشرمرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸
تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹
Email: info@nashr-e-markaz.com

سرشناسه: زاده‌محمدی، مجتبی، ۱۳۵۷- .
عنوان و نام پدیدآور: لومپن‌ها در سیاست عصر پهلوی (۱۳۴۲-۱۳۰۴) / مجتبی زاده‌محمدی
مشخصات ظاهری: ده، ۲۶۲ ص.
یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Hooligans in Pahlavi Era's Politics؛ کتاب‌نامه، نمایه
موضوع: لومپن‌ها ــ ایران ــ تاریخ ــ ۱۳۵۷-۱۳۰۴؛ ایران ــ سیاست و حکومت ــ ۱۳۵۷-۱۳۰۴
فتوت ــ ایران ــ تاریخ
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۴ ۹ل۹ز / DSR ۱۴۸۲
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵ / ۰۸۲۰۴
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۴۴۷۳-۸۴ م

فهرست

فصل ۲ زمینه‌های تاریخی پیدایش لوطی‌ها در ایران

فصل ۳ لومپن‌ها در دوران رضاشاه

فصل ۴ تولد مجدد لومپن‌ها پس از سقوط رضاشاه

فصل ۵ لومپن‌ها در استخدام شاه و درباریان، وزرا، وکلا و احزاب سیاسی

فصل ۶ نقش لومپن‌ها در دوران ملی شدن نفت

فصل ۷   نقش لومپن‌ها در کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن

فصل ۸ نقش لومپن‌ها در حوادث سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲

مقدمه

پرسش از علل بروز جنبش‌ها، انقلابات و کودتاها در نقاط مختلف جهان، از جدی‌ترین مباحث مورد توجه پژوهش‌گران علوم اجتماعی در دو سده‌ی اخیر است. تاریخ نیز به عنوان یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی، در کنار اسناد و مدارک منتشر شده توسط دولت‌ها و حکومت‌ها، درصدد برآمده که به نقش عوامل اغلب مطرح نشده‌ی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی در تحولات تاریخی بپردازد. این امر در کشورهای پیشرفته مدت‌هاست که مدّ نظر مورخان قرار گرفته و در بین برخی مورّخان ایرانی نیز به تدریج گرایش به تحلیل مسایل تاریخی از منظر اجتماعی در حال پدیدار شدن است. در این کتاب نیز تلاش شده است که با چنین نگاهی، به نقش لومپن‌ها (جاهل‌ها) در تحولات اجتماعی تاریخ ایران، در اواخر دورهٔ قاجاریه و دوران پهلوی و به صورت خاص در کودتای ۲۸ مرداد تا سال ۱۳۴۲ شمسی، پرداخته شود.

لومپن‌ها، این پایین‌ترین اقشار اجتماعی، نه تنها در ایران بلکه در بسیاری از کشورها دیده می‌شوند، با این تفاوت که آنها در ایران در وهله

اول برآمده از روستاییان مهاجر به شهرها و در وهله دوم کارگران بیکار کارخانجات شبه مدرنیستی هستند؛ به‌علاوه پاره‌فرهنگی مخصوص به خود را دارند که این پاره فرهنگ تحت تأثیر مرام عیاری و لوطی‌گری است که در کشور ما سابقه‌ای بس طولانی دارد. در صورتی که در اکثر کشورها به‌ویژه کشورهای صنعتی لومپن‌ها بیشتر برآمده از کارگران هستند، که بنا به دلایلی از کار خود رانده شده یا در حالت فقر به سر می‌برند.

عوامل مهمی که باعث رشد و عرض اندام این گروهها در جامعه ایران معاصر شدند، عبارت بودند از: عدم تمرکز و نظارت در قدرت مرکزی، که این امر باعث می‌شد در هر یک از شهرها، این گروه از افراد به عنوان مدعیان نظم و امنیت سربلند کرده و کنترل شهرها را در راستای اهداف خود و گروههای قدرت‌طلب به دست گیرند؛ قانون‌گریزی ایرانیان به‌ویژه صاحب‌منصبان دولتی و حکام توتالیتر و رقابت و درگیری بین افراد و گروههای مختلف سیاسی‐مذهبی در شهرها بر سر کسب قدرت که تابع هیچ‌گونه قاعده، اصول و نظمی نبود، این مورد زمینه را برای جذب و تقویت لمپن‌ها از سوی این گروهها در مواقع اضطراری مثلاً درگیری‌ها و زدوخوردها، هجوم به مراکز عمده مانند روزنامه‌فروشی‌ها، ارگان‌های دولتی، برهم زدن میتینگ‌های طرف رقیب و غیره مهیّا می‌نمود؛ تحولات اقتصادی تاریخ معاصر از جمله ضعف اقتصاد کشاورزی و بی‌توجهی به محصولات داخلی، حرکت به سوی اقتصاد صنعتی شبه‌مدرنیستی و به تبع آن مهاجرت گروه کثیری از روستاییان و شهرهای کم‌جمعیت به شهرهای بزرگ در پی کسب و کار و یا زندگی بهتر؛ رؤیایی که به دلیل مشکلات عدیده در ساختار سیاسی‐اجتماعی‐اقتصادی کشور مانند کمبود امکانات، ضعف نیروهای تولیدی و غیره بسیار کم به وقوع

پیوست. این امر نتیجه‌ای جز افزایش سیل بیکاران در شهرها و تشدید فقر، دربدری و بی‌خانمانی، ناامیدی به زندگی و افزایش بزه‌کاری و جرم در جامعه در بر نداشت.

به هرحال، مهمترین عامل رشد و بالندگی لومپن‌ها در جامعه، وجود شرایط اجتماعی و محیطی مناسب حال آنها می‌باشد، به گونه‌ای که اگر چنین شرایطی مهیا باشد، لومپن‌ها نیز متناسب با خصوصیات ذاتی و روحی خود زمینه را برای ظهور و نمود خود فراهم می‌بینند و بالعکس. مثلاً در دوران سلطنت رضاشاه می‌بینیم که وی با اقتدار تمام و در راستای یک سلسله اقدامات مهمی که در زمینه ایجاد یک حکومت مرکزی نیرومند انجام داد (مانند سرکوب یاغیان بویژه قبایل گریز از مرکز، سرکوب گروههای مختلف مدعی در شهرها از طریق تاسیس نهادهایی چون نظمیه و ژاندارمری و غیره) جلوترکتازی این دسته از افراد را در جامعه گرفت، چرا که وی در دوران قبل از پادشاهی‌اش به مقدار زیاد و به عینه استفاده گروههای مختلف سیاسی و ذی‌نفوذ را از این دسته از افراد در جهت کسب قدرت مشاهده کرده بود؛ اما پس از اشغال ایران توسط متفقین و استعفای رضاشاه از سلطنت، دوباره شاهد شکل‌گیری آنها در جامعه هستیم. چرا که شرایط محیطی و اجتماعی برای رشد و تکثیر آنها در این مقطع زمانی و پس از آن مهیّا شده بود، از جمله: ضعف قدرت مرکزی و عدم اعمال نظارت کامل بر تمامی نقاط کشور، اشغال کشور توسط بیگانگان و به تبع آن عدم وجود نظم و امنیت در شهرها که باعث شد مجدداً این مدعیان گردن کلفت با شعارهای حمایت از افراد محله، شهر و دفاع از جان، مال و ناموس آنها، (به عنوان تأمین‌کنندگان نظم و امنیت در جامعه به پندار خودشان) ظهور و نمود پیدا کنند. به علاوه گروههای سیاسی و احزاب گوناگون با توجه به آزادی نسبی به وجود آمده

پس از شهریور ۲۰، به رقابت با همدیگر پرداخته و چون این رقابت‌ها تابع هیچ‌گونه قاعده و قانونی نبود (به علت ضعف دموکراسی در ایران)، به نحو گسترده‌ای افراد گردن کلفت و چاقوکش را به استخدام درآوردند، به گونه‌ای که اگر حزبی چنین کاری انجام نمی‌داد، با مشکلات زیادی مواجه می‌شد. خاندان سلطنتی از جمله شخص محمدرضا شاه نیز آنها را پروبال داده تا در مواقع اضطراری از وجود آنها استفاده کند. به همین جهت بود که آنها بیش از پیش در جامعه تقویت شدند. اوج استفاده از آنها توسط حکومت و احزاب فاشیستی، در جریان حکومت دموکرات مصدق دیده می‌شود که سرانجام نیز از جمله عوامل اصلی سقوط وی در روز ۲۸ مرداد بودند. پس از حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خاندان سلطنتی و احزاب فاشیستی که به وجود آنها بیش از پیش معتقد شده بودند، یکسری امتیازات و تسهیلاتی برای آنها در جامعه در نظر گرفتند تا بدین ترتیب در سال‌های بعد هم بتوانند از وجود آنها در سرکوب جنبش‌های مردمی و غیره استفاده نموده و به عبارت بهتر پایگاه مردمی ظاهری برای خود به وجود آورند، این روند تا اواخر دوران پهلوی دیده می‌شود.

در پایان، بر خود لازم می‌دانم از زحمات کلیهٔ افراد و مؤسساتی که در تهیه و تدوین این مجموعه مرا یاری نموده‌اند، به‌ویژه اساتید محترم گروه تاریخ دانشگاه اصفهان آقایان دکتر مرتضی دهقان‌نژاد و دکتر مرتضی نورائی و همچنین کتابخانه مرکزی این دانشگاه، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورا و سازمان اسناد ملی ایران، کمال تشکر و قدردانی را ابراز نمایم.

مجتبی زاده‌محمدی

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی

نایین اسفند ماه ۱۳۸۲

فصل ۱

لوطی‌ها و لومپن‌ها

نگاهی جامعه‌شناختی

مقدمه

لومپن اصطلاحی است آلمانی و معمولاً به طور عام برای افراد رانده از طبقه، وازده، به فساد کشیده شده و فاقد پیوند، جایگاه و هویت طبقاتی به کار گرفته می‌شود[1]؛ این افراد از آنجا که شغل ثابت و درآمد معینی ندارند، از طریق طفیلی‌گری، مشاغل کاذب و دست‌فروشی زندگی می‌کنند[2]. این اصطلاح (Lumpens) در اغلب کتب سیاسی و لغت‌نامه‌ها به کسانی اطلاق می‌گردد که در پایین‌ترین رده اجتماعی قرار گرفته و دارای مشروعیتی در جامعه نمی‌باشند، چرا که اغلب با ولگردی، دزدی، چاقوکشی[3]،

---

1. www.hamshahri. Org / Vijenam / hamshmah / 1380/10/8.Iran 2. htm.

۲. علیرضا شایان‌مهر، ***دایره‌المعارف تطبیقی علوم اجتماعی***، چ اول، تهران، سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۷، ص ۴۶۶.

۳. محمد طلوعی، **فرهنگ جامع سیاسی**، چ اول، بی‌جا، نشر علم و انتشارات سخن، ۱۳۷۲، ص ۷۵۹؛ و غلامرضا انصاف‌پور، ***فرهنگ فارسی***، چ دوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۴، ص ۹۹۵.

خودفروشی و فحشاء، قماربازی، خبرچینی باج‌گیری، الواتی[1] و اوباشی، جیب‌بری، گدایی و فال‌گیری روزگار می‌گذرانند.[2] این گروه که شامل آدم‌های شرور، بدکار، مزدور، جنایتکاران[3] و تبه‌کاران باج‌گیر[4] و روسپیان[5] است و با نامهایی چون جاهل‌ها، اراذل، اجامر و اوباش، اشرار[6]، بی‌سروپاها، بی‌پدر و مادرها[7]، ولگردِ بی‌سروپا[8]، لات و لوت و مردم برهنه خوشحال[9] از آنها یاد می‌شود[10]، از جریان زندگی عادی به دور بوده، بدون شغل و حرفه‌ای خاص و انجام کار مفید برای جامعه و چه بسا در شرایط بد اقتصادی به سر برده و به کارهای هرچند ناشایست و ضدانسانی تن درمی‌دهند.[11] لومپن ممکن است مرد یا زن باشد. این قشر که افرادی نظیر بی‌خانمان‌ها، آوارگان، فقیران، بی‌کاره‌ها، برخی از بیماران روانی را نیز در بر می‌گیرد، در جامعه‌های پیشرفته صنعتی، سرنوشتی

---

۱. غلامحسین صدری افشار و نسرین و نسترن حکمی، ***فرهنگ زبان فارسی امروز***، چ اول، تهران، موسسه نشر کلمه، ۱۳۶۹، ص ۸۴۶.

۲. علیرضا ازغندی، ***تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران: ۱۳۵۷-۱۳۲۰***، ۲ ج، چ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹، ج اول، ص ۱۵۰؛ و علیرضا شایان‌مهر، پیشین، ص ۴۶۶.

۳. حبیب‌الله آموزگار، ***فرهنگ فارسی دانش***، چ سوم، تهران، انتشارات صفار، ۱۳۷۵، ص ۳.

۴. غلامرضا انصاف‌پور، پیشین، ص ۲۹۸؛ و مهشید مشیری، ***فرهنگ زبان فارسی***، چ اول، تهران، انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۹، ص ۳۳۱.

۵. غلامرضا انصاف‌پور، پیشین، ص ۷۵۸.

۶. مهشید مشیری، پیشین، ص ۵۱.

۷. حبیب‌الله آموزگار، پیشین، ص ۷۶.

۸. غلامحسین صدری افشار و نسرین و نسترن حکمی، پیشین، ص ۱۲۷.

۹. حبیب‌الله آموزگار، پیشین، ص ۱۲۶.

۱۰. علی آقابخشی، ***فرهنگ علوم سیاسی***، با همکاری مینو افشاری راد، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۱۹۲.

۱۱. غلامرضا علی بابایی، ***فرهنگ علوم سیاسی***، چ دوم، تهران، شرکت نشر و پخش ویس، ۱۳۶۹، ص ۶۹۴.

همانند طبقه نجس‌ها در ساخت کاستی هند را دارد و از همان منزلت اجتماعی در این کشورها برخوردار است.[۱]

لوطی‌ها، که در جامعه‌ی قدیم سنتی ایران یافت می‌شدند و از لحاظ رفتار، کردار و اعتقادات خود را ادامه‌دهندهٔ راه و روش عیاران قرون اولیه‌ی بعد از اسلام می‌دانستند، شباهتها و نیز تفاوتهایی با لومپن‌ها دارند.

کاربرد اصطلاح لومپن در مورد لوطی‌ها در منابع مختلف، از اواخر عهد قاجار به بعد شروع می‌شود، به گونه‌ای که در منابع دوران پهلوی کمتر با اصطلاح لوطی برخورد می‌کنیم. درواقع لوطی‌ها در گذشته دارای برخی صفات مثبت از قبیل جوانمردی و کمک به مردم بوده‌اند، اما بسیاری از آنها به‌ویژه در دوران پهلوی دوم این صفات را از دست داده‌اند، و هرچند که ادعای جوانمردی و لوطی‌گری می‌کردند و به ظاهر ادا و اطوار آنها را درمی‌آوردند، اما پیدا کردن صفات و خصوصیات جوانمردان گذشته در بین آنها مشکل است، به همین جهت به تدریج جزو لومپن‌ها شمرده شده‌اند. اگر در دوره مورد بحث، با لومپن‌هایی هم برخورد می‌کنیم که ادعای جوانمردی، حفاظت از ناموس مردم و غیره داشته‌اند، این اغلب جنبه صوری داشته و بیشتر در راستای پیش‌برد اهداف شخصی خودشان بوده است. علت این امر را ــ همانگونه که ذکر خواهد شد ــ باید در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران معاصر جستجو کرد.

---

۱. علی کمالی، ***مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی***، چ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹، صص ۲۱۷-۲۱۶؛ و علی آقابخشی، پیشین، ص ۱۹۲؛ و عزت‌الله نوذری، ***تاریخ احزاب سیاسی در ایران***، چ اول، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۰، ص ۴۱۸؛ و مصطفی احمدی، مسأله توزیع در نظام سرمایه‌داری،
K4. www.hawzah. Net / per / magazine / kn / 011 / kn01109.htm

زمینه‌های تاریخی پیدایش لومپن‌ها در جهان

اصطلاح Lumpen در آلمانی به معنای ژنده و پاره است، و عبارت "Lumpen-Proletariat"[1] (پرولتاریای ژنده‌پوش یا رنجبران ژنده‌پوش) را نخستین بار مارکس در کتاب ***نبرد طبقاتی در فرانسه*** برای توصیف قشرهای رانده شده اجتماعی به کار برد.[2] وی بر این اعتقاد بود که لومپن‌ها بقایای جامعه ماقبل صنعت می‌باشند.[3] محقّقان و نویسندگان دیگر، پیدایش لومپن‌ها را همزمان با شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری دانسته و معتقدند که سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی در پی دگرگونی عمده‌ای که در اروپای سالهای بعد از سده ۱۶ م. و به‌ویژه در سده ۲۰ م. ایجاد کرد، نتوانست شَرم اجتماعی زاییده شده از فقر موجود در جامعه را بزداید؛ نتیجه آن پیدایش طبقات وازده‌ی اجتماعی بود.[4]

در مجموع می‌توان سرچشمه پیدایش لومپن‌ها را در مرحله گذار یک جامعه ماقبل سرمایه‌داری به جامعه سرمایه‌داری دانست، بدین معنی که در نتیجه مشکلات و مسایل عدیده نظیر فقر، بیکاری، نابرابری توزیع درآمد و غیره که در این مرحله یا مراحل بعد، به‌ویژه برای قشر کارگران به وجود می‌آید، زمینه‌ی پیدایش و تکثیر لومپن پرولتاریا در جامعه فراهم می‌شود.

---

۱. باقر ساروخانی، ***درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی***، چ اول، بی‌جا، سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۰، ص ۴۰۳.

۲. بهروز گران‌پایه، ***لومپنیسم یا بداخلاقی رسانه‌ای در مطبوعات ایران***، هفته‌نامه ***راه نو***، شماره ۱۰، ۶ تیرماه ۱۳۷۷، ص ۲۶.

۳. باقر ساروخانی، پیشین، ص ۴۰۳.

۴. علی کمالی، پیشین، صص ۲۱۷-۲۱۶؛ و علی آقابخشی، پیشین، ص ۱۹۲؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۱۸.

زمینه‌های اجتماعی ـ اقتصادی پیدایش لومپن‌ها در ایران معاصر

همانگونه که اشاره رفت، شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری در اکثر جوامع غربی و به تبع آن، مشکلات موجود در این نظام، زمینه را برای پیدایش لومپن پرولتاریا در این جوامع فراهم کرد؛ اما ببینیم در جامعه ما، منشأ طبقاتی و زمینه شکل‌گیری لومپن‌ها به مانند جوامع غربی بوده یا دلایل دیگری داشته است؟

به طور معمول، در کشورهای سرمایه‌داری، لومپن پرولتاریا از طبقه کارگر جدا می‌شود، اما در ایران قرن بیستم چون طبقات دوگانه سرمایه‌دار و کارگر بسیار ضعیف و ناتوان بوده‌اند، (به دلایل مختلفی نظیر ضعف سرمایه‌داری و نیروهای تولیدی، و مواردی دیگر از این قبیل)، اکثریت این قشر از دهقانانی که روستاها را ترک کرده‌اند، کارگران کارگاههای پیشه‌وری، و خرده‌بورژوازی تهیدست جدا شده‌اند و در واقع خرده‌بورژوازی[1] گاه با سقوط از آخرین پله زندگی اقتصادی خود، به لومپن تبدیل شده است، هرچند پیوندهایی بین عناصری از لومپن‌ها با طبقه کارگر به چشم می‌خورد. کارگران کارگاههای کوچک پیشه‌وری در ایران، که با شیوه‌های کهنه و ابزاردستی به تولید مشغول بوده و از نظر فکری نیز مانند وسایل و شیوه‌های تولیدی خود عقب مانده بودند، هنگامی که با خطر بیکاری و فقر مواجه می‌شدند، به علت آن که خود و خانواده‌شان هیچ‌گونه تأمینی، حتی برای چند روز از طرف استادکار و

---

۱. خرده‌بورژوازی در ایران هرچند که با همه کثرت و تنوع به رشد کافی نرسیده، اما به هرحال نسبت به بورژوازی بسیار وسیع، ریشه‌دار و قوی بوده، به طوری که در اکثر جنبش‌های ضدفئودالی و ضدامپریالیستی و جریانات اجتماعی و ایدئولوژیک نقش عمده‌ای را دارا بوده است.

دولت نداشتند، به سادگی ممکن بود کارشان به گدایی، طفیلی‌گری و دزدی کشیده شود و در نهایت به صفوف لومپن‌ها بپیوندند. به عبارت بهتر در پی تغییراتی که در ساختار اقتصادی کشور به وجود آمد، یعنی توجه به بخش صنعت و عدم توجه به بخش کشاورزی، بسیاری از روستاییان برای یافتن کار بهتر و استخدام در کارخانجات و زندگی بهتر، به شهرها مهاجرت نمودند، اما عملاً به علت عقب‌ماندگی نیروهای تولیدی، ضعف صنایع و فعالیت‌های اقتصادی، فقدان کار و غیره، به اجبار به صفوف لومپن‌ها پیوستند؛[1] و این خود زمینه‌ساز مشکلات عدیده‌ای در شهرها شد زیرا امکانات موجود در شهرها پاسخگوی این سیل جمعیت نبود و کارخانجات ایران نیز به دلیل ساختار شبه مدرنیستی خود و ناتوانی در رقابت با کالاهای مرغوب خارجی و بسیاری مسایل دیگر، سریعاً بسته می‌شدند؛ که نتیجه آن افزایش تعداد بیکاران بود. این جمعیت بیکار، سرگردان و کم‌درآمد برای گذران زندگی مجبور می‌شد که در حاشیه شهرها با کمترین امکانات موجود ساکن شود. بیکاری، فقر، بی‌هدفی و سردرگمی در زندگی، آنها را به سوی لومپن شدن سوق می‌داد.

زاغه‌ها[2] ـ از پدیده‌های جوامع شهری و صنعتی ـ که محل زندگی و تربیت همین گروههای اجتماعی می‌باشند، بر اثر مهاجرت روستاییان و

---

۱. علی‌اکبر اکبری، **لومپنیسم**، چ اول، تهران، مرکز نشر سپهر، ۱۳۵۲، صص ۱۱–۸؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۱۸.

۲. چارلز آبرامز (C. Abrams) از مفهوم زاغه‌ها و مناطق زاغه‌نشین، تعبیری به این شرح ارائه می‌دهد: «ساختمان یا بخشی از شهر که در آن ویرانی، نارسایی عرضه خدمات درمانی، تراکم زیاد جمعیت در واحدهای مسکونی، نبود آسایش لازم و غیره دیده می‌شود»: حسین شکوهی، **حاشیه‌نشینان شهری**، تبریز، انتشارات مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی، ۱۳۵۵، ص ۱۰.

فقر شدید طبقات محروم و مستضعف جامعه شهری پدید آمده‌اند.

ریچارد کاتم در این زمینه می‌نویسد: «قرن بیستم، شاهد هجوم مداوم و پرشتاب روستاییان به تهران و دیگر شهرهای مهم استانها بوده است. تازه‌واردان به مراکز شهری، ناگزیر در طبقه کلی کارگر قرار می‌گیرند و اکثراً به عنوان کارگر ساده در کارهایی که مهارت لازم ندارند، مشغول کار می‌شوند و بقیه نیز در خانه‌ها و یا به وسیله مغازه‌داران و صنعتگران استخدام می‌گردند؛ دست‌کم از لحاظ فکری همان روستاییانی هستند که تغییر مکان یافته‌اند، ولی از لحاظ سیاسی چندان فعّال نبوده و نتوانسته‌اند که توانایی اظهارنظر پیدا کنند. نیروی کارگر ساده، گاه له و گاه علیه ناسیونالیسم و زمانی هم در آن واحد برای هر دو منظور مورد استفاده قرار گرفته است»[1].

گفتنی است که مهاجرت و شهرگرایی روستاییان یکی از عوامل مهم افزایش جرم در جامعه محسوب می‌شود، چرا که پس از مهاجرت به شهر، به سختی می‌توانند خود را با قوانین و شرایط زندگی شهری و از همه مهم‌تر، فرهنگ جامعه سازگار نمایند.[2] عدم تأمین اقتصادی و

---

۱. ریچارد کاتم (R. Cottam)، ***ناسیونالیسم در ایران***، ترجمه فرشته سرلک، چ اول، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۱، پیشین، ص ۶۹.

۲. این مهاجرت‌های بی‌رویه، علاوه بر آثار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، فشارهای روانی بسیاری نیز بر افراد باقی گذاشته است. افرادی که از سرزمین مادری خود دل‌کنده و راهی شهرها می‌شدند با نوعی بیگانگی و انزوا در محیط جدید، مواجه می‌شدند. در راستای این تغییرات بود که زمینه برای انحرافات و آسیب‌های اجتماعی و نیز روان‌پریشی فراهم می‌شد و به علت عدم وابستگی به ارزش‌ها و هنجارهای رایج در شهرها، در افراد، آمادگی برای گرایش به انحرافات اجتماعی، زمینه مساعدی پیدا می‌کرد. مضافاً اینکه وجود فقر و بیکاری این مشکلات را در شهرها افزایش می‌داد. این گروه از مهاجرین، اغلب در حاشیه شهرها تجمع کرده و به کارهای کاذب،

←

اجتماعی از قبیل مسکن، امکانات بهداشتی و درمانی، تغذیه مناسب و مواردی دیگر از این قبیل، به ضعف روابط انسانی منجر می‌شود و این امر نتیجه‌ای جز تجاوز و بی‌توجهی به دیگر افراد جامعه در بر ندارد.[1]

منشأ دیگر پیدایش گروههای لومپن در ایران معاصر، لوطی‌های جامعه‌ی سنتی بوده‌اند که آنها نیز جزو طبقه متوسط و پایین جامعه شهری شمرده می‌شوند.

معرفی لوطی‌ها

بحث راجع به لوطی‌ها و اینکه آنها چه گروههایی در جامعه ایران قرن نوزدهم بودند، کمی مشکل است، چرا که نظرات متفاوتی در این زمینه ارائه شده است. برخی محقّقین و نویسندگان آنها را ستوده و برخی دیگر از آنها به بدی یاد کرده‌اند. نویسندگانی نظیر آراسته، نجمی و دیگران معتقدند لوطی‌ها جوانمردانی از جان گذشته و عیاران پاک‌باخته بوده که بسیاری از خصوصیات انسانهای شریف و صفات بارز مردان روزگاران گذشته را در خود جمع داشتند. این مردان ساده، بی‌آلایش و پاک‌دل، با این که از زور بازوی خود نان می‌خوردند، ولی صادقانه به حمایت از ضعفا برخاسته و حتی خود را وقف دیگران می‌نمودند. لوطی، آدم رک‌گوی و بی‌پروایی بود که در عین سادگی و تواضع، حاضر نبود حرف توهین‌آمیز از کسی بشنود و یا به خاطر مال ناچیز دنیا پیش این و آن سر

← از جمله دستفروشی روی می‌آوردند، لذا نه تنها کمکی به اقتصاد کشور نمی‌کردند، بلکه با زندگی اسف‌بار خود چهره زشتی به شهرها می‌دادند: سیف‌اللّه سیف‌اللهی، ***جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی ایران***، چاپ اول، تهران، موسسه انتشارات جامعه‌پژوهان سینا، ۱۳۸۱، صص ۳۲۸-۳۲۷.

۱. محمدحسین فرجاد، ***آسیب‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی انحرافات***، چ هفتم، بی‌جا، دفتر تحقیقات و انتشارات بدر، ۱۳۷۵، ص ۱۸۴.

خم کند. وقتی رگ غیرت یک لوطی تحریک می‌شد و خونش به جوش می‌آمد، دیگر روی پایش بند نبود و آماده برای هرنوع ماجرا و حادثه‌ای می‌شد. آنها به اصول مروّت و جوانمردی و ارزش‌های اخلاقی و انسانی مقید بوده، امین مردم محل و خانواده‌های آنان، حتی در محلّات دیگر نیز بودند و گاهی اتفاق می‌افتاد که وقتی سرپرست و پدر یک خانواده می‌خواست به مسافرتی برود، زن و فرزند و مال خود را به او می‌سپرد.[۱] آنها اشخاص مؤمن و دینداری بودند که علاوه بر سازمان دادن دسته‌های عزاداری در ایام محرم، با زورخانه‌ها نیز ارتباط داشته و حتی اداره این اماکن را به دست می‌گرفتند.[۲]

اما نویسندگانی نظیر فلور، فوران و دیگران از آنها به زشتی یاد کرده و اشاره می‌کنند که لوطی‌ها، یعنی همان گروه گردن کلفتی که غالباً از جوانان ورزشکار عضو زورخانه تشکیل می‌شدند، در وهله اول به گروه، سپس به محلّه و نهایتاً به شهر خود صمیمیّت نشان می‌دادند، چرا که می‌خواستند در محله برای خود شهرتی دست‌وپا کرده و لاف دلیری زنند. آنها در محله خود، احتیاط بیشتری به خرج می‌دادند، اما در سایر محلات، مخصوصاً محلات دشمن و در بازار و میادین مزاحم مردم می‌شدند، با زنان برخورد پیدا می‌کردند، از رهگذران باج می‌گرفتند، و یا به لخت کردن مردم می‌پرداختند. به همین جهت می‌توان گفت بعضی کارهای مثبت آنها، مثلاً حمایت از فقرای محله خود، با قانون سلوک آنها که

---

۱. ناصر نجمی، ***طهران عهد ناصری***، چ اول، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۶۴، صص ۵۵۵-۵۵۴؛ و مهدی عباسی، ***تاریخ ورزش باستانی و کشتی پهلوانی در ایران***، قم، چاپخانه مولوی، بی‌تا، صص ۱۱۸-۱۱۶؛ و ناصر نجمی، ***تهران قدیم***، چ چهارم، بی‌جا، نشر ارمغان، ۱۳۷۴، صص ۵۱۶-۵۱۵.

۲. یرواند آبراهامیان، ***ایران بین دو انقلاب***، ترجمه احمد گل‌محمدی و دیگران، چ پنجم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۳.

هدفش خودنمایی بود، مطابقت دارد.[۱] نویسنده دیگری به نام میگود (Migeod) نیز، آنان را در زمره گروههای بی‌کار، به دور از معنویات و ناامید به زندگی معرفی می‌کند.[۲]

کنت دوگوبینو که در اواسط قرن نوزدهم در ایران به سر می‌برده، سیمای لوطی‌ها را این گونه ترسیم می‌کند: لوطی‌ها یعنی همان افراد بی‌سروپای متعلّق به طبقات پایین شهری، قدری خوش‌گذران، رذل، شرور و در خور مجازات می‌باشند و روزها بازار و شبها خانه‌های ارمنیان و یهودیان شراب‌فروش را پر می‌کنند. آنها افرادی گزافه‌گو، ولی شجاع هستند و لاف‌زدن‌هایشان فقط لفظی نیست، زیرا با اصول جنگ تن به تن آشنا بوده و حتی دولت می‌تواند سپاه خوبی از قدّاره‌کشان توسط آنها تشکیل دهد.[۳]

به راستی چرا برخی نویسندگان لوطی‌ها را ستایش کرده و برخی دیگر پیوسته از آنها به زشتی یاد کرده‌اند؟ این نکته را نباید از نظر دور داشت که همانگونه که همه عیاران یک دست نبوده و برخی بوده‌اند که فقط ادّعای جوانمردی می‌کردند یا به‌طورکلی در گروه اوباش تحلیل می‌رفتند[۴]، لوطی‌ها

---

۱. ویلم فلور (Willem Floor)، ***جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار***، ۲ ج، ترجمه ابوالقاسم سری، چ اول، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۶۶، ج اول، صص ۲۸۱-۲۵۱؛ و آن. ک. س لمبتون، ***نگرشی بر جامعه اسلامی در ایران***، ترجمه یعقوب آژند، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۹؛ و جان فوران (John Foran)، ***مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی***، ترجمه احمد تدین، چ دوم، بی‌جا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸، صص ۲۰۳-۲۰۲.

۲. ویلم فلور، پیشین، ص ۲۵۱.

۳. کنت دو گوبینو، ***سه سال در آسیا*** (۱۸۵۸-۱۸۵۵ م.)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چ اول، تهران، نشر کتاب‌سرا، ۱۳۶۷، ص ۳۷۳.

۴. ر. ک: آن. ک. س لمبتون، پیشین، ص ۱۹؛ و حسن شادروان، ***قهرمانان همیشه زنده‌اند: تحقیقی در تاریخ ایران عصر افشاری***، چ اول، تهران، انتشارات اقاقی، ۱۳۷۷، ص ۳۷.

نیز از این امر مستثنی نبوده‌اند. شاید یکی از دلایل این نظرات ضدونقیض این باشد که برخی از آنها نقش مهمی در تحولات سیاسی ـ اجتماعی دوران معاصر ایران داشته‌اند و در راستای اهداف سیاسیّون و طالبان قدرت از هیچ اقدامی فروگذار نکرده‌اند و منابع وابسته به این دسته از آنان با لحن مثبت یاد کرده‌اند. برخی مآخذ مخالف نیز عقیده طبقه حاکم را بیان می‌کنند که از هر اقدام سیاسی یا اجتماعی طبقه پایین‌تر از خود بیمناک بوده است. نویسنده‌ای پس از تعریف و تمجید از آنها می‌گوید: «به هر حال حکومت‌های فاسد از آنها جهت نیل به اهداف پلید خود نیز استفاده‌هایی می‌کردند؛ نتیجه این امر پیدایش گروههای تازه‌ای به نام «چاقوکش» یا «پنطی»[1] بود که از مواضع سنتی لوطی منحرف شده بودند.»[2] به احتمال زیاد گروهی از لوطی‌ها به ویژه پنطی‌ها فاسد شده و تبدیل به دسته‌های لات[3] و جنجال‌گر شده‌اند. به هرحال همه لوطی‌ها از لحاظ صفات، خصوصیات، افکار و غیره یکسان نبوده و برخی از لوطی‌گری فقط نامی داشته‌اند و چهره لوطی‌های درستکار را خراب کرده‌اند. ماهیّت استبدادی حکومت ایران معاصر که پیوسته درون آن بی‌نظمی، درگیری، و کشمکش بین گروههای مختلف سیاسی و مذهبی وجود داشته، باعث می‌شد که چنین گروههایی به راحتی در درون آن پرورش یابند، تا بتوانند

---

۱. پنطی یا پنتی: کسی که در نزد لوطی‌ها به بی‌غیرتی و بی‌کفایتی معرفی شده و صفت لوطی‌گری در او نباشد: عبدالله مستوفی، ***شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه***، ۳ ج، چ سوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲. ویلم فلور، پیشین، ص ۲۵۳؛ و عبدالله مستوفی، ***شرح زندگانی من***، ج اول، ص ۳۰۳.

۳. لات: ویژگی شخص ولگرد و بیکاره‌ای که رفتار ضداجتماعی دارد، تهیدست و بی‌چیز و بی‌سروپا: برگرفته از غلامحسین صدری افشار و دیگران، پیشین، ص ۸۳۲؛ و مهشید مشیری، پیشین، ص ۹۰۶؛ و حبیب‌الله آموزگار، پیشین، ص ۷۴۵.

در درگیری‌ها و برخورد با مخالفین استفاده شوند،[1] چرا که آنها از نیروی بدنی خوبی برخوردار بوده، با شیوه‌های درگیری آشنا بوده، بی‌باک و بی‌پروا بوده‌اند و مواردی دیگر از این قبیل. اما به هرحال لوطی‌ها با لات‌ها و اوباش یکی نیستند و با توجه به اینکه لوطی‌های سده‌ی نوزدهم اخلاف عیاران بوده‌اند، نباید به دنبال یکی شمردن آنها با طبقات تبه‌کار ایرانی باشیم؛ زیرا همچنانکه عقیده فتوت و جوانمردی رابطه‌ای روحانی میان عیاران به وجود آورده بود، در سده نوزدهم نیز این عقیده در میان لوطی‌ها رواج داشته است.[2] این که گاهی تمیز این دو از هم دشوار می‌گردد، می‌تواند به علت نظرات ضدونقیض فوق باشد.

به همین دلیل واژه‌ی لوطی معانی گوناگون و بعضاً مخالفی یافته است که به اهم آنها اشاره می‌شود.

---

۱. ساختار جامعه ماقبل صنعتی ایران یکی از عوامل رشد و تکثیر این گروهها و افزایش جرایم و شرارت تا این اواخر بوده است. خصوصیات چنین جامعه‌ای گسترش اقتصاد کشاورزی و حکومت یک گروه کوچک از نخبگان بر یک جمعیت زیاد بی‌سواد است. از آنجا که در داخل قدرت، نخبگان باسواد گروه کوچکی تشکیل می‌دادند و ارتباط بین بخش‌های متعدد کشور بد بود، حکومت ناگزیر بود که به طور گسترده‌ای ایجاد حکومت محلی و عدم تمرکز را در حکومت موروثی خود، به نفع حامیانش در سطحی مجاز شمارد. این حکومت‌های محلی نسبتاً خودکفا بودند و از قدرت مرکزی در بعضی نواحی، غالباً جز اسمی نبود. حکومت مرکزی قادر به کنترل رهبران محلی نبود، بنابراین ناچار بود برای حفظ موازنه دقیق قدرت آنها را به جان یکدیگر بیندازد. (لازم به ذکر است که در شهرهای ماقبل صنعتی ایران، بین محلات شهر با وضع اجتماعی مختلف، شکاف‌های اقتصادی-اجتماعی وجود داشت تا جایی که اهالی این محلات به شیوه‌های گوناگون، خود را از افراد محلات دیگر متمایز می‌ساختند، دسته‌بندی‌های مذهبی داشتند و به گونه‌های مختلف با همدیگر رقابت می‌کردند) و بدین‌سان برای تأمین نظم و امنیت و جمع‌آوری مالیات که نیاز گسترده به همکاری نخبگان محلی داشت، با این گروههای قدرت محلی قرارداد موقت می‌بست. برگرفته از: ویلم فلور، پیشین، صص ۲۷۹-۲۷۶.

۲. ویلم فلور، پیشین، صص ۲۶۰-۲۵۹؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۲۲.

معنای لوطی در لغت‌نامه‌ها

لوطی[۱]:

ـ منسوب به قوم لوط[۲]،

ـ آن کس که دارای خصلت پهلوانی و قدرت بازو بوده و در عین چاقوکشی و قدّاره‌کشی، به دفاع از حقوق مظلومان و ضعفا برخاسته[۳]،

ـ سخی، بخشنده، جوانمرد[۴]،

ـ ناموس‌خواه و با تعصب[۵]،

ـ رند، حریف، بی‌باک، نامقید، شوخ و شلتاق، مسخره، لاف‌زن[۶]،

---

۱. اوژن فلاندن در سفرنامه معروف خود آورده: کلمه لوطی معنای بسیار عجیبی دارد که با آن اعمالی زشت و ناپسند انجام می‌گیرد. دزدان، بدسلکان، حقه‌بازان و معرکه‌گیران از این دسته هستند. اصل و ریشه این لغت را برخی گفته‌اند از لوط نوه ابراهیم گرفته شده و برخی از لوط هندی که دزدی بوده می‌دانند: برگرفته از اوژن فلاندن، ***سفرنامه***، ترجمه حسین نورصادقی، چ سوم، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۵۶، ص ۱۲۰.

۲. علی‌اکبر دهخدا، ***لغت‌نامه***، ج ۳۷، تهران، چاپ سیروس، ۱۳۳۰، ص ۳۳۴، و نصرالله آژنگ، **گنجینه لغات**، ۲ ج، چ اول، تهران، انتشارات گنجینه، ۱۳۸۱، ج دوم، ص ۱۴۰۸.

۳. محمد معین، **فرهنگ فارسی**، ۶ ج، چ هشتم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، ج سوم، ص ۳۶۵۲؛ و حسن انوری، **فرهنگ بزرگ سخن**، ۸ ج، چ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۱، ج هفتم، ص ۶۴۶۵، و غلام‌حسین صدری افشار و نسرین و نسترن حکمی، پیشین، ص ۸۵۴؛ و نصرالله آژنگ، پیشین، ص ۱۴۰۹.

۴. علی‌اکبر دهخدا، پیشین، ص ۳۳۴؛ و نصرالله آژنگ، پیشین، ص ۱۴۰۹؛ و محمد معین، پیشین، ص ۳۶۵۲؛ و مهشید مشیری، پیشین، ص ۹۲۳.

۵. حبیب‌الله آموزگار، پیشین، ص ۷۶۱؛ و محمد معین، پیشین، ص ۳۶۵۲.

۶. علی‌اکبر نفیسی، ***فرهنگ نفیسی***، ۵ ج، بی‌جا، انتشارات خیام، ۱۳۴۳، ج چهارم، ص ۲۹۹۰؛ و ابوالقاسم پرتو، ***واژه‌یاب***، ۳ ج، چ اول، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳، ج سوم، ص ۱۶۳۳؛ و نصرالله آژنگ، پیشین، ص ۱۴۰۹.

ـ قمارباز، شراب‌خوار[۱]،

ـ نانجیب، هرزه‌کار، بی‌شرم، فاسد، و لوتی[۲]، لواط‌کننده، همجنس‌باز، کودک‌باز[۳]،

ـ جاهل، اجامر و اوباش[۴]،

ـ مطرب و معرکه‌گیر دوره‌گردی[۵] که حیواناتی چون میمون و خرس برقصاند و همراه آن تنبک بزند و اشعاری هم بخواند[۶].

لومپنیسم به عنوان یک پاره فرهنگ

پاره‌فرهنگ (sub-culture) عبارت است از فرهنگی کوچک‌تر در داخل یک فرهنگ بزرگ‌تر، که علی‌رغم ویژگی‌های خاص آن، جزیی از نظام فرهنگی گسترده محسوب می‌شود.[۷] البته باید توجه داشت که پاره‌فرهنگ، متناقض فرهنگ بزرگ‌تر نیست، هرچند که ممکن است ستیزهایی بین این دو به وجود آید.

در همه‌ی جوامع، هرکس براساس پاره‌فرهنگ گروهی و طبقه‌ای خود

---

۱. علی‌اکبر دهخدا، پیشین، ص ۳۳۴.

۲. لوتی (Luti) به معنای لوطی، شکم‌پرست، پسر امردپرست، غلام‌باره و لواطه‌کار، برگرفته از:
حسن انوری، پیشین، ص ۶۴۵۹؛ و محمد معین، پیشین، ص ۳۶۵۲؛ و ابوالقاسم پرتو، پیشین، ص ۱۶۳۳؛ و نصرالله آژنگ، پیشین، ص ۱۴۰۵.

۳. نصرالله آژنگ، پیشین، صص ۱۴۰۹–۱۴۰۸؛ و محمد معین، پیشین، ص ۳۶۵۲؛ و علی‌اکبر نفیسی، پیشین، ص ۲۹۹۰؛ و علی‌اکبر دهخدا، پیشین، ص ۳۳۴؛ و حبیب‌الله آموزگار، پیشین، ص ۷۶۱؛ و حسن انوری، پیشین، ص ۶۴۶۵؛ و غلامرضا انصاف‌پور، پیشین، ص ۹۳۳.

۴. حسن انوری، پیشین، ص ۶۴۶۵.

۵. همان، ص ۶۴۶۵.

۶. نصرالله آژنگ، پیشین، ص ۱۴۰۹.

۷. منوچهر محسنی، **مقدمات جامعه‌شناختی**، چ هفتم، بی‌جا، انتشارات محسنی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۶.

و معیارها و ارزشهای خاص گروه و طبقه‌اش، نسبت به امور قضاوت می‌کند و از هنجارهای معین و مشترکی پیروی می‌کند، لومپنیسم را می‌توان یک پاره‌فرهنگ به شمار آورد. در ایران دسته لومپن‌ها یا جاهل‌ها، همواره دارای پاره‌فرهنگی مخصوص به خود بوده‌اند، که آنان را از نظر رفتاری (مثلاً طرز لباس پوشیدن، تکلّم، راه رفتن و غیره) از دیگران متمایز می‌کند.[1] این پاره‌فرهنگ تا حد زیادی متأثر از مرام عیاران قرون اولیه بعد از اسلام و لوطی‌ها می‌باشد.

اکثر جامعه‌شناسان معتقدند که منشأ اصلی بزه‌کاریها و انحرافات در داخل پاره فرهنگ گروهی می‌باشد، زیرا گروهی که در انحراف خاصی با همدیگر اشتراک دارند، به دو منظور یعنی حمایت متقابل و فراهم آوردن تسهیلاتی برای ارتکاب اعمال خلاف، گرد هم می‌آیند؛[2] مانند پاره فرهنگ گروههای کجروی نظیر فواحش، جنایتکاران، همجنس‌بازان، گردن‌کلفت‌ها، الکلی‌ها و غیره.[3] در مورد پاره‌فرهنگ لوطی‌ها و لومپن‌ها، ابتدا به خصوصیات ظاهری آنها اشاراتی نموده و سپس به بررسی رفتارهای اجتماعی، اعتقادات و نوع تفریحات و سرگرمی‌هایشان می‌پردازیم.

وضع ظاهری لوطی‌ها و لومپن‌ها

لوطی‌ها خود را از گروههای دیگر مردم، با رفتار و قیافه غرورآمیز و لباس و وسایلی که با خود حمل می‌کردند مشخص می‌کردند. بعضی از آنها

---

1. R. I. E. Sutherland, Introductory Sociology, Chicago, J. B. Lippincott, 1961, p. 55.

۲. هدایت‌الله ستوده، *آسیب‌شناسی اجتماعی*، چ دوم، تهران، موسسه انتشارات آوای نور، ۱۳۷۳، صص ۹۷-۹۵.

۳. محمدحسین فرجاد، پیشین، ص ۱۶.

سرداری مخمل می‌پوشیدند و یک جقه‌ی طلایی در زیر لبه چپ این لباس می‌دوختند که وقتی حرکت می‌کردند، بر اثر تکان، جقه از زیر سرداری آشکار می‌شد. عبای بسیار لطیف و نازک گردی نیز روی شانه انداخته به گونه‌ای که ظاهرشان را تا حدّی باشکوه می‌نمود. عرق‌چین و شب کلاه مخصوصی هم داشتند که روی آنها خامه‌دوزی شده بود.[1] هنگام راه رفتن با بی‌قیدی راه می‌رفتند، کلاهشان را کج گذاشته، دستشان را بر روی قبضه خنجر قرار داده، سینه‌شان را باز کرده و با نگاه وقیحانه‌ای به مردم می‌نگریستند.[2] سبیل آنان، سبیلی تمام بود که مثل دو دسته جارو چزه (جارویی از نوعی خار مخصوص) از دو طرف بینی‌شان کشیده شده، گاهی سرازیر و گاهی سربالا می‌گردید که اینها را سبیل فرّاشی یا شلوار زردکن (برگرفته از این متلک که هر بیننده از ترس شلوارش را زرد می‌کند) می‌گفتند.[3] رمزهای خاصی هم داشتند که اگر می‌خواستند کسی حرف و سخن آنها را نفهمد، با آن رمزها با یکدیگر سخن می‌گفتند، مثلاً بی‌غیرت دمت کو؟ (شال قشنگی که داشتی چه کارش کردی؟)، پرید! (به قمار باختم!) در حرف زدن معمولی هم اصرار زیاد به ترخیم کلمات و انداختن برخی حروف و تبدیل بعضی دیگر داشتند؛ مثلاً: دیوار: دیفال ــ اقوام: اقــوون ــ اتومبیل: اتول مبین و غیره. کلمه «از» را کامل ادا نمی‌کردند و حرف الف را با مشدّد کردن حرف اول کلمه بعدی به آن می‌چسباندند و به کار می‌بردند. بینینگ معتقد است که خودداری لوطی‌ها از سخن گفتن معمولی و استفاده از یک نوع زبان رمزی در میان خود، باعث پیدایش این عقیده شده که آنان سازمانهای مخفی

---

1. ناصر نجمی، *طهران عهد ناصری*، پیشین، صص ۵۵۷-۵۵۶.
2. کنت دو گوبینو، پیشین، ص ۳۷۳.
3. عبدالله مستوفی، *شرح زندگانی من*، ج اول، ص ۳۰۵.

داشته‌اند؛ بر همین اساس می‌توان آنها را نوعی ماسونری آزاد خواند.[1]

هفت وصله از لوازم لوطی‌گری عبارت بودند از: زنجیر بی‌سوسه یزدی، جام برنجی کرمانی، دستمال بزرگ ابریشمی کاشانی، چاقوی اصفهانی، چپق چوب عناب یا آلوبالو، شال لام الف لا (شالی که آن را دو دور به دور کمر پیچیده و سر و ته آن را در جلو شکم و روی ناف از هم می‌گذراندند، به طوری که تقریباً شکل «لا» در آن ایجاد می‌شد) و گیوه تخت نازک؛ که چهار تای اولی حتمی و سه تای آخری در درجه دوم بود.[۲] نویسنده دیگری، وصله‌های لوطی‌گری را موارد زیر برمی‌شمارد: جام جیب و قمه، قدّاره که از قمه بزرگتر بوده، زنجیر جیب، پاشنه‌کش، کمربندهای گل نقره و عتیق‌کوب.[۳] از جمله کارهایی که لوطی‌ها و داش‌ها به آن علاقه داشتند و جزو رسوم خود می‌دانستند، خال‌کوب کردن بدن بود.[۴]

لومپن‌ها نیز می‌کوشیدند با خصوصیاتی همچون هیکل درشت و فربه و شکم برآمده[۵]، پرخوری[۶]، طرز تکلّم[۷]، شکستن و کوتاه و بلند کردن واژه‌ها، استفاده از ضرب‌المثل‌ها و لغات عامیانه، دشنام و کلمات بی‌ادبانه، القاب و صفات زشت[۸]، راه رفتن با پاشنه‌های خوابیده کفش،

---

1. R. M. B. Binning: *A Journey of two years travel in Persia, cylon, etc,* vol 1, London, 1857, p. 273.

۲. عبدالله مستوفی، **شرح زندگانی من**، ج اول، ص ۵۵۷؛ و ناصر نجمی، پیشین، ص ۵۵۷.

۳. جعفر شهری، **طهران قدیم**، ج اول، ص ۳۳۶.

۴. جعفر شهری، **طهران قدیم**، ج اول، صص ۴۲۲-۴۲۱.

۵. علی اکبر اکبری، پیشین، صص ۵۲-۵۱؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۲۱.

۶. همان، ص ۵۳.

۷. علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۵۷.

۸. بهروز گران‌پایه، پیشین، ص ۲۷؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۲۱.

حرکت دست‌ها با فاصله از بدن[۱]، بازی کردن با دستمال یزدی[۲]، و خال‌کوبی‌های حاکی از آرزوهای سرکوب شده و خواسته‌های تحقق نیافته[۳]، طرز معاشرت، رفتار و کردار و مواردی از این قبیل خود را از نظر ظاهری و رفتاری از دیگران جدا کنند.

لباس آنها غالباً کت و شلوار مشکی بلند و گشاد با کلاه مخملی هم‌رنگ، کفش سیاه یک لای پاشنه خوابیده تمام میخ، پیراهن یقه‌باز، زیرشلوار بلند راه‌راه (که اغلب از شلوار بیرون بود) و عَرق‌گیر ابریشمی نصف آستین بود.

خصوصیات اجتماعی و روانی لومپن‌ها

خصایص روحی و روانی لومپن‌ها نیز عمدتاً تحت تأثیر شرایط سخت زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها می‌باشد. به عبارت بهتر هر چند که ممکن است برخی از آنها، ذاتاً بزه‌کار و ناسازگار باشند، اما مشکلات متعدّد اجتماعی که در اکثر مواقع با آن مواجه‌اند، میزان این ناسازگاری و بزه‌کاری را در آنها افزایش می‌دهد. در ذیل به پاره‌ای از این خصایص، اشاراتی می‌شود:

ـ تشویش، اضطراب و میل شدید به انتقام، در مقابل هرکس و هر حادثه‌ای که پیش بیاید.

ـ چرب‌زبانی، کرنش و ستایش بیش از اندازه در مقابل صاحبان قدرت، اربابان و ولی‌نعمت‌های خود.

---

۱. علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۵۵. ۲. عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۲۱.
۳. علی اکبر اکبری، پیشین، صص ۵۶–۵۵؛ و عزت الله نوذری، پیشین، ص ۴۲۱.

ـ تغییر شغل مداوم و عدم تمایل به کار کردن.[۱]
ـ شخصیت مردّد دایماً در تزلزل و فاقد بینش معلوم و معین، حرکت در جهت باد.
ـ ماجراجویی، غوغاگری، آشوب‌طلبی، بی‌انضباطی، عدم اطاعت از رهبری، محافظه‌کاری و بی‌رحمی. به همین دلیل شرکت آنها در مبارزات و جریانات سیاسی، مثل سیل پر سروصدا، ویران‌گر، وحشت‌آور و در عین حال ناگهانی و موقّت است.[۲]
ـ گرایش به اقدام فردی؛ حتی در صورت تشکیل باند برای کارهایی چون دزدی، جیب‌بری، گدایی، قاچاق‌فروشی، فاحشه‌گری و غیره، عمل فردی همچنان موقعیت ممتاز خود را حفظ می‌کند. لومپن در قماربازی، عرق‌خوری، چاقوکشی، خال‌کوبی و انواع نمایشها، کوشش می‌کند که به طور فردی در جمع درخشیده و قدرت‌نمایی کند. لومپنی که در جریان مبارزه با حوادث زندگی، پیروز و کامیاب شود، به سمبل دیگر لومپن‌ها تبدیل می‌شود. منازعات آنها نیز اکثراً فردی است.[۳] جامعه‌شناسی در این زمینه معتقد است که وجود روحیه فردی و روستایی، یکی از خصایص مهم افراد این طبقه است. چون زندگی در آن سطح، جز سدّ جوع نیست، مسأله مشارکت برای آنها مفهوم چندانی ندارد و در نتیجه آن، خصیصه هم‌زیستی روحی جای خود را به تلاش زیاد فردی می‌دهد.[۴]

---

۱. علی اکبر اکبری، پیشین، صص ۳۴-۳۲؛ و غلامرضا علی بابایی، پیشین، ص ۶۹۴؛ و علی آقابخشی، پیشین، ص ۱۹۲.
۲. علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۳۵؛ و بهروز گران‌پایه، پیشین، ص ۲۷؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۱۹.
۳. بهروز گران‌پایه، پیشین، ص ۲۷؛ و علی اکبر اکبری، پیشین، صص ۳۸-۳۷.
۴. احمد فتاحی‌پور، ***نهادهای اصلی اجتماعی***، تهران، انتشارات مدرسه عالی دختران ایران، ۱۳۵۱، ص ۳۶.

ــ تکیه صرف به نیروی بدنی و قدرت بازوی خود و وسایلی چون چاقو، زنجیر، پنجه‌بوکس؛ به علت روحیه فردی و نداشتن ارتباط با مردم و جامعه.[۱]

ــ ذهن بسیار خالی و کوچک با مفاهیم بسیار ساده و ابتدایی، شعور و دانش اجتماعی بسیار کم و عقاید خرافی، بی‌سوادی، ناآشنایی با ماشین، تکنیک، وسایل نوین و پیچیده تولیدی، توانایی انجام فقط کارهای موقتی فوق‌العاده ساده، فقدان مناسبات اجتماعی و ارتباط منطقی با طبقات و نیروهای جامعه،[۲] از دیگر خصایص آنهاست. به همین دلیل با آشکار شدن اولین نشانه‌ها و آثار ضعف در جبهه خودی، به راحتی به دشمن پیوسته[۳] و تسلیم می‌شوند.[۴]

سرگرمی‌ها و اشتغالات لوطی‌ها و لومپن‌ها

لوطی‌ها که در کوچه و گذر محلات تهران فراوان بودند، روزها به دنبال کسب و کار رفته و شبها در قهوه‌خانه‌های سرگذر جمع می‌شدند.[۵]

---

۱. هدایت‌اللّه ستوده، پیشین، ص ۶۹؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۱۹؛ و محمد مظلوم خراسانی، ***بررسی مسایل اجتماعی ایران***، چ اول، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۱، ص ۹۱.

۲. احمد فتاحی‌پور، پیشین، ص ۳۴؛ و علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۸۶ و ص ۱۳۹؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۲۵.

۳. علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۳۶-۳۴؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۱۹؛ و بهروز گران‌پایه، پیشین، ص ۲۷.

۴. باقر ساروخانی، پیشین، ص ۴۰۳؛ و محمد طلوعی، پیشین، ص ۷۵۹؛ و علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۳۴؛ و آلن بیرو ***فرهنگ علوم اجتماعی***، ترجمه باقر ساروخانی، چ اول، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶، ص ۲۰۷.

۵. ناصر نجمی، ***طهران عهد ناصری***، ص ۵۵۷.

قهوه‌خانه‌ها، مهمترین مراکز تجمع لوطی‌ها و داش مشدی‌ها و برخی گروههای دیگر بود.[۱]

هیچ‌وقت یک نفر لوطی یا داش، به شغل‌های دلّاکی، حلّاجی، مقنّی‌گری، کفّاشی و حمّالی مشغول نمی‌شد، چرا که اینها مشاغل پنطی‌ها بود. در عوض طبق‌کشی، توت‌فروشی، چغاله‌فروشی، بادبادک و فرفره‌سازی، پالوده‌ریزی و گردوفروشی از مشاغل مخصوصاً لوطیهای جوان بود و مسن‌ترها که دارای سرمایه‌ای بودند، دکانی باز کرده و شغل‌هایی نظیر میوه‌فروشی، آجیل‌فروشی و فرنی‌فروشی داشتند.[۲]

یکی از سرگرمی‌های لوطی‌ها، چاله حوض بازی بود، چرا که هر لوطی علاوه بر آشنایی با هنرهای زیاد، می‌بایست فن شنا هم بداند. ورزشکار خوب بودن و در زورخانه گل کردن، یکی از آرزوهای هر لوطی بود و لوطی‌های پیش‌کسوت غالباً در زورخانه، پشت ضرب می‌نشستند و اشعار شاهنامه می‌خواندند. مرغ بازی، بلبل‌بازی، کفتربازی، قناری‌بازی، تربیت قوچ و خروس‌جنگی و به جان هم انداختن آنها در سر چهارراه‌ها و میادین از تفریحات آنها بود.[۳]

دسته‌هایی از لوطی‌ها نیز با تُنبک و کمانچه در کوچه‌ها به راه افتاده و شعرهای طنز و لطیفه و تصنیف‌های روز می‌خواندند. گاهی هم بچه

---

۱. جعفر شهری، ***طهران قدیم***، ج دوم، ص ۱۴۱.

۲. عبدالله مستوفی، ***شرح زندگانی من***، ج اول، ص ۳۰۴؛ و منوچهر صبوری، ***جامعه‌شناسی سازمانها؛ بوروکراسی مدرن ایران***، چ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰، ص ۶۶؛ و یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۱۲۰؛ و ناصر نجمی، ***طهران عهد ناصری***، ج اول، پیشین، ص ۵۵۷.

۳. عبدالله مستوفی، ***شرح زندگانی من***، ج اول، ص ۳۰۴؛ و مهدی عباسی، ***تاریخ ورزش باستانی و کشتی پهلوانی در ایران***، قم، چاپخانه الهادی، بی‌تا، صص ۱۹–۱۱۸؛ و ناصر نجمی، ***طهران عهد ناصری***، ج اول، ص ۵۵۷.

رقاصانی با گیس‌های بلند، از پسرهای ده الی پانزده ساله را لباس دخترانه پوشانده، همراه خود می‌نمودند و هنرنمایی می‌کردند. دسته دیگری نیز بودند که «لوطی عنتری» نام داشتند و حیواناتی نظیر میمون و غیره را برای هنرنمایی تربیت می‌کردند.[۱]

وسیله رزق لوطی‌های دوره‌گرد تارزن و ضرب‌گیر، بچه‌های فضول داخل کوچه‌ها بودند که از طریق آنها از کارهای خصوصی مردم، از قبیل روز حمّام زایمان، حمّام عروس و داماد، شیرینی‌خوران و امثال آن خبردار شده، به همین جهت از چند خانه بالاتر، صدای ساز و تُنبک خود را بلند کرده «حق مبارک کنه ایشالْلا» گویان، خودسرانه به خانه‌ها وارد می‌شدند. ساز و نوای آنها معمولاً از اشعار و آهنگ‌های تکیه و نشاط‌آور ضربی و به مناسبت روز بود و مطالبی به صورت شعر مربوط یا نامربوط، با معنی و بی‌معنی، به هم بافته و آنها را تکرار می‌کردند؛ چند نمونه برای مثال:

امشب آخر کامم از تو دلستان خواهم گرفت
بوسه‌هایت صدصد از لب وز دهان خواهم گرفت
چون نفس یکسر وجودت را به بر خواهم کشید
پس زبانت چون شکر زیر زبان خواهم گرفت

یا این فکاهیّات: «آی، گل پونه، نعنا پونه، آقا را می‌خوای تو توپخونه، خانومو می‌خوای خیابونه» و غیره؛ و این مضامین در هنگام رقصیدن بچه رقاص‌ها: «اینقدر ناز مکن من به فدای نازت، تف به گور پدرجا... پس‌اندازت» و نمونه‌هایی از این قبیل.[۲]

یکی دیگر از عادت‌های لوطی‌ها مبارزه‌طلبی پس از مشروب‌خواری است. آنان به وسیله قمه (که شمشیری است کوتاه با تیغه پهن، سنگین و

---

۱. جعفر شهری، *طهران قدیم*، ج چهارم، ص ۴۸۲.

۲. جعفر شهری، *طهران قدیم*، ج دوم، صص ۱۲۴-۸۶.

نوک‌تیز و دودمه) ضربات مهلکی به یکدیگر وارد می‌کردند. سابقاً رسم بود که لوطی‌ها، برای آزمایش قمه‌هایشان، ضربه محکمی با آن به فرق خودشان بزنند. برخی از لوطی‌ها هم برای مشهور شدن، با پلیس درگیر شده و چند نفر را به ضرب چاقو و تپانچه از پا درمی‌آوردند.[۱] با لوطی‌های مخالف خود هم برخوردهایی داشتند، اما هنگامی که پای گروه سومی به میان کشیده می‌شد، همه با هم متحد می‌شدند. غالباً بین رهبران گروه و افراد لوطی‌گر بر طبق قوانین مخصوص، جنگ‌های تن به تنی انجام می‌شد، اما زورآزمایی دوستانه که در زورخانه یکی از محله‌ها صورت می‌گرفت و به نام مسابقات «گل کشتی» معروف بود، بین محلات مختلف اتفاق می‌افتاد.[۲]

لومپن‌ها از رقص‌های متعدد و پی‌درپی باباکرم، عربی، هندی، آواز خوانندگان، موسیقی جنجالی و نامنظم نیز لذت فراوانی می‌برند. داستان‌های شاهنامه و دلاوری‌های قهرمانان ایران باستان، آنها را به وجد و شور آورده و آرزوهایی را که در واقعیت سرکوب شده، در خیال خود زنده کرده و تحقّق می‌بخشند.

تفریحات دیگر آنها عبارتند از: کبریت‌بازی، پای نقل نقّال‌ها نشستن، سینما، گوش دادن رادیو، گپ زدن، شوخی، فحش، بد و بیراه گفتن و جنگ زبانی، عرق‌خوری، حضور در معرکه، و مواردی دیگر از این قبیل.[۳]

القاب لومپن‌ها

لومپن‌ها معرفی افراد را با اسم و فامیل، مخصوص طبقات بالا دانسته،

---

۱. کنت دوگوبینو، پیشین، ص ۳۷۳.

۲. ویلم فلور، پیشین، ص ۲۵۱؛ و آن. ک. س لمبتون، پیشین، ص ۱۹.

۳. عزت‌اللّه نوذری، پیشین، ص ۴۲۵؛ و علی‌اکبر اکبری، پیشین، صص ۷۳-۶۵.

استهزاء می‌کنند؛ لذا یکدیگر را به اسم کوچک همراه یک لقب می‌شناسند. در لقب‌ها از ملاک‌های مختلفی استفاده می‌شود از این قبیل:

براساس نقص بدنی، مانند رسول شله، حسین لالی و غیره.

براساس مشخصات بدنی، مانند علی زاغی، حسین سیاه، جعفر خال‌دار و غیره.

براساس حرفه، مانند محمود مطرب، حسین نجار، اصغر شوفر و غیره.

منسوب کردن به زادگاه، مانند علی یزدی، غلام ترکه و غیره.

به اسم پدر، مانند محمد رجب، حسین رمضان یخی و غیره.

به اسم مادر، مانند جواد صغری، رضای فاطمه سلطان و غیره.

براساس صفات فردی معرّف حال و گذشته لومپن، مانند رضا بزدل، اصغر پلنگ، احمد بی‌دین و غیره.

لومپن‌ها قبل از اسم به جای کلمه آقا، اصطلاحاتی چون داش (داداش)، مشتی (مشهدی)، کل (کربلایی) و میرزا می‌آورند. مسافرت مشهد و کربلا در هر صورت از جهات گوناگون، موجب کسب شخصیت و احترام و ارج آنها است.[۱]

شعبان بی‌مخ، لومپن معروف عصر پهلوی دوم، می‌گوید: آن روزها همه به‌ویژه جاهل‌ها روی همدیگر اسم می‌گذاشتند. مثلاً سپهبد عظیمی چون گردنش کج بود به او می‌گفتند: «رضا یه وری»، یا لقب بی‌مخ را که به خودم دادند، به این علت بود که من کارهایی می‌کردم که از نظر مردم با فکر و منطق جور درنمی‌آمد، ولی خودم با جرأت و جسارت آنها را انجام می‌دادم، مانند خارج شدن از کلاس درس بدون اجازه معلم و غیره.[۲]

---

۱. علی اکبر اکبری، پیشین، صص ۶۰-۵۶.

۲. هما سرشار، **خاطرات شعبان جعفری**، نشر ثالث، صص ۳۶-۳۵.

خانواده و زندگی زناشویی لومپن‌ها

لومپن‌ها ثمره و مولود خانواده‌های خرده‌بورژوازی بی‌چیز، خانواده‌های تحت تأثیر و نفوذ لومپن‌ها، خانواده‌هایی که به جهاتی دچار جدایی شده‌اند، و خانواده‌های لومپنی هستند.[1] وضع آنان انعکاسی از وضع توزیع ثروت در جامعه است.[2] در خانواده‌های شلوغ، فقیر و گرسنه‌ای که دچار پریشانی و مشکلات خانوادگی هستند[3] و فرزندان دور از نظارت و مواظبت والدین، بدون هیچ‌گونه مسؤولیتی در خیابان‌ها رها شده‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که گرایش به جنایت، بزهکاری و فعالیت‌های غیرمجاز نیابند.[4]

لومپن به علت محرومیت از امکانات زندگی و همچنین بیکاری یا کارهای موقتی، نمی‌تواند تشکیل زندگی زناشویی دهد. به همین جهت اغلب زنان موقتی انتخاب کرده یا بر طبق رسم معمول لومپنی، با ریختن آب پاکی بر سر یکی از فواحش، او را تطهیر کرده و به قول خودش: «می‌نشاندش». این نوع پیوندها، بلافاصله با اولین نسیم بیکاری گسسته می‌شد.[5]

روابط صنفی و اجتماعی لومپن‌ها

لومپن‌ها به علت زندگی بی‌ثبات و اشتغال موقتی، دارای وضع طبقاتی

---

۱. علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۴۵. ۲. احمد فتاحی‌پور، پیشین، ص ۳۷.

۳. علی اکبر اکبری، پیشین، صص ۴۷-۴۶.

۴. ملوین تامین، ***جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی***، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، چ دوم، تهران، نشر توتیا، ۱۳۷۳، ص ۹۷.

۵. علی اکبر اکبری، پیشین، صص ۵۱-۵۰.

مشخص و روشن و منافع یا فعالیت‌های صنفی و همچنین فکر و اعتقاد سیاسی ـ طبقاتی معلومی نیستند.

البته با سایر طبقات، مثل خرده‌بورژوازی، کارگران و تحصیل‌کردگان، ارتباطهای محدودی دارند. کارگران گاه از طریق کار مشترک، درآمد مشابه و روابط و همکاری‌های تولیدی با لومپن‌ها، یا سکونت در محل‌های مشترک، آمیختگی و برخوردهای روزانه، رفت و آمدهای خانوادگی و حتی ازدواج، استفاده از مراکز آموزشی و تفریحی مشابه و مواردی دیگر از این قبیل، تحت تأثیر اخلاق، کردار و رفتار آنها قرار می‌گیرند.[1] گاه عناصری از قشرهای دیگر رفتار و کردار لومپن‌ها (مثلاً طرز تکلّم، لباس پوشیدن، به قهوه‌خانه رفتن و غیره) را به طور مسخره‌ای تقلید می‌کنند، یا با نزدیک شدن به آنها فکر می‌کنند به شرایط زندگی کارگران و زحمت‌کشان نزدیک شده‌اند.

اعتقادات دینی لوطی‌ها و لومپن‌ها

برخی لوطی‌ها واقعاً مؤمن و معتقد بودند و برخی هم ادای آنها را درآورده و درصدد خودنمایی در بین مردم بودند.

لوطی‌ها، شهیدان کربلا، به ویژه امام حسین (ع) و جوانمردانی نظیر حضرت عبّاس (ع) و حرّ را الگوهای خود قرار داده و به آنها احترام می‌گذاشتند، به طوری که بزرگترین قسم آنها به این دو جوانمرد بود.[2] از

۱. همان، صص ۲۶-۲۵.

۲. علت احترام شدید لوطی‌ها به این دو بزرگوار، غیرت، مردانگی و ایثارگری آنها بوده: حضرت عباس (ع) امان‌نامه ابن‌زیاد را که به وسیله شمر برای آن بزرگوار فرستاده شده بود رد کرد و حر هم از مقام ریاست قبیله و سرکردگی و وجاهت در نزد ابن‌زیاد صرف‌نظر کرده، پیش امام (ع) آمده و جان خود را فدا کرده است.

میان امامزاده‌های اطراف تهران به امامزاده داود(ع) ارادت خیلی زیادی داشتند، چنانکه این امامزاده به مکه مشدی‌ها معروف شده بود و هر لوطی و داشی حتی‌الامکان یک دفعه به آنجا می‌رفت.[۱] علاوه بر این آنها به زیارت امام رضا(ع) در مشهد مقدس نیز می‌رفتند و پس از برگشتن، حتماً پیشوند «مشهدی» یا «مشدی» برای اسمشان به کار می‌رفت. به مرور زمان هر لوطی و داشی بر خود واجب می‌دانست که به زیارت آقا برود و پس از بازگشت، انتظار مردم (که شخص زائر را با احترام خاصی می‌نگریستند) موجب تغییر رفتار او می‌شد. به مرور زمان، اصطلاح داش مشدی در مورد افراد دست به جیب، بخشنده، بلندهمت و اغماض‌کننده به کار برده شد. از آنجا که از هر پدیده خوب، بهره‌برداری بد نیز می‌توان کرد، عبارت داش مشدی نیز معنایی دوگانه یافت و در وجه مثبت به آدم‌های خیّر و در بعد منفی به آدم‌های خیره‌سر و بی‌ادب و کلّاش گفته می‌شد.[۲]

علاوه بر این، لوطی‌ها در ماههای محرم و عزاداری، سرپرستی دسته‌های مذهبی، سینه‌زنی و اداره حسینیه‌ها را بر عهده می‌گرفتند. هزینه این‌گونه مراسم، به‌ویژه تعزیه‌داری‌ها، از جیب اعیان و ثروتمندان بیرون می‌آمد، ولی انصافاً اگر همّت، سعی و فداکاری‌های داش مشدی‌ها و لوطی‌ها نبود، هیچ وقت منظره خارجی و عمومی این عزاداری‌ها به شکوه و عظمت نمی‌رسید. البته در این زمینه رقابت‌ها و درگیری‌های

---

۱. حمدالله مستوفی، **شرح زندگانی من**، ج اول، ص ۳۰۵.

2. www. hamshahri. org / Vijenam / Tehran / shomal / 1380. 5.31 / Tehran. HTML

ویژه شمال تهران، چهارشنبه ۳۱ مرداد ۱۳۸۰، ش ۲۲. نویسنده: نصرالله حدادی، عنوان مقاله: از کوچه باغی تا بیات تهران، قسمت دوم.

ناشی از جهالت نیز بین دستجات مختلف صورت می‌گرفت که نقش لوطی‌ها در آن غیرقابل انکار بود.[۱] این رقابت‌ها و هم‌چشمی‌ها، مخصوصاً در میان دو دسته معروف حیدری و نعمتی[۲] که در اکثر شهرهای ایران وجود داشتند و با اندک بهانه‌ای به زد و خورد و درگیری می‌پرداختند، اتفاق می‌افتاد. به‌ویژه در ایام محرم و همزمان با تشکیل دستجات، لوطی‌ها و اوباش میدان یافته و به خودنمایی و کینه‌جویی می‌پرداختند.[۳] این زدوخوردها غالباً بر اثر رقابت آنها، بر سر مسایلی از قبیل تصدّی یک منصب اجتماعی، سلطه بر یک منطقه، رقابت در به راه‌انداختن دسته‌های عزاداری و آذین‌بندی مساجد وابسته به خود، درمی‌گرفت.[۴] میرزاحسین‌خان در کتاب معروف خود اشاره می‌کند که در اصفهان نیز این دو دسته، همیشه با هم در خصومت بوده، به گونه‌ای که در ابتدای این دسته‌ها، همیشه اوباش چوب به دست حرکت می‌کردند، تا در مواقع اضطراری وارد عمل شوند.[۵]

گذشته از دسته‌گردانی و سینه‌زنی، تزیین طاق‌نماهای تکیه‌های محلات نیز به دست لوطی‌ها صورت می‌گرفت. هنگام روضه‌خوانی یا

---

۱. عبدالله مستوفی، ***شرح زندگانی من***، ج اول، ص ۳۰۳.

۲. دسته حیدری منسوب به مریدان شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی و دسته نعمتی منسوب به مریدان شاه نعمت‌الله ولی. این دو دسته از زمان صفویه در ایران شکل گرفت و همیشه درگیریهایی بین آنها از روی تعصب و نادانی صورت می‌گرفت. هنوز هم برخی شهرها به این تعصبات پای‌بندند.

۳. احمد کسروی، ***تاریخ مشروطه ایران***، چ بیستم، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۱۹۶؛ و

J. B. Fraser, Persia and Turkey in Revolt, London, 1910, p. 243.

۴. منوچهر صبوری، پیشین، ص ۶۶.

۵. میرزاحسین خان، ***جغرافیای اصفهان***، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۲، ص ۸۹.

تعزیه‌خوانی فلان اعیان محل، لوطی‌های محل بدون هیچ طمع و توقع فقط از راه تعصّب بچه محلگی، آنچه در توان داشتند برای تجلیل مجلس او به عمل می‌آوردند و یا دسته خود را به آنجا برده و سینه‌زنی می‌کردند.[۱] البته گاهی اوقات نیز دیده می‌شد که در اثر رقابت‌ها و هم‌چشمی‌های لوطیان، از جهت تزئین تکیه‌خانه‌ها، آنجاها به جای عزاخانه، تبدیل به حجله‌خانه شود.[۲]

برخی از لوطیان، به‌ویژه آنهایی که گردن کلفت‌تر از بقیه بودند، در هر مجلسی از عقد و عروسی تا ختم و عزا و همچنین در امور محلی، درگیری‌ها و غیره دخالت نموده و از این طریق گذران معیشت می‌کردند.

مذهب و هیئت عزاداری برای برخی لومپن‌ها، هم فال بود و هم تماشا (سیر کردن شکم، پیدا کردن جا برای خوابیدن و غیره). لومپنی که در جامعه مورد تحقیر و اهانت است از اینکه در این مواقع مردم را به این طرف و آن طرف می‌کشد و رهبری و فرماندهی دارد، به طرز انتقام‌جویانه‌ای احساس غرور و برتری می‌کند، و در عین حال تأیید برخی مذهبی‌ها را به دست می‌آورد.

لومپن، متناسب با زندگی اقتصادی و شرایط روحی و اجتماعی خود، تمایلاتی به سوی خرافات پیدا می‌کند. او نصیب، قسمت، سرنوشت و شانس را قبول دارد و اختلافات طبقاتی و تفاوت‌های زندگی خود و دیگران را از طریق مذهب و تصوف و این نوع اعتقادات توجیه می‌کند و برای فراموش کردن تلخی‌های زندگی و کسب آرامش، به این گونه اعتقادات متوسّل می‌شود.[۳] او که در کودکی در محیط مذهبی پرورش

---

۱. عبدالله مستوفی، ***شرح زندگانی من***، ج اول، ن، ص ۳۰۸-۳۰۳.
۲. جعفر شهری، ***طهران قدیم***، ج دوم، ص ۳۶۰.
۳. علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۴۰.

یافته، گاه در اثر زندگی سخت توأم با دریه‌دری و فقر، بیش از پیش به سمت مذهب سوق می‌یابد. اما غالباً اعتقادات مذهبی او سست و گاه با کفر و بدگویی و حتی دشنام به خدا، دین و مقدّسات، همراه است. هرقدر که بین حوادث ناگوار و تلخی که در زندگی لومپن‌ها پیش می‌آید و مذهب ارتباط نزدیک‌تری باشد و یا طرف حادثه آدم مذهبی متظاهری باشد، عصبانیت و بدگویی لومپن‌ها به مراتب بیشتر است.[۱] هرچند او نه به مذهب عمل می‌کند و نه زندگی‌اش با دستورات و مقاصد مذهبی مطابقت پیدا می‌کند، اما سعی می‌کند مذهبی‌ها را از خود راضی نگه دارد و گاه رابطه‌ای دوستانه و نزدیک با آنها و روحانیون دارد.[۲]

البته لومپن‌ها آمادگی بیشتری برای پذیرش تصوف دارند تا مذهب[۳]؛ چون تصوف فاقد مقررات سختگیرانه دین است و مذهب برخلاف تصوف، با تخدیر میانه خوبی نداشته، مخصوصاً که با می به شدت مخالف است.[۴]

لومپن متناسب با کار موقتش، مراسم مذهبی را هم به صورت موقت و در زمانهای معینی از سال برگزار می‌کند. او معتقد است در ماههای محرم، صفر و رمضان باید همه کارهای خلاف از جمله روسپی‌بازی، کودک‌بازی، قماربازی، دزدی و غیره را کنار گذاشت و از آزار و اذیت مردم دوری کرد و با پرداختن به مذهب این نه ماه را جبران کرد.[۵] البته این اعتقاد، عملاً از حدود حرف تجاوز نمی‌کند و بیشتر برای تظاهر به دینداری، جلب‌نظر و فریب دیگران و کسب تأیید مذهبی‌ها و روحانیون است.[۶]

---

۱. علی‌اکبر اکبری، پیشین، ص ۴۱.
۲. همان، ص ۴۰؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۱۹.
۳. احمد فتاحی‌پور، پیشین، ص ۳۶؛ علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۴۱.
۴. علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۴۲.
۵. عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۲۱.
۶. علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۴۲.

طیب، لوطی معروف دوره‌ی پهلوی دوم، می‌گفت: «عزاداری من فقط ده روز اول محرم بوده و سایر ایّام سال بیشتر وقت خود را در می‌خانه‌ها می‌گذرانم».[۱] شعبان بی‌مخ نیز از این طریق تأیید برخی مذهبی‌ها را به دست می‌آورد.[۲]

دخالت لومپن‌ها در سیاست

خصوصیات اجتماعی لومپن که انعکاس زندگی اقتصادی اوست وی را از هرگونه مسؤولیت و تعهدی در ارتباط با طبقات و اقشار جامعه و درباره هر نوع جریان اجتماعی و سیاسی دور نگه می‌دارد. دخالت لومپن‌ها در جریان‌های سیاسی از روی آگاهی، تشخیص منافع و حقوق سیاسی نبوده و در اکثر موارد تحت تأثیر و تحریک نیروها و جریانات سیاسی دیگر است، تا جایی که استبداد، ارتجاع و استعمار، در حساس‌ترین روزهای تاریخی، به منظور مرعوب کردن انقلابیون و برپا کردن آشوب و تخریب، با پول، وعده و وعید از نیروهای لومپن استفاده نموده است. تاریخ دوره پهلوی پر است از حمایت ناآگاهانه این اوباش چماق به دست[۳] از

---

۱. ***آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک***، چ اول، تهران، ناشر: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب **شعبان جعفری** مراجعه کنید.

۳. عملیات وحشیانه چماق به دست‌ها یعنی کسانی که در پی به وجود آوردن آشوب و بی‌نظمی هستند در تاریخ سیاست تازگی ندارد. هرگاه صلح، آرامش و امنیت، منافع قدرت‌ها و زالوهای اقتصادی جامعه را به خطر اندازد، مزدوران چماقدار به میدان وارد شده تا راه را برای بازگرداندن دیکتاتوری آماده کنند. قبل از روی کار آمدن هیتلر هم، پیراهن قهوه‌ای‌های او آرامش را به هم زدند، ترور به راه انداختند و هرجا که لازم بود آتش زدند و چون مردم از این وضع به ستوه آمدند با آغوش باز دیکتاتوری را پذیرفتند، چرا که دیکتاتوری از ناامنی بهتر بود. چماق‌داران یعنی آنهایی که بدون فکر ←

مرتجعین و مستبدین که در فصول بعدی به آنها اشاره خواهد شد.

البته شرایط زندگی لومپن‌ها، ناشی از همین رژیم‌های مرتجع حاکم می‌باشد، که به علت منافع و فسادشان، موقعیت را برای رشد و پرورش آنها فراهم می‌کنند.

لومپن‌ها به دو علت بازیچه نیروهای راست جامعه و سیاهی لشکر جریانات فاشیستی و ارتجاعی قرار گرفته و با آنها همکاری می‌کنند:

ـ علت روانی: احساس شخصیت، قدرت و غرور در آن‌ها که هیچ‌گاه مورد توجه نبوده‌اند، از طریق سپردن کارهای خطرناک و ماجراجویانه. شاید علت اصلی اینکه لومپن‌ها دست به انواع جرائم زده و یا حتی با احزاب فاشیستی همکاری می‌کنند، این باشد که در دوران کودکی تحت فشارها، شکنجه‌ها و محرومیت‌های مکرری قرار گرفته و به ناچار پس از کسب قدرت جسمی برای انتقام به چنین اعمالی مبادرت می‌ورزند.[1]

ـ علت اقتصادی: غارت کردن (حتی با به خطر انداختن جان خود)، تا شاید از این طریق برای مدت کوتاهی بتوانند از اموال غارتی، زندگی‌شان را سروسامانی دهند. اطاعت کورکورانه لومپن از اوامر اربابانش و استقبال بی‌باکانه‌اش از هر حادثه مرگ‌آور، به خاطر آن است که متقابلاً او را در تجاوز به حقوق دیگران حمایت کنند و دستش را در هر غارت و نهبی باز گذارند.[2] در مواقع انتخابات بدون آگاهی از اهمیت و نقش انتخابات در

← و تأمل چماق را علیه مردم به کار می‌برند، ابزارهایی هستند که فقط جان دارند و دیگر هیچ. آنها خود را در اختیار کسانی قرار می‌دهند که چماق را عامل پیروزی می‌دانند. آنها همچون کودکانی نابالغ به موجودی دیگر وابسته‌اند، نه از مدنیت اطلاعی دارند و نه از حقوق انسانیت و حتی نمی‌دانند که خود صاحب اراده و حقوقی هستند و غیره. برگرفته از ابوالفضل حاج قربان علی، **چهره دکتر حسین فاطمی**، چ اول، بی‌جا، ناشر: مولف، ۱۳۷۰، صص ۱۰۸-۱۰۶.

۱. محمدحسین فرجاد، پیشین، ص ۱۷.

۲. علی اکبر اکبری، پیشین، صص ۳۰-۲۹؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، صص

سرنوشت کشور و ملت، به تحمیل یا خرید و فروش آرا پرداخته و با ایجاد ترس و رعب سعی می‌کند که علاوه بر ابراز وجود و خدمت به اربابان، پول بیشتری به دست بیاورد.[1] احزاب فاشیستی برای اهداف خود، از ماجراجویی لومپن‌ها استفاده کرده، وحشیانه‌ترین کارها نظیر آدم‌کشی، آتش‌سوزی، بی‌ناموسی، حمله به تجمعات، ایجاد رعب و وحشت و غیره را به دستشان انجام می‌دهند.

البته نباید لومپن‌ها را مانند همه نیروهای اجتماعی دیگر یک‌دست و یکپارچه در نظر گرفت، بخشی از آنها به خصوص در زمان رشد مبارزات سیاسی و شرایط انقلابی می‌توانند در جهت مثبت عمل کنند.[2] تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که این قشر گاهی به نفع طبقه متوسط و گاهی به نفع طبقه بالا وارد مبارزات اجتماعی شده است.[3]

خاستگاه و محله‌های لوطی‌ها و لومپن‌ها

محل سکونت، رشد و تکثیر لوطی‌ها و اوباش، اکثراً نواحی شلوغ، پرجمعیت، فقیر و محروم شهرها بوده است و با توجه به اینکه از لحاظ جامعه‌شناسی، محل سکونت و وضعیت معیشتی، نقش بسزایی در شکل‌گیری شخصیت افراد دارد، اشاره‌ای به محله‌های زندگی این گروهها بویژه در پایتخت می‌شود.

← ۴۱۹-۴۱۸.

۱. علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۲۷، و یحیی افتخارزاده، **نظمیه در دوره پهلوی**، چ اول، تهران، انتشارات اشکان، ۱۳۷۷، ص ۶۸ و ۱۵۰.

۲. علی اکبر اکبری، پیشین، صص ۲۹-۲۷.

۳. هوشنگ امیر احمدی، **جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی**، چ اول، تهران، انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۱، ص ۲۵.

تهران در زمان آقامحمدخان قاجار دارای سه محله به نام‌های سنگلج، چاله‌حصار و چاله میدان بود که بعدها در زمان ناصرالدین شاه که شهر پرجمعیت‌تر و وسیع‌تر شد، محله‌های عودلاجان، بازار و ارگ نیز به آن اضافه شد.[۱]

۱ـ سنگلج: این محله یکی از نواحی قدیمی و پرجمعیت تهران بود که در کوچه و معابرش اجامر و اوباش، قماربازان و دزدان، فراوان بودند. کوچه‌های این ناحیه بسیار باریک، پرپیچ‌وخم و کثیف و خانه‌های آن بیشتر محقّر و کاه‌گلی بودند. بعضی از این کوچه‌ها به وسیله طاق پوشیده شده بود، به همین جهت برای سارقین تحت تعقیب، محل مناسبی برای فرار و مخفی شدن بود.[۲]

حدود این ناحیه از جنوب خیابان میدان مشق شروع شده و تا چاله‌حصار ادامه داشت (تقریباً نواحی غربی تهران) و قبل از آنکه قسمتی از ناحیه مزبور به پارک شهر تبدیل شود، یکی از مراکز مهم سیاسی تهران محسوب می‌شد؛ به گونه‌ای که سیاستمداران فراوانی را متوجه خود نموده بود و با اینکه امروزه تقریباً از بین رفته، ولی هنوز هم همان شهرت تاریخی خود را حفظ کرده است.

وقایع تقریباً صد ساله این محله، بخش مهمی از تاریخ سرزمین ما را شامل می‌شود. برای مثال واقعه تنباکو، از درون همین ناحیه به تمام تهران جاری شد و در نهضت مشروطیت نیز آنجا هم پایگاه مشروطه‌خواهان و

---

۱. امیرحسین ذاکرزاده، ***سرگذشت طهران***، چ اول، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۳، ص ۳۵.
۲. جعفر شهری، ***تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم***، ج اول، چ دوم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹، و مرتضی سیفی فمی تفرشی، ***پلیس خفیه ایران***، چ دوم، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۸، ص ۳۵.

هم جایگاه مخالفان مشروطه بود.[۱]

یکی از محله‌های معروف سنگلج، چاله‌حصار نام داشت که اکثر اوقات، در آن قتل‌ها و تخلّفاتی صورت می‌گرفت. با همه اینها، این محله در ایّام محرّم به‌ویژه عاشورا، محل تجمع دسته‌های مختلف عزاداری و سینه‌زنی بوده است.[۲]

۲ـ بازار: این محل، گذشته از مرکز دادوستد، گردشگاه مناسبی برای بیکاره‌های تهران و جایگاه مناسبی برای پرسه‌زنی درویشان، وعده و وعید گذاشتن، پخش شایعات و شنیدن و تحلیل اخبار بود.[۳] اهالی و کسبه بازار، همچنین نقش بسیار مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی کشور داشتند. در هر جنجال سیاسی ابتدا سروکله آنها بود که پیدا می‌شد و اگر اعتراض‌ها تداوم می‌یافت یا مثلاً بازار یک هفته تعطیل می‌شد، حتی ممکن بود دولت وقت متزلزل شود؛ به همین جهت دولتیان پیوسته سعی می‌کردند که آنها را راضی نگه دارند.

۳ـ محمدیه یا محله میدان: این محله که در جنوب بازار قرار داشت، از شلوغ‌ترین و عقب‌مانده‌ترین نواحی تهران به شمار می‌رفت. میادین مهمی چون امین‌السلطان، بارفروشان، سبزی‌فروشان و همچنین محله‌های صابون‌پزخانه، چاله‌میدان، چاله سیلابی، سرقبرآقا، گود زنبورک‌خانه در آنجا قرار داشت. در گود زنبورک‌خانه که محله فقیرنشینی بود، بیماری‌هایی چون آبله، تب، کچلی و غیره، در بین ساکنان غوغا

---

۱. مرتضی سیفی فمی تفرشی، ***نظم و نظمیه در دوره قاجار***، چ اول، تهران، انتشارات یساولی، ۱۳۶۲، صص ۳۴-۳۳؛ و ناصر نجمی، ***طهران عهد ناصری***، ص ۲۳۷؛ و مرتضی سیفی فمی تفرشی، ***پلیس خفیه ایران***، ص ۳۵.

۲. مرتضی سیفی فمی تفرشی، پیشین، ص ۳۶.

۳. همان، صص ۴۶-۴۳.

می‌کرد. معروف‌ترین محله این ناحیه، چاله‌میدان بود که ریزشگاه زباله و کثافات تهران بود و در آنجا مردمی زندگی می‌کردند که بر اثر ناآگاهی و بی‌سوادی و فقر فرهنگی از همه‌چیز و همه‌جا، بی‌خبر بودند و اخلاق و رویه غریبی داشتند. وقتی حرفی یا نقلی بین آنها پیش می‌آمد و یا سر مختصر پولی میانشان اختلاف می‌افتاد، قصد کشتن یکدیگر را می‌کردند.

از عالم سیاست به دور بودند، اما به راحتی آلت دست سیاستمداران قرار می‌گرفتند. لوطی‌های عنترباز این محله مشهور بودند و اکبر جگرکی، پهلوان بزرگ آنجا بود. از دیگر لوطی‌های معروف آنجا می‌توان از لوطی عبدالله و لوطی غلام‌حسین نام برد.[۱]

در مجموع می‌توان گفت که محله محمدیه، دانشکده‌ای بود که اکثریت بزه‌کاران شهر از جمله الوات، اشرار، دزدان، قماربازان، مردان و زنان فاسد اخلاق از آن بیرون می‌آمدند. علاوه بر این درمانده‌ترین عناصری که از هر نقطه شهر طرد می‌شدند، به این ناحیه می‌آمدند، مخصوصاً که این محله پذیرای زنان و مردان روستایی نیز بود.[۲]

۴ـ قنات آباد: این ناحیه از شمال به دروازه نو و میدان اعدام (قاپاق) و از جنوب به دروازه غار و دروازه گمرک محدود می‌شد. اکثریت ساکنان این محله را جاهل‌ها، کولی‌های همه‌فن‌حریف، شب‌روها، دزدان قهّار، جیب‌بران، قماربازان، شیادان، کفن‌پوشان و کفن‌دزدان، بدکاران و بچه‌ربایان، چاقوکشان قابل خرید، بلواسازان و آشوب‌گران مزدور تشکیل می‌دادند. کمتر روزی بود که در تپه‌ها، چاهها، زاغه‌ها و بیابانهای آن، جنایت و قتلی به عمل نیاید. گذشته از این، افراد این محله در آشوب‌ها و عزل و نصب حکام و نمایندگان مجلس، اولین بازوی مؤثر توطئه‌گران را

---

۱. جعفر شهری، پیشین، ص ۳۱۸؛ و مرتضی سیفی قمی تفرشی، **نظم و نظمیه در دوره قاجار**، ص ۳۴.
۲. جعفر شهری، پیشین، صص ۱۲۹–۱۲۴.

تشکیل می‌دادند و با کمترین وجه دریافتی، بزرگترین خدمات را به خریداران خود نموده و شدیدترین شرارتها و خراب‌کاری‌ها را انجام می‌دادند. به این خاطر هم بود که آنها به‌ویژه سرکردگانشان، از طرف دولت‌ها تهدید و تعقیب نمی‌شدند.[۱]

محلات دیگری نظیر عودلاجان و قاجاریه و غیره نیز وضعیتی شبیه به وضعیت این محلات داشتند.

در دوران پهلوی دوم مراکز مهم سکونت، کار و زندگی لومپن‌ها در جنوب تهران عبارت بودند از:

الف) مراکز درجه اول: سرتاسر خیابان مولوی، از میدان شاه تا میدان گمرک و ادامه آن تا پل امامزاده معصوم و امامزاده حسن و اغلب خیابانهای متقاطع آن، یعنی، میدان شاه، میدان مولوی، باغ فردوس، بازارچه سعادت، صابون‌پزخانه، خانی‌آباد، میدان اعدام، دروازه غار، میدان گمرک و دروازه قزوین، و همچنین میدان مولوی تا شوش، میدان غار، میدان راه‌آهن و ادامه‌اش تا جوادیه، میدان اعدام تا میدان غار و کلیه محلّه‌ها و خیابانهای حایل بین این مناطق.

ب) مراکز درجه دوم: بی‌سیم نجف‌آباد، بازارچه نایب‌السلطنه، سرچشمه، پامنار، محله عرب‌ها[۲]، بازارچه مروی، میدان شاپور تا مولوی، بازارچه قوام، خیابان سپه و شرق پارک شهر.

ج) مراکز درجه سوم: میدان فوزیه، میدان مجسمه، سی‌متری جنوبی،

---

۱. همان، صص ۱۲۲-۱۲۱.

۲. اسامی محله‌هایی چون محله عرب‌ها یا محله ترک‌ها و غیره، نشان‌دهنده تمایلاتی برای گردهم‌آیی اقلیت‌های قومی است. چرا که اکثر روستاییان مهاجر، به نقاطی از شهرها هجوم می‌آورند که آشنایان یا فردی از فامیل‌های آنان در آن محله‌ها سکونت گزیده‌اند: علی کمالی، پیشین، صص ۳۲۹-۳۲۸.

اطراف بنگاههای مسافربری و حمل و نقل کالا، خیابان ناصرخسرو، بوذرجمهری، امیرکبیر، مولوی جنوبی و خیابان خراسان.[1]

به احتمال زیاد، مبنای این درجه‌بندی عواملی چون تعداد لومپن‌های ساکن در آن منطقه، مساعد بودن محیط رشد و نمو آنها و به عبارت بهتر وجود شرایطی که در آن لومپن‌ها به راحتی زندگی می‌کنند مانند: «شلوغی بیش از حد جمعیت، وجودداشتن مقادیر زیاد قهوه‌خانه، کافه، مسافرخانه‌های ارزان، بنگاههای مسافربری و غیره بود.»

می‌توان گفت علت اینکه لومپن‌ها در جنوب تهران می‌زیستند، موارد زیر می‌تواند باشد:

ـ این مراکز در وهله اول، محل سکونت خرده‌بورژوازی فقیر، کارگران، دهقانان روستایی و شهرستانی‌های تازه‌وارد بودند و لومپن‌ها از طریق کارهای موقت و کارگری در کارگاههای دستی، با آنها آمیختگی و معاشرت داشتند؛ چرا که عمده مشاغل خرده بورژوازی فقیر و مشاغل موقت لومپن‌ها چون عدس‌فروشی، لبوفروشی، دوره‌گردی و غیره و همچنین اکثر کارگاهها و کوره‌پزخانه‌ها در این قسمت از شهر قرار داشتند. گذشته از این، اکثر بنگاههای حمل و نقل کالاهای تجارتی، مسافربری، توقف‌گاههای بزرگ و کارگاههای بزرگ مکانیک اتومبیل در این خیابانها قرار گرفته بودند که لومپن‌ها به راحتی می‌توانستند در آنجا به کارهای موقت مشغول شوند.

ـ قهوه‌خانه‌های بزرگ، کافه‌ها و کاباره‌های معروف که محل تفریح، کار، استراحت، خواب و به طور کلی پاتوق لومپن‌ها بودند، نیز در این قسمت متمرکز بودند و مهم‌تر از همه اینها این که، در این مناطق که

---

۱. علی اکبر اکبری، پیشین، ص ۶۴-۶۰.

امکانات بسیار کم و همه‌چیز درهم و برهم و شلوغ بود، اتاق‌ها بیشتر و اجاره‌خانه‌ها نسبت به نقاط دیگر شهر پایین‌تر بودند.[1]

---

۱. احمد فاروقی و ژان لورویه، ***ایران بر ضد شاه***، ترجمه مهدی نراقی، چ اول، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۹۶؛ و علی اکبر اکبری، پیشین، صص ۶۴-۶۳؛ و علیرضا ازغندی، پیشین، ص ۱۵۱.

فصل ۲

زمینه‌های تاریخی پیدایش لوطی‌ها در ایران

مقدمه

برای پی بردن به ریشه‌های شکل‌گیری پدیده عیاری و لوطی‌گری در ایران به‌ویژه دوران اسلامی، باید نقش یک عامل اساسی و مهم در نظر گرفته شود. همانگونه که می‌دانیم اعراب مسلمان با شعارهای مساوات، برابری، عدالت و آزادی و غیره به ایران هجوم آوردند. مردم ایران نیز که از نابرابری و شکاف‌های طبقاتی ساسانیان به تنگ آمده بودند، این آیین متعالی را پذیرا گشتند.

با شکل‌گیری حکومت‌های مستبد اموی و عباسی، آنها متوجه عدول اعراب از شعارهای نخستین خود شدند؛ به همین جهت ضمن حفظ دیانت خود (که نشان از فرهنگ بالای ایرانیان داشت)، مبارزات جسته گریخته‌ای را علیه آنها سازمان دادند. رهبری اکثر این مبارزات، در دست عیاران و جوانمردان از جان گذشته‌ای بود که از بین توده‌های فقیر مردم برخاسته و تا حدودی توانستند طی ادوار مختلف حقوق از دست رفته ایرانیان را به آنها بازگردانند و مرهمی بر زخم‌های آنها نهند.

از اواخر دوران صفویه به بعد، این گروهها تحت عناوین مختلف لوطی

و مشدی، همان نقش‌ها را (دفاع از جان، مال و ناموس مردم، صداقت، وفاداری، تواضع و غیره) البته با شدت و ضعف، بازی می‌کردند. اما هرچه به دوران معاصر نزدیک‌تر می‌شویم، این نقش‌ها جنبه معنوی خود را از دست می‌دهند، که شاید یکی از دلایل آن وارد شدن این افراد در گود سیاست بوده باشد.

در عصر قاجار این گروهها همچنان در بطن جامعه باقی ماندند. این امر دلایل مختلفی داشت، از جمله یکی از مهمترین آنها ساختار استبدادی حکومت و به‌ویژه عدم تمرکز در قدرت بود. بدین معنی که ناتوانی حکام قاجار در برقراری ارتباط بین نقاط مختلف کشور با پایتخت، آنها را واداشت برای مقابله با این ضعف، ضمن تقویت برخی گروههای سیاسی ـ مذهبی در شهرها، هرازگاهی آنها را به جان هم انداخته، تا علاوه بر کاستن از توان و قدرتشان، یک گروه یاغی و مدعی را توسط گروه دیگر سرکوب کنند. در اینجا بود که نیاز این رهبران محلی به لوطی‌ها و گردن‌کلفت‌ها احساس شد. به همین جهت آنها را به استخدام خود درآورده تا بتوانند در روزهای مبادا، از قدرت بازو و گردن‌کلفتی آنها در جریانات مختلف به‌ویژه درگیری‌ها حداکثر استفاده را بنمایند. در نتیجه به مرور زمان هدف اصلی و اولیه لوطی‌گری به بوته فراموشی سپرده شد. البته در این میان لوطی‌هایی هم بودند که اصلاً کاری به سیاست و غیره نداشتند و هدف اصلی خود را دنبال می‌کردند، اما به هر حال تعدادشان انگشت‌شمار بود.

عامل مهم دیگر، ادعای این دسته از افراد در برقراری نظم و امنیت در شهرها، حفاظت از جان، مال و ناموس مردم به‌ویژه هم‌محله‌ای‌های خود و موارد بسیار دیگر بود، که این امر هم به نوبه خود به دلیل ضعف عملکرد نظمیه در جهت برقراری نظم و امنیت بود. اقدامات آنها در این

زمینه باعث افزایش نفوذشان در جامعه و به تبع آن تسلطشان بر مردم می‌شد، چرا که لوطی‌ها با این اقدامات در نزد بزرگان محلی و مذهبی کسب اعتبار و مشروعیت نموده و بدین طریق، اگر زمانی کار خلافی انجام می‌دادند، از آن چشم‌پوشی می‌شد.

قبل از اسلام

از جنبه‌های بسیار مهم تاریخ اجتماعی ایران، رواج آیین فتوّت و تشکیل جمعیت‌های جوانمرد می‌باشد و دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد اساس این آیین، در ایران قبل از اسلام گذاشته شده و یادگار دوره‌ای است که فشار تبعیض و امتیازات طبقاتی بر مردم بسیار زیاد بوده و کسانی که ناکامی کشیده‌اند، این راه را پیش گرفته، تا مدافع حقوق توده‌های ضعیف باشند. راه یافتن بسیاری از افکار مانویان در این آیین، مهم‌ترین دلیل این ادعا می‌تواند باشد.[۱]

در متون ایران باستان (اوستا و نوشته‌های دینی پهلوی) در این مورد می‌خوانیم: «در همه دوران تاریخی رودی از رادی پاک آنان روان بوده، آنچنان که هماره، مستمندان و ارزانیان، از این رود مینوی، سیراب و برخوردار بودند»[۲].

عنصرالمعالی، در اثر معروف خود یعنی *قابوس‌نامه* که در سال ۴۷۵ ه.ق / ۱۰۸۲ م. برای پسرش گیلان‌شاه نوشته، بسیاری از آداب و رسوم ایرانیان عهد ساسانی را نیز ثبت کرده، از جمله باب چهل و چهارم کتاب را به اخلاق و منش جوانمردان این عصر اختصاص داده است.[۳] بنابراین،

---

۱. سعید نفیسی، ***سرچشمه تصوف در ایران***، چ سوم، تهران، چاپخانه مروی، ۱۳۴۳، ص ۱۳۰.
۲. حسن شادروان، پیشین، ص ۱۸.
۳. عبدالباقی گولپینارلی، ***فتوت در کشورهای اسلامی***، ترجمه توفیق. ه. سبحانی، چ

می‌توان گفت که شکل‌گیری گروههای جوانمرد و دفاع آنان از حقوق مردم محروم و ستمدیده، صرفاً اختصاص به دوران اسلامی نداشته، بلکه در دوران قبل از اسلام نیز بوده‌اند افرادی که در برابر ظلم و ستم حکام و پادشاهان به زیردستان خود، به تنگ آمده و تلاش می‌کردند از حقوق پایمال شده آنان دفاع نمایند.

بعد از اسلام

عمده‌ترین دلایل تداوم نهضت عیاران و جوانمردان در آن برهه زمانی عبارت بود از برخوردهای تبعیض‌آمیز و طبقاتی حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس با دیگر اقوام و خصوصاً ایرانیان، که با نادیده گرفتن اصول اسلام بر مردم ظلم و ستم فراوان نمودند. نمونه بارز آن، گماشتن حکام ستمگر و اخذ مالیات‌های پی‌درپی به بهانه‌های گوناگون بود؛ این امر موجب به وجود آمدن یکی از معروف‌ترین گروههای عیار و جوانمردی، در اواسط قرن دوم ه.ق به رهبری ابومسلم خراسانی بود، که موفق شدند با مبارزات خود، حکومت بنی‌امیه را ساقط کنند و بنی‌عباس را به قدرت بنشانند. عباسیان نیز پس از چندی، رویه سلف خود بنی‌امیه را در پیش گرفتند. پس طبیعی است که در این زمان نیز، دوباره شاهد جنبش‌ها و خیزش‌هایی باشیم. تازیان که از این جنبش‌ها زیان می‌برده‌اند، این گروه‌های جوانمردان را که برای حفظ جان خود، در برابر آنها جنگ و گریز می‌کردند «عیار»[1] نامیده‌اند.[2]

→ اول، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۹، ص ۹۷.

۱. گاهی هم به ایشان خارجی می‌گفتند و این اصطلاح عامی بوده برای هرکس و هر گروهی که با خلیفه و دستگاه روحانی زمانه سازگار نبوده است. عیاران در آن زمان در ←

معروف‌ترین آنها حمزه آذرک بود که در سال ۱۷۹ هـ. / ۷۹۵ م.، در سیستان سربرافراشت و در نهایت پس از سی سال پایداری، در سال ۲۱۳ هـ. / ۸۲۸ م. کشته شد. چهل‌ویک سال پس از آن یعنی در سال ۲۵۴ هـ. / ۸۶۸ م.، صفاریان، به رهبری یعقوب لیث، قیام کرده و بعد از طاهریان دومین ضربه را بر پیکر حکومت بنی‌عباس در ایران زدند. این دسته از عیاران به اندازه‌ای که زنا، دروغ و آزار زیردست را بد می‌دانستند و از آن پرهیز می‌کردند، تجاوز به اموال مخالفان خود و حتی راهزنی را بد نمی‌دانستند.[۳] غیر از آنها، گروهی به نام «مطوّعه» نیز که از جوانمردان سیستان بودند، داوطلبانه تشکّل‌هایی داشته و از حقوق مردم دفاع می‌کردند. همچنین بودند گروههای دیگری مانند علویان و سادات زیدیه که بر طبرستان و ساری دست یافتند.[۴]

در زمان غزنویان، باز همین عیاران بودند که به جنگ‌های هندوستان رفتند. همچنین در دوره استیلای ترکان سلجوقی، مردم ایران، عراق، جزیره و آسیای صغیر که از تسلط بیگانه بسیار ناخشنود بودند، دسته دسته وارد جمعیت‌های فتیان می‌شدند و این کار را بهترین وسیله دفع شر دشمن می‌دانستند.[۵] با گسترش تشکیلات و فعالیت عیاران در این دوره،

← دل کوهها یا فراز قله‌ها مخفی شده و راه را بر کاروان‌های عمال خلیفه می‌بسته‌اند تا اموال یتیمان و بیچاره‌گان را پس گرفته و به صاحبان حقیقی آنها بسپارند. آنان در پیش‌برد مقاصد خود از کشتن و راهزنی و این‌گونه موارد، پرهیز نمی‌کردند، چرا که اعتقاد داشتند این نوع از اعمال که در راستای گرفتن حق مظلوم از ظالم باشد، جایز است.

۲. سعید نفیسی، پیشین، صص ۱۳۱–۱۳۰؛ و حسن شادروان، پیشین، صص ۶۴–۴۶.

۳. سعید نفیسی، پیشین، ص ۱۳۱؛ و حسن شادروان، پیشین، صص ۳۳–۳۲؛ و ناصر نجمی، ***طهران عهد ناصری***، پیشین، ص ۵۵۵.

۴. سعید نفیسی، پیشین، صص ۱۵۴–۱۵۲.

۵. حسن شادروان، پیشین، ص ۴۶.

خلفای عباسی نیز درصدد برآمدند که برای تقویت خلافت خود، ریاست اهل فتوت را به دست آورند. مثلاً الناصر لدین اللّه که مذهب امامیه را پذیرفته بود، خود را امام و مقتدای فتیان اعلام نمود و «به اهل فتوت در هر دیار به نام خود ازار پوشانید، کمربست، شربت نوشانید و امر به تیراندازی کرد».[۱]

تاکنون هیچ سندی در دست نداریم که الظاهر بامراللّه که بعد از الناصر به خلافت رسید، با اهل فتوت چه رفتاری داشته، اما از کتاب ***رساله اذله العیان علی البرهان*** سهروردی درمی‌یابیم که المستنصر باللّه نیز چون الناصر، از سوی اهل فتوت مقتدا شناخته شده است. بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که بنی‌عباس تا انقراض خلافت، در این زمینه پای، جای پای الناصر گذاشته‌اند.[۲] این روش به هر انگیزه‌ای که اتخاذ شده باشد، به هر حال حکایت از نیرومندی این آیین می‌کند. البته باید این نکته را مد نظر داشت که بعضی اوقات، خلفا برای سست کردن اعتبار عیاران و بدنام کردن آنها، سازمان‌های عیاری درست می‌کردند که به دزدی و غارت اموال دست زنند. لیکن این عیاران تصنّعی بودند نه واقعی.[۳] به هر حال، پس از مسلط شدن مغول‌ها بر ایران و دنبال کردن همان بیدادگری‌ها، مردم مجدداً به عیاران و فتیان پناه بردند تا به کمک آنها در برابر ستم‌های مغولان، ایستادگی کنند. یکی از معروف‌ترین جنبش‌های ضدمغولان در این زمان، جنبش سربداران بود که رهبری آن را پهلوانی عیار، به نام

---

۱. سعید نفیسی، پیشین، ص ۱۵۴.
۲. عبدالباقی گولپینارلی، پیشین، ص ۱۰۰؛ و سعید نفیسی، ص ۱۳۴؛ و حسن شادروان، پیشین، ص ۳۵.
۳. عبدالباقی گولپینارلی، پیشین، صص ۱۰۲-۱۰۱؛ و حسن شادروان، پیشین، صص ۳۵-۳۲.

عبدالرزاق بیهقی بر عهده گرفت و با کمک توده‌های فقیر و جوانمردان تحت امرش توانست چند صباحی در برابر ستمگری، بی‌رحمی و بی‌حرمتی‌های مغولان ایستادگی کند.[۱] به هرجهت فتیان تا آخرین روزهای استیلای تیموریان و تا آغاز قرن دهم هجری قمری، در ایران شور و حرارتی خاص از خود نشان داده‌اند.[۲]

آیین فتوت و جوانمردی در زمان صفویان به اوج خود رسید؛ در این دوران مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی که به حیدری معروف بودند (به مناسبت نام سلطان حیدر، پدر شاه اسماعیل)، پس از آنکه گروه قزلباش‌ها را تشکیل دادند، با نعمتی‌ها که همان مریدان شاه نعمت‌اللّه ولی باشند، درافتادند. به همین دلیل بود که شاه عباس برای کاستن از فتنه و دفع استیلای ایشان، آنها را خلع سلاح کرد و قزلباش‌ها نیز که اکثراً پیرو این آیین بودند، از پا درآمده و مراکز تجمعشان نیز که «لنگرگاه» نامیده می‌شد، از رونق افتاد. از آن پس پیروان فتوت در گوشه و کنار ایران پراکنده شدند و چون مردانشان جوانان نابالغ و امردان را زیردست خود پرورش داده و آنها را به آیین خود خو می‌دادند، کلمه «لوطی» و «الواط» را درباره ایشان به کار بردند و چون اکثریتشان در شهر مشهد بودند، به نام «مشهدی» و «مشدی» نیز معروف شدند، چنانکه کلمه «اخ» و «اخوی» را که سابقاً درباره یکدیگر به کار می‌بردند، به کلمه «داداش» و «داش» تبدیل کردند. به همین جهت اصطلاح «داش مشدی» که تحریف از اصطلاح «داداش مشهدی» بود، درباره ایشان معمول گردید و تا زمانهای

---

۱. هوشنگ فتحی، **تاریخچه و مقررات ورزش‌ها**، چ اول، تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۱، ص ۱۶؛ و ناصر نجمی، طهران عهد ناصری، پیشین، ص ۵۵۵؛ و ابوالفضل نبئی، ***اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری***، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۵، ص ۹۸.

۲. سعید نفیسی، پیشین، ص ۱۵۸.

اخیر در ایران بدین نام خوانده شده‌اند. علیرغم همه اینها از این تفرّق و پراکندگی برکاتی برای فتوت و آیین عیاری مترتّب شد و آن انتشار این آیین به تمام بلاد اسلامی از جمله عراق، سوریه و آسیای صغیر بود.[۱]

پس از سقوط دولت صفوی در سال ۱۱۳۴ هـ. / ۱۷۲۲ م. و در پی هرج و مرج و ناامنی که در دوران هفت ساله تسلط افغانها بر ایران به وقوع پیوست، جوانمردان زیادی درصدد مقابله برآمدند، از جمله آنها نادر نامی بود که پیوسته با گروه عیار خود کاروان‌های تجاری را که راهی پایتخت بودند، غارت می‌کرد. وی حدوداً با پانصد ششصد تن از جنگجویان عیار خود، به منظور بیرون کردن افاغنه و به تخت نشاندن شاه طهماسب دوم صفوی، به خدمت او درآمد و سرانجام هم از عهده این کار برآمد.[۲]

همانگونه که گفته شد، در پی تحولاتی که در دوران صفویه به وقوع پیوست، اصطلاح «لوطی» و «داش مشدی» در مورد عیاران، اصطلاح رایجی گردید و از آن پس در اکثر منابع، به‌ویژه در دوره قاجار و پهلوی، در بحث راجع به جوانمردان، پیوسته با این اصطلاح برخورد می‌کنیم؛ مثلاً ویلم فلور در کتاب خود تاکید می‌کند که «لوطی‌های سده نوزدهم در ایران، اخلاف روحانی عیاران بودند.» و در ادامه می‌نویسد که فکر می‌کنم نباید به دنبال یافتن لوطی‌ها در میان طبقه تبه‌کار ایرانی به جستجو پرداخت.[۳] یا در کتاب دیگری آمده است که: «اجتماعات لوطی‌ها و

---

۱. حسن شادروان، پیشین، ص ۳۵-۳۴؛ و سعید نفیسی، پیشی، صص ۱۳۳-۱۳۲؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، صص ۴۲۰-۴۱۹.

۲. حسن شادروان، پیشین، صص ۷۸-۷۷.

۳. ویلم فلور، ***جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار***، ج اول، ص ۲۵۷.

داش‌های سده نوزدهم در ایران بی‌شباهت به اجتماعات عیاران دوران‌های گذشته نبودند.»[1]

جای آن دارد که پیش از ورود به مبحث لوطی‌های عصر قاجار، اشاره‌ای هرچند مختصر به تشکیلات عیاران و فتیان شود، چرا که همانگونه که قبلاً اشاره شد، اکثر مورخین و محققین، لوطی‌ها و فعالیت و تشکیلات آنها را در ادامه عیاران دوران‌های گذشته دانسته‌اند.

تشکیلات عیاران و تشابه آن با تشکیلات لوطی‌ها

سازمان عیاران، از مجموع یاران متعهد و باوفایی تشکیل می‌یافت که آیین خاصی داشته و مقرراتی برای اجتماع خود وضع کرده بودند.

در اکثر منابع، به‌ویژه فتوت‌نامه‌ها، آمده که جوانمردان باید متّصف به صفات زیر باشند:

راستی، درستی، وفا، تواضع، آزادی از بند نفس، سخاوت، در زور خود را کمتر از مور دانستن، دستگیری خلق، مهمان‌دوستی، حسد نورزیدن، گذشت و برآوردن مراد نامرادان، رضا در خشم، دورو و منافق نبودن، به چشم شهوت بر دوست ننگریستن، راز دل با هر کس نگفتن، چون شمع در میان جمع سوختن، مؤمن و پیرو اوامر الهی بودن، ریاضت کشیدن، امانت‌داری، پهلوانی، پناه دادن بیگانگان در موقع خطر و صفاتی دیگر از این قبیل.[2] داوطلبانی که دارای صفات مزبور بودند، طی

---

۱. آن. ک. س لمبتون، ***نگرشی بر جامعه اسلامی در ایران***، ترجمه یعقوب آژند، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۸.

۲. عبدالباقی گولپینارلی، پیشین، صص ۳۷-۳۵؛ و سعید نفیسی، پیشین، صص ۱۳۹-۱۳۸؛ و حسن شادروان، پیشین، صص ۲۳-۲۲؛ و آن. ک. س لمبتون، پیشین، ص ۱۹؛ و ناصر نجمی، پیشین، ص ۵۵۵ و غیره.

تشریفات و آداب خاصی وارد جرگه فتیان می‌شدند. این تشریفات در ابتدا دو مورد بودند:

۱ـ شلوار یا ازار پوشاندن: همانگونه که در تصوّف خرقه از پوشش‌های بارز یک صوفی است که به وسیله مرشد، به سالک راه طریقت پوشانیده می‌شود، در مسلک فتوت نیز شلوار به وسیله استاد یا پیر جوانمردی به داوطلب پوشانده می‌شود.

۲ـ کمربند بستن: یکی دیگر از مهم‌ترین آداب تفویض مقام جوانمردی است که توسط پیر یا مرشد صورت می‌گیرد.

در اکثر فتوت‌نامه‌ها آمده است که فتوت از پیامبران (مخصوصاً ابراهیم، یوسف، اصحاب کهف) مانده و از آنها به محمد (ص) و سپس از محمد (ص) به علی (ع) رسیده است و علی (ع) کمر هفده تن را بسته، که در رأس آنها سلمان فارسی قرار دارد و حتی او نیز به فرمان علی (ع) کمر بعضی‌ها را بسته است. بدین نحو، این رسم، به وسیله محمد (ص)، علی (ع) و سلمان، نهاده شده و تداوم یافته است.[1]

با گذشت زمان، آداب و تشریفات دیگری نیز بر این دو مورد اضافه شد که عبارتند از: «شربت خوردن، تراش، علم و چراغ دادن، حلوا پختن و غیره.»[2]

وارد شدن در جرگه عیاران، گذشته از مراسم خاص خود، برای همه کس آزاد بود، به جز افراد ذیل که به هیچ‌وجه نمی‌توانستند در آن عضو شوند: شراب‌خواران، زناکاران، لوطیان، دروغ‌گویان، ستیزه‌جویان، حیله‌کاران، غیبت‌کنندگان، بهتان‌زنان، محتکران، مشرکان و کسانی که با

---

۱. حسن شادروان، پیشین، ص ۱۶؛ و سعید نفیسی، ص ۱۴۹؛ و عبدالباقی گولپینارلی، پیشین، ص ۳۷.

۲. عبدالباقی گولپینارلی، پیشین، ص ۷۸.

رمال و تنجیم سرگرمند، منافقان، متکبّران، خائنین، دلّالان، دلّاکان، قصّابان، جرّاحان، صیّادان و عاملان حکومتی.[۱]

تشکیلات آنها نیز بدین‌گونه بود که هر ده تن آنها دارای یک سرپرست بودند و در هر کجا که بودند برای خود زاویه یا لنگرگاه می‌ساختند. این مکان‌ها محل مناسبی بود برای اینکه عیاران در آن، سازمان و تشکیلات خود را نظم و ترتیب بخشند.[۲] در ایران از قرن هفتم هجری قمری به بعد، جوانمردان عَلم مخصوصی داشته‌اند که کلمه مغولی «طوق» را برای آن به کار می‌بردند و در هر خانقاه یا لنگرگاهی این عَلم‌ها وجود داشته، به همین جهت آن جایگاه را «پاطوق» می‌نامیدند. این اصول تاکنون نیز باقی است و در اکثر شهرها هنوز هر محله‌ای علم مخصوص و گاهی هم نخل مخصوص دارد که در عزاداری‌های ایّام عاشورا آنها را می‌گردانند.[۳]

از لحاظ ظاهری آنها دارای خصوصیات زیر بودند:

داشتن شلوار مخصوص به خود و گاهی اوقات پیراهن چهل تکّه به تقلید از صوفیان، انداختن پارچه سرخ یا زرد رنگ (شال) به دور گردن یا کمر، داشتن کاسه مخصوص به خود که تازیان به آن «کأس الفتوة» می‌گفتند، داشتن قمه یا چاقویی مخصوص که روی آن نقش و نگارهایی حک شده بود، داشتن هیکلی بزرگ و ورزشکار و غیره.[۴]

لوطیان اخیر نیز برخی از این اصول را رعایت کرده‌اند، از جمله اینکه آنها اکثر اوقات شال یا لنگ رنگارنگی را بر روی دوش می‌انداختند،

---

۱. همان، ص ۳۷؛ و سعید نفیسی، پیشین، ص ۱۳۹.
۲. حسن شادروان، پیشین، صص ۲۸–۲۷.
۳. سعید نفیسی، پیشین، ص ۱۴۶؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۲۰.
۴. سعید نفیسی، پیشین، ص ۱۴۷–۱۴۵؛ و حسن شادروان، پیشین، ص ۱۲؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۲۰.

سلاح برنده (قمه یا چاقو) با خود حمل می‌کردند که این حالت به مرور زمان به صورت عادت زشت چاقوکشی درآمده، جام برنجی کوچک مخصوص به خود داشته که در جیب یا در میان شال کمر خود می‌گذاشتند، کلاه نمد بر سر گذاشته و یکدیگر را برای امتیاز از دیگران «کلاه نمدی» می‌گفتند، در قهوه‌خانه‌ها تجمع کرده و آنها را پاطوق خود می‌دانستند و گاهی در آنجا سماع کرده و به اصطلاح دم می‌گرفتند.[۱]

لوطی‌ها همچنین مانند جوانمردان برای عضویت افراد در تشکیلات خود، مقرراتی داشتند به این صورت که هر شخصی که دارای خصوصیات و محاسن اخلاقی نظیر احترام به بزرگتر، هم‌صحبتی و محبت با کوچکتر، امرار معاش از دسترنج خود، دستگیری از ضعفا، داشتن تعصّب و حمیّت جمعی در کوچه، محله و شهر، فداکاری، امانت‌داری، پهلوانی، حق‌گویی و حقیقت‌جویی، بی‌اعتنایی به مادیات، شجاعت در گفتار و بی‌پروایی، عدم تحمل تعدّی، ظلم، تجاوز و امثالهم می‌شد، پس از طی دوره‌ای از آزمایش و نشان دادن شایستگی، لوطی‌ها او را با اهدای ولیمه و کمربند ویژه‌ای به عضویت خود می‌پذیرفتند.[۲]

زورخانه‌ها، محل تجمع عیاران و لوطی‌ها

جای دیگری که در ایران، اثر جوانمردی در آن مشاهده می‌شود، در زورخانه‌ها[۳] و در میان ورزشکاران، کشتی‌گیرها و پهلوانان[۴] می‌باشد.[۵] با

---

۱. سعید نفیسی، پیشین، ص ۱۴۷–۱۴۵؛ و عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۴۲۰.

۲. عبدالله مستوفی، ***شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه***، ج اول، ص ۳۰۳؛ و آن. ک. س. لمبتون، پیشین، ص ۱۹.

۳. واژه زورخانه در کتاب‌های لغت کهن حتی در ***برهان قاطع*** که در نیمه دوم سده یازدهم ه.ق نوشته شده، دیده نمی‌شود و به نظر می‌رسد که واژه‌ای جدید باشد. ←

توجه به اینکه یکی از صفات بارز جوانمردان، پهلوانی بوده و حتی برخی منابع، لوطی‌ها را در زمره پهلوانان خوانده و آنها را منسوب به زورخانه‌ها دانسته‌اند، جای آن دارد که اشاره مختصری در مورد تاریخ پیدایش این نهاد و اعضای آن داشته باشیم.

قدمت تاریخ ورزش زورخانه‌ای، تقریباً به اوایل قرن هفتم هجری قمری می‌رسد، البته نه با عنوان زورخانه بلکه تحت عناوین مختلف عبادت‌خانه، لنگرگاه، بیت، حزب، پاطوق و ورزش‌خانه.

گذشت زمان و تحولات دینی و اجتماعی، آن را به زورخانه یعنی مکان اجتماع زورمندان، طالبان حق، مدافعان ملک و ملّت بر بنیاد تعالیم دینی تبدیل کرده است، چرا که در این اماکن آداب و رسوم مذهبی کاملاً

← زورخانه که از نهادهای بنیادی کهن ایرانی است، ابتدا شکلی ساده داشت و از بسیاری جهات شبیه خانقاهها بود. ساختمان زورخانه کوچک، اما استوار و بلند ساخته شده است. پنجره‌ای جز در بالای گنبد در تمامی بنا وجود نداشت. زورخانه از داخل، شش ضلعی یا هشت ضلعی مسقف بود که در زیر گنبد قرار داشت. در وسط زورخانه نیز گودی دایره یا هشت ضلعی وجود داشت که ویژه ورزشکاران بود و عمق آن به یک متر می‌رسید و در هر یک از اضلاع داخلی، صفّه‌ای رواق مانند ایجاد شده بود که جای نشستن و احیاناً کندن لباس، سنگ گرفتن و غیره بود. در ورودی زورخانه نیز خیلی کوتاه و کوچک بود به گونه‌ای که هنگام عبور از آن بایستی خم شوند. به عقیده ورزشکاران این اولین نشانه فروتنی و تواضع جبری کسی است که وارد زورخانه می‌شود. مقام ورزشکاران در زورخانه به ترتیب اهمیت عبارتند از: ۱ـ پیش‌کسوت ۲ـ میان‌دار ۳ـ پهلوان ۴ـ ساخته ۵ـ نوخاسته ۶ـ نوچه.

۴. کلمه پهلوان ریشه پارتی دارد. هر فرد قوی و زورمندی را منسوب به پارت (پرثو یا پهلو) دانسته‌اند.[۱] پهلوان، ورزشکاری پای‌بند به آیین اخلاقی، فروتنی در برابر پیر و مرشد و بزرگتر، پای‌بند به سرکشی در برابر زور، نادرستی، ناحقی و ستمگری و پای‌بند به حق‌شناسی و گذشت و رادمردی می‌باشد.[۲]

(۱) محمود رفعت، پیشین، ص ۱۷۷. (۲) هما سرشار، پیشین، ص ۵۱۴.

۵. سعید نفیسی، پیشین، ص ۱۴۳.

رعایت می‌شد و همچنین برای تمرین عملیات کشتی[۱] جایگاه مناسبی بود.[۲] البته باید توجه داشت که ورزش کشتی، میان اقوام آریایی متداول بوده اما به شکلی که امروز در زورخانه‌ها به اجرا درمی‌آید در ایران باستان وجود نداشته، بلکه اساس آن بعد از اسلام توسط جوانمردان و جوانان پاک‌نهاد ریخته شده تا موجب قدرتمندی آنان در مقابله با بیگانگان در روز قیام و جنگ باشد.[۳]

نقش زورخانه‌ها و پهلوانان در تاریخ بعد از اسلام، بارها در زمان خلفای اموی، عباسی و استیلای مغول، تیمور و افغانها دیده می‌شود و در هر دوره از این ستمگری‌ها، زورخانه توانسته نقش حساس خود را در رهایی از سلطه بیگانگان ایفا کند و مردان آزاده و بزرگی چون عبدالرزاق بیهقی و غیره را در دامن خود پرورش دهد.[۴]

البته زورخانه‌ها و اعضای جوانمرد باغیرت آن نیز از فساد و تباهی به

---

۱. کلمه کشتی نیز در اصل به زبان پهلوی «گتیک» بوده که به کمربند مقدس که در ایران باستان زرتشتیان و غیره بر کمر می‌بستند، اطلاق می‌شده است. به احتمال زیاد کشتی گرفتن یعنی دست در کمر زدن و به زورآزمایی پرداختن: محمود رفعت، پیشین، ص ۱۷۸.   ۲. محمود رفعت، پیشین، ص ۱۸۲.

۳. حرکات و روش‌های ورزش باستانی، تمثیلی است از حرکات رزمی، که به وسیله گروهی جوانمرد و آزاده و مدافع بیداردل آغاز گردید و ناگزیر به گودهای زورخانه و آوردگاههای مخفی برده شد. اینان را به اعتبار نام تاریخی‌شان عیاران، فتیان و جوانمردان می‌خوانند. این افراد با استفاده از ابزار چوبی، سنگی و فولادی، آمادگی کاربرد ابزار جنگی را در خود تقویت می‌کردند: ۱ـ «میل» برای تمرین در توانایی گرزکوبی و شمشیرزنی. ۲ـ «کباده» برای تمرین در توانایی زه‌افکنی و کمان‌کشی و تیراندازی. ۳ـ «سنگ» برای تمرین سپرکشی و سپرکوبی. ۴ـ «چرخ» برای تمرین میدان‌داری و تدافع انفرادی در مقابل تهاجم گروهی. ۵ـ «نرمش پا» برای تقویت توانایی رهنوردی و جابه‌جایی سریع. ۶ـ «شنا» برای تقویت حرکت‌های جابه‌جایی خزیده افقی. ۷ـ «کشتی» برای تمرین نبرد تن به تن و رویارویی بدون اسلحه: هما سرشار، **شعبان جعفری**، ص ۵۱۳.   ۴. هوشنگ فتحی، پیشین، صص ۱۷-۱۵.

دور نماندند. آثار انحطاط در ورزش زورخانه‌ای، یک بار در پایان دوره صفویه و بار دیگر در دوران قاجاریه ظاهر شد. در زمان صفویه بزرگان و حکام محل‌هایی در منازل خود برای کشتی گرفتن پهلوانان دایر کردند. علت این کار بیشتر حفظ موقعیت بزرگان و محتشمان و گاه اعمال زور به مردم بوده است. در این دوران لوطی‌ها، بزن بهادرها و باج‌گیران در زورخانه‌ها نفوذ داشتند که در نهایت با تصفیه آنها، زورخانه از سقوط نجات پیدا کرد.

در دوران قاجار نیز از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه، آثار انحطاط آشکار می‌شود و کار زورخانه‌ها به دست پهلوان‌باشی‌ها و لوطی‌ها می‌افتد.[۱] در این زمان، اشراف و درباریان و خان‌ها به خاطر تظاهر به نوع‌دوستی، به این ورزش روی می‌آوردند، به طوری که اکثر آنها با همان اهدافی که ذکر شد، در منازل خود زورخانه‌ای دایر نموده و با اجیر کردن پهلوانان و مرشدان بر اعتبار آنها می‌افزودند.

به همین جهت بود که گروههای زورخانه‌رو، مخصوصاً پیشه‌وران، اعتبار خود را از دست داده و پایه‌های فکری، ذهنی و عقیدتی زورخانه‌ها، رو به سستی نهاد و زورخانه و ورزش کشتی که اختصاص به طبقات پایین داشت، با طبقه اشرافیت رابطه پیدا کرد، به طوری که ناصرالدین شاه در زورخانه سرخانه‌اش چندین پهلوان را اجیر کرده بود تا در آنجا ورزش کنند. اما مردم ساده علت وابستگی زورخانه و پهلوانان را به دربار و اشراف درک نمی‌کردند.[۲] رفته رفته هدف اصلی روی آوردن به

---

۱. مهدوی‌نژاد و رضا پژمان معتمدی، ***تاریخ تربیت بدنی و ورزش***، چ اول، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۹، ص ۱۰۳.

۲. ویلم فلور معتقد است: عضویت یافتن نخبگان و همچنین اعضای ثروتمند طبقه ←

زورخانه‌ها فراموش شد و فقط پهلوان شدن و تن‌پروری جایگزین آن شد، به طوری که مقام پهلوانی پایتخت منشأ فساد، دسیسه‌چینی، بدکرداری و خیانت، تجاوز، خودنمایی، باج‌گیری و غیره شد.[۱]

درست است که پهلوانان در تاریخ ایران نقش مهمی داشته‌اند، اما هر قدرتمندی که صاحب زور بازو و به ظاهر واجد تمام صفات بوده، پهلوانی اصیل نبوده است و بوده‌اند پهلوانانی که از قوی‌پنجگی و زورمندی خویش سوءاستفاده می‌کرده‌اند. دوره قاجار و پهلوی عصری است که این قشر در آن رشد و نمو بسیار زیادی داشتند، زیرا حکومت از زور بازو، قلدری و گردن‌کلفتی آنها برای مطیع کردن مردم استفاده می‌کرد.

در رژیم پهلوی، زورخانه دو خط متضاد را طی کرد: یکی بازگشت به هدف اصلی زورخانه و ورزش باستانی که به دست مردم عمل می‌شد، و دیگری جنبه تشریفاتی و تبلیغاتی آن که در دست رژیم بود.[۲] این مکان به‌ویژه از سالهای ۱۳۰۰ ش. به بعد، جایی نبود که هرکس وارد آن شود و بیرون آید، واجد همه صفات پهلوانی و مردانگی شود. بسیاری از افراد بودند که به زورخانه می‌رفتند، تا گردن‌کلفت و ورزیده شوند و از طریق زور بازو و عضلات گره کرده و شانه‌های پت و پهن، زورستانی و مفت‌خواری کنند و از مردم باج بگیرند.[۳] در این دوران نه تنها ورزشکاران محترم زورخانه را ترک کرده و از آن کناره می‌نمودند، بلکه خانواده‌ها نیز

← بازرگان، اعیان و حتی شاهزادگان که ده درصد اعضای زورخانه را در دوره قاجار تشکیل می‌دادند، با اخلاق تبه‌کارانه‌ای که برای لوطی‌ها فرض شده ناسازگار است: ویلم فلور، پیشین، ص ۲۵۸.

۱. محمود رفعت، پیشین، ص ۲۰۹؛ و جعفر شهری، ***تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم***، ۶ ج، چ دوم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹، ج اول، ص ۴۱۱.

۲. محمود رفعت، پیشین، ص ۲۰۹.

۳. هما سرشار، پیشین، ص ۴۳.

به مبارزه آن برآمده و با سرسختی تمام نوجوانان و جوانان خود را از توجه به آن منع می‌کردند.[۱]

البته همه زورخانه‌ها در این زمان در مسیر فساد و خلاف گام ننهاده بودند، بلکه برخی از آنها مراکز معتبری بوده‌اند که نه تنها به عنوان باشگاه ورزشی، بلکه برای سایر فعالیت‌های ارزنده گروهی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند، اما زورخانه‌های مربوط به سردمداران (مرشد) حرفه‌ای[۲] مراکزی بودند که در آن ورزشکاران خشن جوان به نام «چاقوکش» اجتماع کرده و به راحتی توسط گروههای مختلف سیاسی برای انواع کارهای تبهکارانه، آدم‌کشی، غارت، تخریب و غیره استخدام می‌شدند.[۳]

نقش لوطی‌ها در عصر قاجار

عواملی که در سده نوزدهم م.، لوطی‌ها و اوباش را به صحنه فعالیت سیاسی ـ اجتماعی کشانید، عبارت بودند از:

۱) ضعف حکومت قاجاریه و به تبع آن، استفاده این حکومت از آنها.

۲) استفاده داعیان محلی، و برخی مقامات مذهبی از آنها به عنوان گروههای ضربت، برای تسویه حساب یا رقابت با حاکم شهر.

از سوی دیگر به دلیل ماهیت استبدادی جامعه ایران و وجود بی‌نظمی و بی‌قانونی در همه ارکان آن، به این گروهها برای کنترل و نظارت بر

---

۱. جعفر شهری، ***طهران قدیم***، ج اول، ص ۸۲.

۲. این سرکرده‌ها، معمولاً تعدادی خانه و قمارخانه نیز تحت نظارت خود داشتند. او و افرادش همیشه برای اجیر کردن به وسیله سیاستمداران آماده بودند و هنگامی که در نظر بود تظاهرات بزرگی به راه افتد، سردمدار با پرداخت پول به افرادی نظیر کارگران از ده آمده، تعداد زیادی از آنها را به صحنه تظاهرات می‌کشانید.

۳. ریچارد کاتم، پیشین، ص ۷۱.

ساکنان شهر، به‌ویژه گروههای ذی‌نفوذ مانند بازاری‌ها، مذهبی‌ها، و غیره و نیز سرکوب جنبش‌های مردمی یا سرکوب گروههای رقیب با حکومت (توسط مستبدین داخلی و استعمارگران خارجی) نیاز بود.

احساسات شدید مذهبی و ضد حکومتی طبقات پایین اجتماع، این امکان را به رهبران محلی داد، تا از اوباش به عنوان وسیله‌ای برای نیل به اهداف خود استفاده کنند. با اینکه هرازگاهی اوباش سرکوب می‌شدند، اما دوباره گروههای جدیدی شکل می‌گرفتند. تعداد آنها در شهرهای بزرگ از چند صد نفر بیشتر تجاوز نمی‌کرد. به دلیل فقر شهرهای ایران، هیچ شهری نمی‌توانست تاب تحمل یک طبقه بزرگ جنایتکار را داشته باشد. از طرف دیگر در مواقع آشوب و هرج و مرج و همچنین کمبود مواد غذایی که شورش‌هایی به تحریک اوباش صورت می‌گرفت، مشخص کردن قشر اوباش از توده مردم بسیار مشکل بود.[۱]

در اواخر سده نوزدهم، اوباش همچنان در شهرهای ایران به عنوان یک چهره آشنا باقی ماندند. چرا که ساختار سیاسی ـ اجتماعی ایران به گونه‌ای بود که وجود چنین گروههایی برایش ضرورت داشت. انقلاب مشروطه هم ماهیت ساختار اجتماعی آن را تغییر نداد، به‌طوری که ما به وضوح استفاده مشروطه‌خواهان و مستبدان را از اوباش می‌بینیم. در اینجا قصد این نیست که به نقش اراذل و اوباش در سراسر دوران قاجار و در همه جریانات سیاسی و اجتماعی آن پرداخته شود؛ فقط برای ورود به مبحث اصلی که بررسی نقش آنها در دوران پهلوی می‌باشد، لازم آمد که اشاره‌ای مختصر به بعضی جریانات مهم که آنها در آن نقش داشته‌اند، شود.

---

۱. ویلم فلور، پیشین، صص ۲۶۴-۲۶۱.

نقش لوطی‌ها و اوباش در تسلط ملّاقربانعلی بر شهر زنجان

همزمان با بازگشت اتابک از اروپا، در شهرها و ولایات مختلف، مشروطه‌خواهان و مستبدین مبارزاتی را علیه یکدیگر آغاز کرده بودند. در همین زمان، سعدالسلطنه که پیرمرد درستکار و نجیبی بود، به حکومت زنجان منصوب شد. چند روزی از ورود او به شهر نگذشته بود که درصدد اقداماتی اصلاحی برای مردم شهر برآمد، از جمله از دخالت اوباش، گردن‌کلفت‌ها و لوطی‌هایی که در اطراف ملّاقربانعلی مجتهد[۱] جمع شده بودند، در کارها جلوگیری کرد. ملّا که اوضاع را چنین دید، برای مقابله با وی، اوباش مزدور خود را بسیج کرد. به همین منظور، ششصد نفر از الوات و قدّاره‌بندهای زنجان، در حالی که قدّاره‌ها و تپانچه‌های خود را در دست داشتند، طبق طرح تنظیم شده از قبل، ابتدا به بازار هجوم برده و بازاریان را مجبور به بستن مغازه‌هایشان نمودند. سپس از آنجا به دارالحکومه (واقع در میدان توپخانه) حمله نموده و مشغول غارت و تخریب شدند. سعدالسلطنه نیز دستگیر و نهایتاً زیر دست اوباش جان سپرد. روز بعد مریدان ملّاقربانعلی، طی ارسال تلگرافی به دربار محمّدعلی شاه، علت قتل وی را، حمایت او از مشروطه‌خواهان عنوان کردند.[۲]

نمونه‌های بسیار دیگری مانند این نیز می‌توان نام برد از جمله: پیوستگی و ارتباط نزدیک امام جمعه‌های اصفهان و تبریز (که در سال ۱۲۲۸ ش. / ۱۸۴۹ م، درگیر مبارزه با حکومت مرکزی بودند) با لوطی‌ها

---

۱. پادشاه بدون تاج و تخت زنجان که هر کاری اراده می‌کرد، در آن شهر انجام می‌شد.

۲. جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران از کورش تا محمدرضا شاه***، ۲ ج، چ دوم، تهران، نشر پاسارگاد، ۱۳۸۱، ج دوم، صص ۲۲-۱۹.

و اوباش، لوطیان وابسته به سیّد محمد در اصفهان و آقا فتاح محمد طاهر مجتهد در دزفول، و نقش مفید و مؤثر قدّاره‌بندان و چماق به دست‌های امام جمعه تهران در حوادث مسجد شاه که سبب ایجاد وحشت در بین مردم شد.[۱]

لوطی‌ها و اوباش مزدور محمدعلی شاه و نقش آنها در حوادث این دوره

محمدعلی شاه در مبارزه با مشروطیت و مشروطه‌خواهان، برای بازگرداندن استبداد، به دلیل عدم داشتن پایگاهی مردمی، از وجود اراذل و اوباش و لوطی‌های فاسد تهران بهره جست، و تا حدودی نیز در این راه موفق بود. در زیر، گوشه‌هایی از تلاش‌های این اوباش مزدور را بررسی می‌کنیم.

وقایع میدان توپخانه

در آذر و دی ماه ۱۲۸۶ ش. / دسامبر ۱۹۰۷ م.، محمدعلی شاه در صدد انجام کودتایی علیه مشروطه‌خواهان برآمد. به همین منظور لوطیان و چاقوکشان مزدور، کارگران ساده و فقیرترین عناصر تهران را به مدت چند روز بسیج نمود.[۲]

در روز یکشنبه، ۲۹ آذر ماه ۱۲۸۶، همزمان با طلوع آفتاب، اوباشان سنگلج، به سرکردگی مقتدر نظام و گروهی از بی‌سروپایان چاله‌میدان به سرکردگی صنیع حضرت، از کوی خود به راه افتاده و در مسجد سپهسالار

---

۱. ویلم فلور، ج اول، پیشین، صص ۲۸۳-۲۶۲؛ و احمد کسروی، پیشین، صص ۶۴-۶۰؛ و ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ۳ ج، چ چهارم، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، ج دوم، ص ۲۷۶.

۲. جان فوران، پیشین، صص ۲۷۵-۲۷۴.

به هم پیوستند. سپس عربده‌کشان و دشنام‌گویان، به سوی مجلس رهسپار گشتند و پس از سنگباران کردن آنجا به میدان توپخانه (محل تجمع مخالفان) برگشتند.[1]

در روز دوشنبه ۳۰ آذرماه ۱۲۸۶، اوباش به خانه‌های حاجی شیخ فضل‌اللّه نوری، حاجی میرزا ابوطالب زنجانی، سیدعلی یزدی، ملّامحمد آملی و دیگر روحانیون ریخته و هرکدام را ناخواه به توپخانه آوردند. پیوستن آنها به اوباش و بدخواهان، باعث رونق کار شد؛ چرا که آنها در مخالفت با مشروطه بر روی منابر سخنرانی نموده و اوباش نیز از این موقعیت سوءاستفاده نموده، و شروع به هتک حرمت مردم، کتک زدن آنها، جیب‌بری، هجوم به مغازه‌ها و غیره نمودند.[2]

از روز سه‌شنبه اول دی ماه ۱۲۸۶، تا جمعه، در میدان توپخانه بین موافقان و مخالفان مشروطه زد و خورد و خونریزی‌های شدیدی جریان داشت. برای نمونه یکی از مشروطه‌خواهان به نام میرزا عنایت زنجانی که قصد ترور سید محمد یزدی را در حین سخنرانی داشت، به دست اوباش تکه‌تکه شد، و مواردی دیگر از این قبیل.

به هر حال خبر اوضاع توپخانه و حرکت‌های زشت اوباش، آزادی‌خواهان را واداشت که از هر طرف به شاه تلگراف کرده و او را تهدید به خلع سلطنت نمایند. به همین دلیل وی نیز به ناچار دستور جمع کردن بساط میدان توپخانه را داد و همچنین قسم‌نامه‌ای بر پشت قرآن

---

۱. احمد کسروی، پیشین، ص ۵۰۵.

۲. همان، صص ۵۱۲–۵۱۱؛ و محمدجواد مشکور، ***تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا انقراض قاجاریه***، چ پنجم، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۷۵، ص ۳۰۶۸؛ و یروانند آبراهامیان، پیشین، صص ۱۲۰–۱۱۹؛ و مهدی‌قلی هدایت، ***خاطرات و خطرات***، چ دوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۴، ص ۱۶۱.

نوشت که از این پس حامی مشروطه باشد. لوطی‌ها[1] و اوباش مزدور نیز بی‌پناه شده و حتی بسیاری از آنها بازداشت شدند. همزمان با وقایع میدان توپخانه در تبریز نیز لوطیان و اوباش مزدور تحت حمایت روسها دست به ایجاد ناامنی، تجاوز، قتل و غارت مردم زدند؛ اما با شروع محرم و تشکیل دسته‌ها و همچنین آرام شدن اوضاع تهران، این شهر نیز آرامش نسبی یافت.[2]

به توپ بستن مجلس و اقدامات اوباش

محمدعلی شاه پس از ناکامی در انجام کودتای دی ماه ۱۲۸۶ ش.، در صدد انجام کودتای مجددی برآمد. به همین منظور در روز پنج‌شنبه چهاردهم خردادماه ۱۲۸۷، اراذل و اوباش مزدور وی، تحت حمایت سربازان و روس‌ها، به سوی مجلس حرکت کردند تا کار مشروطه‌خواهان را یکسره کنند. پس از چند ساعت درگیری، نهایتاً مشروطه‌خواهان شکست خورده و مجلس به توپ بسته شد. اوباش نیز موقعیت را مغتنم شمرده و شروع به غارت مجلس، دفاتر مرکزی انجمن‌های گوناگون، منازل مشروطه‌خواهان و موارد دیگری از این قبیل، نمودند.

به هر جهت محمدعلی شاه به کمک جناح‌های محافظه‌کار طبقه بالا (اشراف، زمین‌داران، ایل‌خانان و روحانیون) و با بسیج برخی از قشرهای پایین جامعه، مانند کارگران ساده و فقرای بازار تهران، دهقانان اراضی

---

۱. قابل ذکر است که جدای از اینها، دسته‌ای از لوطی‌ها نیز بودند که در گذرگاهها و محله‌های پیرامون این میدان و همچنین میدان یاقاپوق، به حفظ و حراست از خانه‌ها، اموال و ناموس مردم پرداخته و مبارزاتی را نیز با سیلاخورها داشتند: برگرفته از ناصر نجمی، طهران عهد ناصری، پیشین، ص ۵۵۸.

۲. احمد کسروی، پیشین، صص ۵۳۳-۵۱۴؛ و یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۱۲۱؛ و محمدجواد مشکور، پیشین، ص ۳۶۸.

سلطنتی ورامین، قاطرچی‌ها، لوطی‌ها، اوباش مسلح شهری و سرانجام استفاده از بریگاد قزاق به فرماندهی لیاخوف روسی و دستگیری و قتل آزادی‌خواهان سرشناس، غلبه یافت و دوره استبداد صغیر آغاز شد.[۱]

رهبران مهم لوطیان تهران در ازای شرکت در متوقف ساختن جنبش مشروطیت به دریافت عناوین مختلف نایل شدند؛ مثلاً مقتدر نظام و صنیع حضرت به مقام «امیر تومان» منصوب شدند، نایب اسماعیل «سرتیپ» شد، سیدکمال به عنوان «ناصر حضور» و شیخ محمد به عنوان «ناصر اسلام» مفتخر گردیدند.[۲]

سیمای اجتماعی تهران در اواخر قاجار و اوایل پهلوی

تهران قبل از آنکه به شکل کنونی آن درآید، محدود به چند خیابان بود و هسته مرکزی این شهر وسعت زیادی نداشت و جابجایی در آن بسیار کم صورت می‌گرفت، چرا که اکثراً محل کار نزدیک محل سکونت بود و از آنجا که بیشتر مشاغل موروثی بود، گاه تا چند نسل در یک خانه و یک محله به سر می‌بردند و بسیار کم اتفاق می‌افتاد که شخصی مثلاً محل کارش خیابان مولوی باشد و خانه‌اش محله سنگلج. ساکن هر محله‌ای، در همان محل اشتغال داشت و هر محلی خاستگاه افراد خاصی بود.[۳]

با اینکه در اواخر دوره قاجار، تهران بر بسیاری از شهرهای ایران، از نظر ظاهر و میزان تربیت مدنی برتری داشت، اما اجتماع مفت‌خواران بیکاره، اسباب‌چین و منصب‌خواه و همچنین ازدحام بیکاران و توده‌های

---

۱. احمد کسروی، پیشین، ص ۵۳۵؛ و یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۱۲۲؛ و منوچهر صبوری، پیشین، صص ۱۰۷-۱۰۶. ۲. ویلم فلور، پیشین، ص ۲۸۷.

3. www.Hamshahri.net / Vijenam / tehran / 82 / 01 / 25 / Tehran. htm.
عنوان مقاله: محله سر قبر آقا و باغ فردوس.

بی‌سواد، عامی و ناآگاه و در عین حال آسیب‌پذیر آن هم، چشم‌گیر بودند. مردم، تقریباً فاقد بسیاری چیزها بودند. با اینکه دادگستری و مدارس جدید تأسیس شده بود، مراکز فساد، فحشا و وافورخانه نیز فراوان وجود داشت.

در آن روزگار، فواحش و روسپی‌ها در سطح شهر پراکنده بودند و علامت ممیزه یک روسپی‌خانه با خانه‌های دیگر، معمولاً یک چراغ فانوسی روشن بود، که در سر در آنجا آویزان می‌کردند.[1] بدترین و کثیف‌ترین این مراکز، عیش‌خانه‌های چال میدان و چال سیلابی، و متوسطشان در کوچه قجرها واقع بود.[2]

سرگرمی مهم مردم هم، سیاست و سوگواری بود. در روزهای عزاداری، مردم تهران در بازار بزرگ، سبزه‌میدان و یا تکایا و حسینیه‌ها اجتماع می‌کردند و در روز ۲۸ صفر، معمولاً برای تماشای نخل به خیابان ناصریه (ناصر خسرو کنونی) می‌رفتند.[3]

---

۱. مرتضی سیفی فمی تفرشی، ***پلیس خفیه ایران***، ص ۱۷.
۲. جعفر شهری، ***تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم***، ج اول، ص ۴۷۰.
۳. مرتضی سیفی فمی تفرشی، پیشین، ص ۱۸-۱۷.

فصل ۳

لومپن‌ها در دوران رضاشاه

مقدمه

رضاشاه و برخورد دوگانه او با لومپن‌ها

رضاخان قبل از آنکه رضاشاه شود، چه در هنگام وزارت و چه در هنگام نخست‌وزیری، به مانند هر گروه قدرت‌طلبی در ایران آن روز، به نحو گسترده‌ای از لومپن‌ها برای نیل به اهداف خود، که مهم‌ترین آن تغییر سلطنت در ایران بود، استفاده می‌کرد. در هنگام نخست‌وزیری وی این گروهها در میان مردم تبلیغاتی به سود رضاخان و برعلیه احمدشاه می‌کردند و به این وسیله زمینه افکار عمومی را برای به قدرت رسیدن وی فراهم می‌کردند. اما جالب این که پس از رسیدن به تاج و تخت، تحت تأثیر دو عامل، دست از حمایت آنها برداشت:

یکی، تجربیاتی که در این زمینه کسب کرده بود، بدین معنی که خود قبل از رسیدن به قدرت، به عینه دیده بود که هر حزب و گروهی با استخدام آنها به راحتی می‌تواند به مقاصد خود (بدون تاکید بر سایر وسایل مبارزه حزبی، و چهارچوب قانونی آن) دست یافته و حتی دولت را ساقط کند.

دیگری، تاکید او بر تشکیل یک حکومت مرکزی قدرتمند که بر تمام کشور مسلط باشد.

به همین جهت اقدامات و اصلاحاتی انجام داد که از نفوذ و خودنمایی این گروهها در جامعه کاست، از جمله تشکیل شهربانی و نیروهای انتظامی جدید که مسؤول نظم و امنیت در شهرها بودند، کاستن از نقش و اهمیت خان‌ها و رؤسای قبایل که نیروی بسیار مهمی در ساختار سیاسی کشور بوده و پیوسته از لومپن‌ها در راستای اهداف خود استفاده می‌نمودند. توتالیتریسم او نیز از نفوذ و قدرت احزاب و گروههای سیاسی کاست.

زمانی که نهادهایی چون نظمیه و ژاندارمری مسؤول برقراری نظم و امنیت در کشور شدند، از یک طرف به نفوذ و عرض اندام لوطی‌ها، داش‌مشدی‌ها و به طور کلی لومپن‌ها که ادعای حفاظت از ناموس، جان و مال مردم به‌ویژه هم محلی‌های خود را داشتند خاتمه داده شد و از طرف دیگر، فعالیتشان تحت کنترل قدرت مرکزی قرار گرفت. چون شرایط محیطی و اجتماعی رشد و تکثیر آنها مهیا نبود، تا حدودی جلو فعالیت آنها در جامعه نیز گرفته شد.

البته این کار او موقتی و زودگذر بود چرا که، پس از شهریور ۲۰ و استعفا از سلطنت، این دسته از افراد در پناه شاه، درباریان، احزاب قدرت‌طلب و گروههای مختلف دیگر، مجدداً، مانند قارچی سمی، از زمین روییدند، به‌طوری که در اکثر جریانات سیاسی ـ اجتماعی دوران پهلوی دوم، حضوری گسترده داشتند.

ابتدا نقش و فعالیت آنها را در حوادث و جریانات سالهای پس از کودتای ۱۲۹۹ ش. / ۱۹۲۰ م. (از جمله بسیج آنها توسط رضاخان در برخورد با رقیبان سیاسی و مخالفان خود برای رسیدن به پادشاهی)، بیان

نموده و بعد از آن چگونگی محدود شدن فعالیت آنها را در طول سلطنت وی بررسی می‌کنیم.

ماجرای کتک زدن دو فاحشه در تهران

یکی از اقداماتی که سردار سپه، به ظاهر برای جلوگیری از فساد و فحشا و در واقع در راستای کسب محبوبیت و مشروعیت در بین مردم بعد از کودتای ۱۲۹۹ انجام داد، بازداشت دو نفر از روسپیان معروف تهران، به نام‌های عزیز کاشی و امیرزاده خانم بود. این زن‌ها به‌ویژه عزیز کاشی، دارای خانه و زندگی بودند و می‌توانستند از همه کس در خانه خود پذیرایی کنند، و در ضمن هنرپیشه نیز بودند. خلاصه ماجرا اینکه، یک شب که اسمارت و بریجمن، اعضای سفارت انگلیس در تهران قصد رفتن به خانه عزیز کاشی را داشتند، به محض ورود به خانه، توسط مأمورین نظمیه شناسایی شده و آنها را به همراه خانم‌ها، به نظمیه می‌برند. روز بعد (۱۰ مرداد ۱۳۰۰) این خبر در تهران پخش شد و تعجب همگان را برانگیخت.

تعجب مردم به خاطر پیدا شدن این فرنگی‌ها در خانه این دو روسپی نبود، چرا که در جامعه آن روز این امری عادی بود. تعجب مردم بیشتر به خاطر تهور و شجاعت پلیس و در حقیقت سردار سپه و حکومت نظامی در اقدام به این عمل بود. مخصوصاً دو روز پس از این که این دو زن در میدان توپخانه در جلو هزار تماشاچی حد شرعی زده شدند، تعجب از حد گذشت، زیرا حقیقتاً فکر می‌کردند چگونه است که انگلیسی‌ها به این توهین تن درمی‌دهند و از آن جلوگیری نمی‌کنند؟!

در واقع این کار یکی از شاهکارهای آن روز رضاخان برای پیشبرد مقاصد آینده خود بود، که با وجود سروکار داشتن با سفارت انگلیس، خود را به نادانی زده و با کمال شهامت، این بی‌ملاحظه‌گی را نسبت به

سفارت مجری داشت؛ به‌طوری که سفارت انگلیس را در بن‌بستی گرفتار کرد که راهی جز صرف‌نظر از خدمت دو نفر از مأمورین ورزیده خود نداشته باشد.

مستوفی معتقد است که احتمالاً انگلیس‌ها برای این که سردار سپه را عامل اصلی کودتا وانمود کرده و او را شخصی معرفی نمایند که از آنها هم ملاحظه ندارد، خودشان دستور این اقدام را به سردار سپه داده‌اند.

به هر حال، سردار سپه با این اقدام نزد توده مردم وجاهت فراوان پیدا کرد و او را تحسین می‌کردند.

این واقعه برای برخی روزنامه‌ها، نویسندگان و شعرا وسیله حمله تازه‌ای فراهم نمود؛ از جمله رباعی‌های فرخی یزدی در هجو این عمل، که با عکس‌العمل شدید رضاخان مواجه شد.[1] یا دوبیتی ملک‌الشعرای بهار در ستایش از این اقدام سردار سپه:

سردار سپه شجاعتی بارز کرد   با قدرت خود عزیز را عاجز کرد
بگرفت و کتک زد و فرستاد به خوار   چشمش نزنی حقیقتاً معجز کرد[2]

لات‌ها و اوباش در جریان جمهوری‌خواهی رضاخان

مهم‌ترین جریانی که سردار سپه در آن از وجود لومپن‌ها استفاده زیادی کرد، ماجرای جمهوری‌خواهی‌اش بود. عبدالله مستوفی، به عنوان یکی از شاهدان عینی این واقعه می‌نویسد: «... در بعدازظهر ۲۷ حوت [۵ شهریور]، در دیوان محاکمات مالیه، مشغول کار بودیم که یک مرتبه صدای جنجال و هیاهوی زیادی از بیرون شنیده شد. این ملت بود که

---

۱. عبدالله مستوفی، ج سوم، پیشین، صص ۴۹۷-۴۹۲.
۲. محمد تقی بهار، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، ۲ ج، چ اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج دوم، ص ۷۵.

جمهوری می‌خواست [؟!] پس از پایان کار، هنگام عصر برای دیدن این دستجات و تماشای این جمهوری خواهی مصنوعی، عمداً پیاده از خیابانهای لاله‌زار، شاه‌آباد و جلو مجلس و خیابان نظامیه آمدم. در بین راه جمعیت‌های دویست سیصد نفری که در میان آنها بچه‌لات‌هایی هم مشاهده می‌شدند، دیدم. اینها بیرق‌های سرخی در دست گرفته و عده‌ای هم پیراهن سرخ در دست داشتند و گروهی نیز در اتومبیل‌هایی که به نوارهای پهن سرخ مزین بود، در خیابانها گردش می‌کردند.»[۱]

طبق گفته‌های وی و دیگر شاهدان عینی واقعه، این تظاهرات یک تظاهرات خودجوش ملی و مردمی نبود[۲] و هواداران جمهوری یعنی آنهایی که به راستی حق دارند در این گونه مسایل دخالت کنند، زیاد در این جمعیت‌ها مشاهده نمی‌شدند[۳]، پس می‌توان گفت این یک هیاهو و جاروجنجال بود نه یک جنبش.[۴]

در روز ششم شهریور، عمال رضاخان که برای توصیه استعفا به ولیعهد، نزد او رفته بودند، با واکنش منفی‌اش مواجه شدند و سردار سپه که می‌خواست تا ۲۹ حوت (هفتم شهریور)، کار را یکسره کند، در این روز به او پیغام فرستاد که باید عمارت دولتی را ترک گوید. ولیعهد نیز مؤتمن الملک (رئیس مجلس) و چند تن از نمایندگان را احضار کرد و

---

۱. عبدالله مستوفی، ***شرح زندگانی من***، ج سوم، ص ۵۸۹؛ و مسعود نوربخش، ***تهران به روایت تاریخ***، ۴ ج، چ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۸۱، ج ۴، صص ۲۲۴۳-۲۲۲۶؛ و مرتضی سیفی قمی تفرشی، ***نظم و نظمیه در دوره قاجار***، ص ۲۷۶.

۲. داریوش رحمانیان، ***چالش جمهوری و سلطنت در ایران***؛ زوال قاجار و روی کار آمدن رضاشاه، چ اول، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۹، ص ۱۵۱.

۳. محمد تقی بهار، پیشین، ص ۳۵.

۴. ا. س. ملیکف، ***استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران***، ترجمه سیروس ایزدی، چ اول، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی و مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۸۳.

موضوع را به آنها گفت. پس از بازگشت رئیس مجلس، بین موافقان و مخالفان جمهوری بحث‌هایی در مجلس صورت گرفت، به طوری که حایری‌زاده، جمهوری‌خواهان را یک مشت اراذل و اوباش و رجاله خواند، که با مخالفت شدید تدیّن که از جمله موافقان جمهوری بود، روبرو شد، به طوری که جلسه مجلس، بدون اخذ تصمیمی به هم خورد.[۱]

فعالیت علیه قاجاریه و جهت استقرار جمهوری، از طرق دیگر، به‌ویژه نوشته‌های روزنامه‌ها، تظاهرات، میتینگ‌ها و تلگرام‌هایی که به دولت مخابره می‌شد و مهم‌تر از آن فعالیت اراذل و اوباش مزدور رضاخان، صورت می‌گرفت که در شهرستانها اشخاص گوناگون را وادار می‌کردند تلگرام‌هایی علیه قاجاریه به مجلس مخابره کنند.[۲] در تهران نیز این عناصر واپس‌گرا و تطمیع‌شده ولگرد، هر روز دکانها و بازار را غارت می‌کردند. به همین دلیل مخالفت‌ها، از جانب گروههای مختلف به‌ویژه روحانیون، علیه نظام جمهوری تشدید شد.[۳] در کاخ رضاخان هم، جمعی از سیاسیون و نویسندگان قلم به مزد و بادمجان دور قاب‌چین، مکرراً رفت و آمد کرده و برای جمهوری نقشه‌ها می‌کشیدند.[۴]

به هر حال، روز شنبه دوم مهر، سردار سپه و طرفدارانش که اکثریت کامل مجلس را داشتند، فکر می‌کردند کار جمهوری پایان یافته و حتماً از تصویب مجلس می‌گذرد. در این میان عده‌ای از نظامیان لباس شخصی

---

۱. عبدالله مستوفی، ج سوم، پیشین، ص ۵۹۴-۵۹۳.
۲. ا. س. ملیکف، پیشین، ص ۷۶؛ و اسکندر دلدم، ***زندگی پرماجرای رضاشاه***، ۲ ج، چ سوم، تهران، نشر گلفام، ۱۳۷۱، ج دوم، ص ۱۸۷؛ و علیرضا ملایی توانی، ***مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه***، چ اول، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴.
۳. ا. س. ملیکف، پیشین، ص ۸۳.
۴. اسکندر دلدم، پیشین، ص ۱۸۷.

پوشیده و به نفع جمهوری به تظاهرات پرداختند.[۱] همچنین دسته بزرگی از چاله میدان، به رهبری حاجی شیخ عبدالحسین خرازی، با بیرق‌های سفید که روی آن نوشته شده بود: «اراده اراده ملت است، ما جمهوری نمی‌خواهیم»، به همراهی جمعی از روحانیون، از خیابانهای اسماعیل بزاز و بازار، وارد مسجد شاه شدند. همچنین از سایر کوی‌های تهران، دسته‌های بزرگ دیگر به آنها ملحق شده، جمعیت عظیمی تشکیل و به طرف بهارستان به حرکت درآمده و سپس وارد مجلس شدند، درحالی که صحن مجلس و میدان بهارستان، مملو از جمعیت و سرجمعیت در توپخانه بود.[۲] در این گیرودار، دسته کوچکی از اوباش که توسط رضاخان تجهیز شده بودند با چوب و چماق و علم و کتل و سر دادن شعارهایی از قبیل زنده باد جمهوری[۳]، عربده‌گویان وارد مجلس شدند.[۴] اینها که تعدادشان چند صد نفر بیش نبود، از مردم کتک خورده و از مجلس بیرون رانده شدند.[۵] این جماعت مزدور که در زمان محمدعلی شاه نیز به شهر خواسته شده بود تا به مجلس بریزند، از ورامین دعوت شده بودند.[۶]

نبرد قدرت میان رضاخان و قوام و بسیج اوباش توسط رضاخان

با تصدّی وزارت جنگ توسط رضاخان، و خودسری‌های او مبنی بر اختصاص دادن نزدیک به نیمی از بودجه کشور به ارتش، برخی از روحانیون به‌ویژه مدرس و همچنین فئودال‌های بزرگ کشور، از جمله

---

۱. علی مدرسی، ***مرد روزگاران مدرس شهید نابغه ملی ایران***، چ دوم، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۴، ص ۱۵۲.
۲. محمدتقی بهار، پیشین، ص ۴۵.
۳. اسکندر دلدم، پیشین، ص ۱۹۸؛ و محمدتقی بهار، پیشین، ص ۴۶.
۴. علی مدرسی، پیشین، ص ۱۵۳.
۵. محمد تقی بهار، پیشین، ص ۴۶.
۶. مهدی قلی هدایت، پیشین، ص ۳۶۶.

قوام، احساس خطر نموده و ناخرسند بودند. رضاخان که می‌دید پشتیبانی اکثریت مجلس را از دست داده است و قوام و مدرس با کمک دربار و شاه می‌توانند او را از این مقام به زیر کشند، تاکتیک خود را تغییر داده و از طریق مزدوران خود اعلام کرد که ناگزیر است در پی دسیسه‌ها علیه خودش، استعفا کند. در همان حال به فرمان رضاخان، چپاول و غارت و آدم‌کشی در تهران توسط اوباش سازمان داده شد، تا از این طریق به مردم عامی بفهماند که با رفتن او نظم و امنیت شهر نیز از بین خواهد رفت. موقعیت کابینه قوام در اثر وضع دشوار اقتصادی کشور و بی‌اعتمادی توده‌های مردم و از جمله اعتصاب معلمان تهران و کارمندان شهرهای دیگر به خاطر عقب افتادن دستمزدهای چند ماهه خود، لرزان و نااستوار بود. همه اینها دست در دست هم داده و زمینه را برای استعفای قوام در چهارم تیرماه ۱۳۰۲ فراهم ساخت. وی در واپسین دم کوشید که جنگ‌های خیابانی به راه انداخته و برای برخورد با مخالفان و همچنین اوباش رضاخان، در تهران حکومت نظامی برقرار کند، اما موفق نشد و نهایتاً کابینه او سقوط کرد.

به این ترتیب رضاخان با استفاده از بی‌اطلاعی و ناآگاهی مردم، تحریک احساسات آنها، حمایت لومپن‌های مزدور و همچنین سوءاستفاده از اوضاع نابسامان کشور، توانست موقعیت خویش را بیش از پیش تحکیم بخشد.

قتل نایب‌کنسول آمریکا و فعالیت اوباش در این زمینه

در روزهایی که دولت در انتظار اخذ نتیجه از اقدامات کمپانی سینکلر[1]

---

۱. همانگونه که می‌دانیم امتیاز استخراج و بهره‌برداری از منابع نفتی ایران از مدتها قبل ←

بود، ماجرای کشته شدن ماژور ایمبری، نایب کنسول آمریکا در تهران روی می‌دهد. وی شنیده بود که سقاخانه واقع در خیابان شیخ هادی تهران معجزه کرده و حتی کوری را شفا داده است و مردم و دسته‌های سینه‌زن از همه سوی شهر در آنجا گرد آمده‌اند و از آب آنجا برای تبرّک استفاده می‌کنند. حس کنجکاوی خاص آمریکایی‌اش، او را بر آن داشت که از سقاخانه و اجتماع مردم عکس بردارد، اما گروه‌های بسیاری که در آنجا بودند، از جمله بازاری‌ها، طلبه‌ها، بیکاره‌ها و ولگردهای فرصت‌طلب به دلایل مختلف (از جمله این که عکس زن‌های نامحرم گرفته می‌شود و غیره) اجازه‌عکس‌برداری به او نمی‌دادند. اصرارهای ایمبری، اوضاع را بحرانی‌تر کرد و در نهایت چون نتوانست عکس بگیرد، سوار درشکه شد که بازگردد، ناگهان زمزمه‌ای در میان جمعیت پیچید و کسانی گفتند که

→ (از دوره مظفرالدین شاه) در دست انگلیسی‌ها بود، اما با این حال بعضی از دولتمردان با به دست آوردن فرصت، در صدد شکستن این انحصار بودند، به‌ویژه پس از کودتای ۱۲۹۹ ش. ، با ورود جدی شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکایی در زمینه کسب امتیاز استخراج نفت ایران (به‌ویژه نفت شمال)، مذاکراتی بین مقامات ایرانی و آمریکایی صورت گرفت که البته نتیجه‌بخش هم بود. اما هم شوروی‌ها و هم انگلیسی‌ها از این اقدام دولت به‌ویژه نمایندگان مجلس چهارم که به حق، باید آن را یکی از بهترین و فعال‌ترین مجالس دوره مشروطه دانست، سخت نگران بودند و هر یک به نحوی ادعای این امتیاز را برای خود می‌کردند. با وجود همه اینها، مجلس قانونی را نهایتاً تصویب کرد که حاوی شرایط اساسی اعطای امتیاز نفت شمال به یک شرکت معتبر و مستقل آمریکایی بود و طبق آن امتیاز نفت خراسان، آذربایجان، مازندران و گرگان را به شرکت نفت سینکلر واگذاشت. همزمان با ورود کارشناسان کمپانی سینکلر به ایران و آغاز فعالیت، واقعه کشته شدن ایمبری، در تهران رخ می‌دهد که اکثر مورخین علت وقوع این حادثه را که در نوع خود در ایران بی‌سابقه بود، نتیجه رقابت قدرت‌های بزرگ در زمینه کسب امتیاز استخراج نفت شمال ایران که در آن زمان مطرح شده بود می‌دانند: علی‌اصغر شمیم، ***ایران در دوره سلطنت قاجار***، چ دهم، تهران، مؤسسه انتشارات مدبّر، بی‌تا، صص ۶۳۳-۶۲۷.

فرنگی زهر در آب ریخته و حتی عکس‌برداری نیز نموده است.[۱] در این هنگام مردم با سنگ، چوب و چاقو به درشکه حمله می‌کنند، اما ایمبری سوار بر درشکه، فرار می‌کند. در این میان، در میدان مشق، گروه انبوهی از رجاله‌ها و اوباش به همراهی پلیس ایستاده و سر راه را بر درشکه کنسول و رفیقش (لوسن سیمور عضو سفارت آمریکا) می‌گیرند و با چوب و چماق، سنگ و آجر به جان آن دو می‌افتند[۲]، به طوری که سیمور موفق به فرار، اما ایمبری شدیداً مجروح شده، و سرانجام توسط نظمیه به بیمارستان برده می‌شود. با وجود این اوباش تحریک شده که دست‌بردار نبودند به بیمارستان شهربانی نیز حمله‌ور شده و با شکستن در و پنجره وارد اتاق ایمبری شده و در اثر ضربات چاقو او را می‌کشند.[۳] در آن روزها هم رضاخان و هم مدرس به همدستی انگلیسی‌ها، متهم شدند که محرک غائله بوده‌اند، اما در هر حال ماجرا به نفع رضاخان تمام شد و حامیان داخلی و خارجی (از جمله رادیو مسکو) آن را به عنوان توطئه مخالفان ارتجاعی فئودال او توصیف کردند.

رضاخان از این طریق حکومت نظامی برقرار و آزادی مطبوعات را بیشتر محدود کرد[۴] و همچنین جمعی را به اتهام آشوب از تهران تبعید نمود. از دیگر پیامدهای این رویداد این بود که کارکنان و مهندسین کمپانی نفتی سینکلر آمریکایی نیز از شروع به کار برای حفاری و پیدا کردن نفت در شمال ایران خودداری نموده و به کشور خود بازگشتند.[۵]

---

۱. ابراهیم صفایی، ***خاطره‌های تاریخی***، چ اول، تهران، انتشارات کتابسرا، ۱۳۶۸، صص ۲۱۴-۲۱۳؛ و علی اصغر شمیم، پیشین، ص ۶۳۲.

۲. محمد تقی بهار، پیشین، ص ۱۱۹. ۳. ابراهیم صفایی، پیشین، ص ۲۱۴.

۴. محمدعلی همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی***، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چ هفتم، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۹، ص ۱۳۴؛ و جان فوران، پیشین، ص ۳۰۶.

۵. ابراهیم صفایی، پیشین، صص ۲۱۵-۲۱۴؛ و علی اصغر شمیم، پیشین، ص ۶۳۳.

اوباش در جریان استیضاح رضاخان

جبهه مخالفان، هنگامی به‌استراتژی جدید رضاخان[۱] برای قبضه کامل قدرت پی برد که دیگر کار چندانی از آنان برنمی‌آمد. در مرداد ماه ۱۳۰۳ ش. / ۱۹۲۴ م. لایحه‌ای که شخص نخست‌وزیر را به علت قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی مشروطه استیضاح می‌کرد، به مجلس تقدیم شد و در شرایطی بحرانی به بحث گذارده شد.[۲] در روز استیضاح، که در تاریخ ۲۷ مرداد ماه ۱۳۰۳ تعیین شده بود، نظامیان پیرامون مجلس جمع شده و بسیاری از افراد حاضر در آنجا را با چوب، چماق، چاقو، و ششلول مجهز کرده بودند تا به محض ورود نمایندگان اقلیت به مجلس که طرح استیضاح را داده بودند (حایری‌زاده، مدرس، بهار، اخگر، عراقی، زعیم، کازرونی)، به آنها هجوم ببرند. البته تا حدی هم در کار خود موفق شدند، تا جایی که چماق بدستان اجیر شده به مدرس، حایری و کازرونی حمله کردند و با مشت و چوب ضرباتی بر آنها وارد کردند، به‌طوری که کازرونی در خانه‌اش افتاد و نتوانست در جلسه عصر حاضر شود. ضارب مدرس نیز فردی به نام نایب چلوی بود که در نزدیک مدرسه سپهسالار به او شدیداً توهین کرد.[۳]

پس از زد و خوردهایی که داخل و خارج از مجلس میان موافقان و مخالفان رخ داد، سرانجام به واسطه قدرت اکثریت و بیم جانی برخی نمایندگان مخالف، استیضاح پس گرفته شد.[۴]

---

۱. منظور اقدامات رضاخان در زمینه برقراری حکومت نظامی، محدود کردن آزادی مطبوعات، کنترل روحانیون و غیره می‌باشد که به بهانه قتل ایمبری انجام داد: محمدعلی همایون کاتوزیان، پیشین، ص ۱۳۴.

۲. محمدعلی همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ص ۱۳۴.

۳. محمدتقی بهار، پیشین، صص ۱۳۷-۱۳۵.

۴. محمدعلی همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ص ۱۳۴.

بلوای نان و تحریک اراذل و اوَباش

در اواخر شهریور ۱۳۰۴، ناگهان در تهران شایع شد که آرد کم است و قحطی شروع خواهد شد؛ این امر در بین مردم که واقعاً با مشکلات اقتصادی دست به گریبان بودند، موجب نگرانی و وحشت فراوان شد، به طوری که دسته‌های زیادی از مردم برای تهیه و ذخیره نان به نانوایی‌ها هجوم بردند. ایادی مرموز و وابسته به گروههای سیاسی، آتش این نگرانی و تشویش را پیوسته دامن می‌زدند و در محلات شهر، به‌ویژه چاله‌میدان (که زنهای آن محل به تهوّر و شجاعت معروفند)، به وسیله عده‌ای مجهول‌الهویه، شروع به تحریک مردم می‌کردند که مسؤول تمام این رنج‌ها و بدبختی‌ها سردار سپه است. سرانجام این تحرکات موثر واقع شد تا جایی که در روز پنج‌شنبه دوم مهر با پول زیادی که به وسیله عمّال محرمانه نظمیه، بین رؤسای محلات و هوچی‌های بازار و اوباش تقسیم شده بود، چندین‌هزار زن به طرف مجلس هجوم بردند:

زنان شیردل با چوب و با مشت

هجوم‌آور به مجلس پشت در پشت[1]

به دنبال زنها، عده زیادی هم مرد بودند که تعدادی از آنها آماده برای همه‌گونه شرارت و هرزگی بودند. جمعیت با شعار «ما نان می‌خواهیم» وارد مجلس شد. اکثر وکلایی که مورد تهدید و هتّاکی عده‌ای از زنها قرار گرفته بودند، در صدد فرار برآمدند، ولی در اثر اصرار مدرس، دستور جلوگیری از ورود جمعیت به مجلس داده شد. دولت که خودش این غائله را برپا کرده بود، اقدام به اعزام سرباز کرد. اما نهایتاً در اثر صحبت‌های مدرس با مردم، آنان متفرّق شدند.

---

۱. حسین کوهی کرمانی، **غوغای جمهوری**، تهران، چاپخانه مجلس، بی‌تا، ص ۷۹.

روز بعد هم به همین منوال گذشت. در روز چهارم مهر جمعیت زنان چاله میدان، بیشتر از روزهای دیگر بود، مخصوصاً اینکه دختر حاجی کلانتر که نفوذ زیادی در آن محله داشت، چادر نماز خود را به کمر بسته و با چوب نیم‌سوزی به جلو افتاده و چندین هزار زن پشت سرش به طرف مجلس روانه گردیدند.[۱] به دنبال این جمعیت نیز عده زیادی کسبه، بازاری، ماجراجو، لات و ولگرد به راه افتاده بودند، به طوری که تعداد آنها در بهارستان به بیست و چند هزار نفر می‌رسید. آنها به همراه زنان به مجلس هجوم برده و شروع به شکستن در و پنجره‌ها نمودند.[۲] چون مدرس دو وزیر در کابینه داشت و کابینه را کابینه خود می‌پنداشت، با اجازه اکثریت مجلس، به رئیس دولت خبر داد که رفع غائله را بنماید. خود سردار سپه نیز به همراه سربازانش آمد، اما مورد هجوم جمعیت قرار گرفت. مدرس به سردار سپه پیشنهاد کرد چند تیر هوایی شلیک کند، اما مردم نترسیده و دوباره هجوم بردند که در اینجا به دستور سردار سپه به سوی جمعیت تیراندازی شد و یک نفر کشته و چند نفر زخمی شدند.

مدرس از اینکه سردار سپه اوامر او را اطاعت کرده و از حمله مردم به مجلس جلوگیری کرده بود یقین داشت که در این بازی سیاسی، دست دولت و نظمیه در کار نیست. عصر این روز نمایندگان تشکیل جلسه دادند و به سردار سپه دستور داده شد که در تشدید حکومت نظامی اقدام نماید. سردار سپه در این ماجرا خود را مطیع مجلس نشان داد و به مجلس

---

۱. حسین مکی، ***تاریخ بیست ساله ایران***، ۸ ج، چ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ج سوم، ۱۳۵۷، ص ۳۷۲-۳۷۰؛ و مرتضی سیفی فمی تفرشی، ***نظم و نظمیه در دوره قاجار***، ص ۲۸۷.

۲. جعفر مهدی‌نیا، ***زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبایی***، چ اول، تهران، انتشارات پانوس، ۱۳۶۹، ص ۴۸۴.

گفت اگر می‌خواهید محرکین را هم دستگیر می‌کنم، که مجلس نیز این دستور را صادر کرد. روز بعد حکومت نظامی در تهران، در اعلامیه‌ای که با مهارت خاصی تنظیم شده بود، صادر شد و در آن در عین آنکه دولت خود را مأمور اجرای اوامر مجلس معرفی می‌کرد، به مردم می‌فهماند آن سرنیزه‌هایی که به طرف شما دراز شده، به امر مجلس بوده و تشدید حکومت نظامی و دستگیری محرکین هم طبق دستور صریح مجلس است. خلاصه در این ماجرا تمام مخالفین سردار سپه و تمام کسانی که در واقعه جمهوری مخالفت کرده بودند و تمام دوستان مدرس و عده‌ای از محترمین و کارکنان دربار را دستگیر کردند. علاوه بر این سردار سپه به شهربانی دستور داد عده‌ای را به خاطر دخالت در این بلوا دستگیر کند.[۱]

جعفر مهدی‌نیا معتقد است که این پیش‌آمد که ظاهراً طبیعی به نظر می‌آمد تعمّدی بود، چرا که خبر مراجعت احمدشاه که به تهران رسید بلافاصله وضع نان شهر بسیار سخت شد.[۲] سردار سپه با ایجاد بلوای نان هم مجلس را مرعوب کرد، هم قدرت خود را نشان داد، هم حسّ تنفر مردم را به وکلا برانگیخت و هم مخالفین خود را دستگیر و هم از حرکت احمدشاه که نقش عمده این بازی بود، به خوبی جلوگیری کرد، او را کاملاً ترساند و قدرت تصمیم حرکت به ایران را از او سلب نمود.

بوروکراسی مدرن رضاشاهی و محدود شدن نسبی فعالیت لومپن‌ها

در دوران رضاشاه که ساختار اجتماعی ایران تغییر یافت و رجال دوران قاجار به تدریج از میان رفتند یا دارایی خود را از دست دادند، دیگر

۱. حسین مکی، ***تاریخ بیست ساله ایران***، ج سوم، صص ۳۷۴–۳۷۳؛ و مرتضی سیفی فمی تفرشی، ***نظم و نظمیه در دوره قاجار***، پیشین، صص ۲۸۹–۲۸۷.
۲. جعفر مهدی‌نیا، پیشین، ص ۴۸۴.

مشاغلی مانند نان خوردن از راه بازو و در خانه رجال بودن، منسوخ شده و با پیدایش اتومبیل، قاطرچیان و شترداران نیز ناپدید گردیدند.[۱] رشد سریع صنعت و ادارات دولتی، چهره مراکز شهری را متحول ساخت و آنچه که از محله‌های قدیمی باقی مانده بود از میان رفت.[۲] به عبارت بهتر با دگرگون شدن اداره امور شهرها، کلانتران شهری و کدخداها و دیگر دست‌اندرکاران نظامی قدیمی محله از بین رفت، به دخالت لوطیان و چاقوکشان و باج‌گیران که محله‌های مختلف شهری را در کنترل داشتند و با رقابت با یکدیگر، زورستانی و باج‌گیری و گاهی دزدی و آدم‌کشی، باعث ستیزها و برخوردهای فراوان در شهرها و ایجاد ناامنی می‌شدند، خاتمه داده شد و تأمین امنیت شهرها به نیروهای پلیس که تابع وزارت کشور بودند واگذار گردید.[۳]

چاقوکشان که در دوره‌های گذشته غالباً آلت دست گروههای متنفّذ قدرتمند بالا قرار می‌گرفتند و بنابراین از سوی آنها حمایت می‌شدند، با از دست رفتن قدرت و نفوذ این گروهها در این دوره، غالباً نقش سنتی خود را برای مدت کوتاهی از دست دادند.[۴] به همین دلیل در بیشتر شهرها، پدیده محله‌های نعمتی، حیدری، شیخی، کریم‌خانی و متشرّعه نیز که در دوره قاجار باعث درگیری دایمی محلات شهری و ناامنی و آشوب بود، تا حدودی منسوخ شد.[۵] با اینکه در شهریور ۲۰، دیگر چندان اثری از گروههای مذهبی یاد شده نبود، اما دوباره نفوذ، کبکبه و دبدبه داش‌ها و

---

۱. خسرو معتضد، ***شادکامان کاخ مرمر***، ۲ ج، چ دوم، تهران، انتشارات دور دنیا، ۱۳۷۸، ج دوم، ص ۵۹۸.

۲. یرواند آبراهامیان، ***ایران بین دو انقلاب***، ص ۱۸۴.

۳. منوچهر صبوری، پیشین، ص ۱۵۷؛ و خسرو معتضد، پیشین، ص ۵۹۸.

۴. جان فوران، پیشین، ص ۳۵۹.

۵. منوچهر صبوری، پیشین، ص ۱۵۷.

گردن‌کلفت‌ها احیا شد. چرا که علی‌رغم تحولاتی که به وقوع پیوست، اینها و سایر گروههای حاشیه شهری، در لابه‌لای دو وجه تولید سرمایه‌داری و تولید خرده‌کالایی، همچنان به زندگی متزلزل خویش ادامه می‌دادند.[۱]

رضاشاه پهلوی و تخریب زادگاهش سنگلج

همانگونه که گفته شد این محله، کوچه‌های تنگ و کج‌ومعوجی داشت که آدم‌های عجیب و غریبی در آن زندگی می‌کردند؛ مثل کوچه روغنی‌ها، کوچه کردها، کوچه افشارها، که سردار سپه از یکی از همین کوچه‌ها و احتمالاً روغنی‌ها بیرون آمد.[۲] یکی از دلایل تخریب این محله و تبدیل آن به پارک شهر را چنین گفته‌اند که رضاشاه خود بزرگ شده این محله و یکی از پروپاقرص‌ترین مشتریان قهوه‌خانه‌ها و قمارخانه‌های آن بود، لذا جهت محو سوابق خود، دستور تخریب محله را داد، لیکن هرچه که بود، جهت تهویه مرکز شهر از بهترین اقدامات او به شمار می‌رفت، خاصه آنکه لاشخوران را از آن دور می‌نمود.[۳] عبدالله مستوفی نیز این اقدام شاه را در راستای اقدامات شهرداری در زمینه درختکاری و سکونت مردم در شمال شهر دانسته و آن را ستوده است.[۴] شعبان بی‌مخ نیز که از ساکنان این محله بوده دلیل تخریب آن را چنین بیان می‌کند: چون قنات سنگلج به چاه‌های فاضلاب راه داشت و آب آن خراب می‌شد، و گاهی در داخل

---

۱. جان فوران، پیشین، ص ۳۵۹؛ و خسرو معتضد، پیشین، ص ۵۹۸.
۲. ناصر نجمی، *خاطرات سیاسی*، چ اول، بی‌جا، انتشارات کلینی، ۱۳۷۰، صص ۵-۴.
۳. جعفر شهری، *تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم*، ج اول، صص ۱۲۱-۱۲۰.
۴. عبدالله مستوفی، ج سوم، پیشین، ص ۲۴۴.

قنات موش مرده پیدا می‌شد.[1] البته رضاشاه پهلوی در دوران سلطنت خود برخی اقدامات اصلاحی در زمینه‌های مختلف به‌ویژه در زمینه امور اجتماعی، بهداشتی و رفاهی انجام داد که می‌توان این اقدام او را در زمینه تخریب این محله، در کنار سایر اقدامات او در جهت توسعه و عریض کردن شهر و بهبود اوضاع اجتماعی و بهداشتی مردم دانست.

---

۱. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، چ هفتم، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۱، ص ۲۲-۲۱.

فصل ۴

تولد مجدد لومپن‌ها پس از سقوط رضاشاه

مقدمه

پس از اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰ ش. و در پی آن استعفای رضاشاه از سلطنت، دوباره شاهد شکل‌گیری، رشد، تکثیر و ازدیاد لومپن‌ها به نحو بسیار گسترده‌ای در جامعه هستیم. این امر دلایل مختلفی داشت؛ از آن جمله:

ــ رخت بربستن نظم و امنیت از شهرها که بی‌ارتباط با پراکنده شدن نیروهای بیگانه در ایران نبود.

ــ ضعف حکومت مرکزی و عدم نظارت اجرایی بر تمام نقاط کشور حتی چند سال پس از اشغال ایران.

ــ آزادی نسبی که در پی فرار رضاشاه در ایران بوجود آمد، باعث شکل‌گیری مجدد گروههای سیاسی و احزاب شد. این گروهها در رقابت با همدیگر چون هیچ نظم و ضابطه حزبی و قانونی در کار نبود، از لومپن‌ها به عنوان یک نیروی مؤثر در مبارزات حزبی، استفاده می‌کردند.

ــ مهاجرت‌های بی‌رویه روستاییان به شهرهای بزرگ در پی کسب و کار و زندگی بهتر نیز باعث افزوده شدن بر مشکلات موجود شد؛ چرا که امکانات موجود در شهرها جواب‌گوی این سیل جمعیت نبود.

رونق گرفتن فعالیت لومپن‌ها بعد از شهریور ۲۰

چنانکه گذشت، در پی بوروکراسی مدرنی که رضاشاه در کشور ایجاد کرد، تا حدودی جلو فعالیت گردن‌کلفت‌ها، لوطی‌ها و به طور کلی لومپن‌ها گرفته شد، اما پس از اشغال ایران توسط متفقین و استعفای وی، این گروهها رشد و بالندگی خود را مجدداً در فضای سیاسی و اجتماعی آن روز ایران از سر گرفتند. می‌توان گفت که چون علل اجتماعی و اقتصادی رشد و تکثیر لومپن‌ها در جامعه از بین نرفته بود، لومپنیسم نیز از میان نرفت. بنابراین لومپن‌ها از بین نرفته بودند که تازه متولد شوند، «اینها و سایر گروههای حاشیه شهری در لابه‌لای دو وجه تولید سرمایه‌داری و تولید خرده‌کالایی به زندگی متزلزل خویش ادامه می‌دادند.»[1] بر همین اساس پس از شهریور ۲۰ در جنوب تهران و بعضی محلات قدیمی آن، داش‌ها، کلاه مخملی‌ها و جاهل‌ها، که بازمانده نسل‌های لوطیان، داش مشدی‌ها و بزن بهادرهای عصر قاجار بودند همچنان وجود و نفوذ داشتند. عده‌ای از آنها مردمانی نجیب، زحمت‌کش، شریف و جوانمرد بودند که از راه کسب و روزی حلال، زندگی می‌کردند، نماز می‌خواندند، مسجد و درمانگاه می‌ساختند، دسته‌گردان دسته‌های مذهبی در محرم بودند و گاهی در مساجد و تکایا، مستمندان را اطعام می‌دادند و حتی به مکه هم می‌رفتند. در میان آنها میدانی[2]، چوبدار[3]، و قصاب نیز دیده می‌شد. اما بقیه یعنی کسانی که در گودهای زورخانه که در گذشته مرکز فساد و همجنس‌بازی بود، بزرگ شده و بدون روی آوردن به کسب و کار

---

۱. جان فوران، پیشین، ص ۳۵۹.

۲. واردکننده میوه و سبزی از روستا و جاهای دیگر و توزیع آن در شهر.

۳. دلال گوسفند: برگرفته از خسرو معتضد، پیشین، ص ۹۹۸.

تحت سرپرستی چاقوکش درجه یک محل، در کوچه و خیابانها پرسه می‌زدند و حرفه درست حسابی و راه معاش سالم و مشروع نداشتند، ممّر اصلی معیشتشان صرفاً از راه زور بازو، باج‌ستانی، اخاذی، گردن‌کلفتی و عربده‌کشی[1] بود.[2]

یکی از پیامدهای اجتماعی ورود متفقین به ایران، پرسه‌زدن دائمی سربازان آنها در خیابانهای تهران و تبدیل تهران به استراحتگاه جنگجویانی بود که به مرخصی می‌رفتند، این امر باعث شد که تعدادی اماکن عجیب و غریب مانند کافه، بار، دانسینگ، بار شبانه، رقاص‌خانه، کاباره و فاحشه‌خانه‌های پراکنده، مانند قارچ در خیابانها و محلات مختلف تهران از زمین سبز شوند. تهران در سالهای پیش از شهریور ۲۰، شهری کوچک بود که تعداد کافه‌ها، باشگاهها و اماکن عمومی آن به ده دوازده باب نمی‌رسید و در ساعت ده شب تمامی آنها موظف بودند که تعطیل کنند. اما با سرازیر شدن سپاهیان بیگانه به کشور و تأسیس سفارت‌خانه‌های دولتی که خاک اصلی کشور آنها زیر اشغال نازی‌ها بود، و به علت عادت اروپاییان به شب‌نشینی و مراجعه به اماکن عمومی، وضعیت تهران تغییر کرد و کلوپ‌های شبانه، رقاص‌خانه و مشروب‌فروشی‌ها که تعداد آنها هر روز، زیادتر می‌شد در شمال و مرکز و

---

۱. برای آگاهی بیشتر از آزادی فعالیت لومپن‌ها به‌ویژه در دهه بیست، به چند نمونه سندی که در این زمینه تهیه شده توجه کنید:
الف ـ سند شماره ۶۴-۳۹۴-۴ و ۶۵-۳۹۴-۴، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
ب ـ سند شماره ۱۹۶-۱۲۲-۵ و ۱۹۷-۱۲۲-۵ و ۱۹۸-۱۲۲-۵، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، صص ۳-۱.

۲. یحیی افتخارزاده، **نظمیه در دوره پهلوی**: شهریور ۲۰ تا آبان ۵۵، چ اول، تهران، انتشارات اشکان، ۱۳۷۷، ص ۱۵۰؛ و خسرو معتضد، پیشین، صص ۵۹۹-۵۹۸.

جنوب شهر تا ساعتی پس از نیمه شب دایر و علاوه بر خارجیان، پذیرای ایرانی‌ها نیز بودند و زنان روسپی خارجی در آن اماکن از مردان برای نوشیدن مشروب، هم‌نشینی و غیره دعوت می‌کردند.

به تدریج لومپن‌ها، داش‌ها و اخّاذها، همه شب در کافه‌های مرکزی و جنوبی شهر که کم‌کم رستوران نیز در آنها دایر شده بود، اجتماع می‌کردند و حتی برخوردهایی میان آنان و پلیس و دژبان ایران از یک سو و دژبان آمریکا و انگلیس از سوی دیگر رخ می‌داد.[1] تحت این شرایط و عوامل بود که لومپن‌ها مجدداً در ایران آن روز نیرو گرفته و فعالیت خود را در عرصه‌های مختلف اجتماعی از سر گرفتند.

شعبان بی‌مخ لومپن معروف دوران پهلوی دوم که در شهریور ۲۰ به علت شرارت در زندان به سر می‌برد، در خاطرات خود می‌گوید: «در این موقع با آمدن روسها و انگلیسی‌ها، ما هم از زندان فرار کردیم.»[2]

بسیاری از لومپن‌های عصر محمدرضا شاه، روستاییانی بودند که به امید زندگی بهتر و شغل مناسب‌تر به شهرها مهاجرت کرده بودند. اما به دلیل جذب نشدن در کارخانه‌ها، به خصوص ناواردی و کم‌تجربگی کاری، به اجبار تن به گدایی و طفیلی‌گری، دست‌فروشی، دوره‌گردی و نوکری می‌دادند. این روستاییان باید به یک زندگی محدود، درآمد ناچیز و موقتی و توهین‌آمیز رضایت می‌دادند و به علت همین شرایط غیرقابل تحمل و رنج‌آور، در تمام مدت زندگی دربه‌در و بی‌خانمان بوده و با ذلت و خفت در حلبی‌آبادها و آلونک‌نشین‌های حومه شهرها روزگار را سپری می‌کردند.[3]

---

۱. خسرو معتضد، پیشین، ص ۶۰۱.
۲. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، ص ۴۸.
۳. علیرضا ازغندی، پیشین، ص ۱۵۰؛ و منوچهر صبوری، پیشین، ص ۱۷۰.

بلوای نان و بسیج اوباش در نبرد قدرت شاه ـ قوام

یکی از وقایع مهمی که در دوران حکومت قوام اتفاق افتاد، واقعه ۱۷ آذر ۱۳۲۱ است که در حقیقت جنگ بین محمدرضا شاه و قوام بود.[۱] پس از استعفای سهیلی و انتصاب قوام به نخست‌وزیری، وی پست وزارت جنگ را برای خود نگه داشت و به نمایندگان اعلام کرد که در آینده فرماندهی کل ارتش تابع وزارت جنگ خواهد بود، نه شخص شاه. برای نخستین بار پس از شهریور ۱۳۲۰، غیرنظامیان می‌خواستند اداره ارتش را به دست گیرند. از طرف دیگر قوام روابط خود را با متفقین نیز بهتر کرد و کوشید که شاه را تضعیف کند به همین جهت مسؤولیت امور مالی کشور را طبق لایحه‌ای به دکتر میلسپو اقتصاددان آمریکایی که در اوایل دهه ۱۳۰۰ در ایران خدمت کرده بود، سپرد. وی همچنین سلطنت‌طلبان را از وزارت جنگ بیرون ریخت و برای چاپ اسکناس‌های مورد نیاز متفقین، کمیسیون فوق‌العاده تشکیل داد. نهایتاً کشمکش شاه ـ قوام منجر به وقایع ۱۷ آذر شد.[۲] در آن روز هر یک از این دو می‌خواستند طرف مقابل را مغلوب کنند، اما وقتی که این دو دسته مخالف، روبروی هم قرار گرفتند، جمعیت‌های دیگر و به‌خصوص مردم کوچه و بازار هم که از وضع موجود ناراضی بودند، به آنها ملحق شدند، به طوری که کنترل از دست دو طرف خارج شد و شورشی که دست اراذل و اوباش غارت‌گر در آن به خوبی نمایان بود، برپا شد. در آن روز هر کس هرچه می‌خواست، می‌کرد و می‌گفت؛ در نتیجه خرابی و خسارت‌های سنگینی به شهر، عمارت

---

۱. حسین مکی، ج هشتم، پیشین، ص ۳۳۱.

۲. یرواند آبراهامیان، پیشین، صص ۲۲۵-۲۲۴؛ و انور خامه‌ای، ***فرصت بزرگ از دست رفته***، ۳ ج، بی‌جا، انتشارات هفته، ۱۳۶۲، ج اول، ص ۶۴.

مجلس و حتی خانه نخست‌وزیر وارد آمد که اگر حکومت نظامی اعلام نشده بود، چه بسا متفقین دخالت نموده و مشکلات چند برابر می‌شد. بدون شک اگر این واقعه رخ نداده بود، این دو نمی‌توانستند به حکومت خود ادامه دهند و در حقیقت دو ماه و هفت روز زمامداری قوام بعد از این واقعه را باید عکس‌العمل آن پیش‌آمد شوم دانست.[۱] هرچه بود نهایتاً قوام و شاه موقتاً سازش کردند و قرار گذاشتند که از افشای حقایق خودداری ورزند، در عوض قوام در نخست‌وزیری بماند و برادران مسعودی (اغتشاش‌گران دربار) از زندان آزاد شده و خود عباس مسعودی نیز از تعقیب مصون بماند.[۲]

و اینک شرح ماجرا و اقدامات شنیع اراذل و اوباش بسیج شده توسط شاه و قوام به‌ویژه از زبان افرادی که در این حادثه شرکت داشتند:

روز سه‌شنبه ۱۷ آذر عده‌ای از دانش‌آموزان و دانشجویان در اعتراض به فقر و گرسنگی، بیماری و کمبود مایحتاج اولیه زندگی از جمله نان، با صفوفی منظم به طرف مجلس رهسپار شدند تا دردهای خود را با نمایندگان در میان گذارند.[۳] این بلوا، به دستور شاه و به دست عباس مسعودی (مدیر روزنامه اطلاعات)، علیه قوام راه افتاد و بهانه آن جیره‌بندی نان و نایابی مواد اولیه زندگی بود.[۴]

تظاهرات از ساعت ده صبح شروع شد.[۵] حدود دو هزار نفر از

---

۱. حسین مکی، ج هشتم، پیشین، صص ۳۴۸–۳۳۱؛ و محمد عتیق‌پور، ***بلوای نان فاجعه ۱۷ آذرماه ۱۳۲۱***، چ اول، تهران، نشر شریف، ۱۳۷۹، صص ۱۰۲–۱۰۱.

۲. پژوهش گروهی جامی، ***گذشته چراغ راه آینده است***، چ دوم، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۱، ص ۱۷۲.

۳. همان، ص ۱۶۹؛ و حسین مکی، پیشین، ج هشتم، ص ۳۳۱.

۴. فریدون کشاورز، ***خاطرات سیاسی***، به کوشش علی دهباشی، چ اول، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۸.

۵. انور خامه‌ای، ج اول، پیشین، ص ۶۴.

دانشجویان و دانش‌آموزان، جلو مجلس تجمع کرده و علی هاشمیان و چند نفر دیگر از آنها سخنرانی نموده و خواستار برکناری قوام شدند. مردم متفرقه نیز به تدریج داخل محصلین می‌شدند و صحبت‌ها و نطق‌ها، برحسب تمایلات اشخاص متفرقه تغییر می‌کرد. به خوبی معلوم بود که محصلین هدف مشخصی ندارند، ابتدا اعتراض آنان به وضع خراب نان و سختی معیشت بود. کم‌کم جنبه تعرض به وکلا پیدا کردند و با ورود اشخاص متفرقه، علیه دولت شعار می‌دادند. این نقشه طوری طرح‌ریزی شده بود که نتیجه آن جلوگیری از تشکیل مجلس، یا تحت تأثیر قرار دادن نمایندگان در اخذ تصمیم آن روز نسبت به دولت باشد، ولی از ظهر به بعد رشته از دست طرح‌کنندگان نقشه به در رفت و یک عده چند هزار نفری جوان احساساتی و بدون برنامه به داخل مجلس آمده، با هر نغمه‌ای همساز شدند، به هر صدایی مرده باد زنده باد گفتند و رفته‌رفته اجتماع مردم متفرقه، اشخاص بیکاره و ماجراجو رشته نظم و ترتیب محصلین را بر هم زد. اوضاع زمانی بحرانی شد که افسران ارتش اعلام کردند شاه هرگز اجازه نمی‌دهد سربازان به طرف مردم تیراندازی کنند. به همین جهت راه‌پیمایان به سوی ساختمان مجلس حمله کردند و حتی دو نماینده را مورد ضرب و شتم قرار دادند. در این موقع ازدحام بیشتر و عناصر مشکوک و اجامر و اوباش در بین مردم زیاد دیده می‌شد، به‌طوری که اجازه سخنرانی به افراد نمی‌دادند.[1] یک عده از افراد افسارگسیخته درهای تالار مجلس را شکستند و وارد تالار و جایگاه جلسه عمومی شدند. آنگاه چند نفر پشت تریبون رفته و علیه دولت قوام شروع به نطق کردند. جمعی هم اتاق‌های تشکیل جلسات را شکسته و میز و صندلی‌ها

---

۱. یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۲۲۵.

و حتی تابلوهای نفیس را از دیوار کنده و از هم دریدند. در این بین چند ماجراجو و فرصت‌طلب عباس مسعودی را، شاید به خاطر وابستگی‌اش به دربار، به باد کتک گرفتند.[۱] در پی هرج و مرجی که به وجود آمد، اوباش نیز وارد شدند و هرکس با هرکس دشمنی داشت، در فکر بازار آشفته بود، دکان‌ها به غارت رفت، به عابرین و مردم بی‌گناه حمله شد و غیره.[۲] به غیر از ناصر نجمی، محمد عتیق‌پور نیز، خود شخصاً در جریان حادثه بوده و می‌گوید: در خیابانها به افراد متفاوت و حتی متضادی مانند دانش‌آموز، ولگرد، کارگر و کاسب و غیره برخوردیم. پیش از ظهر، تجارت‌خانه‌های سعدی و مغازه‌های لاله‌زار و استانبول غارت شده بود، ویترین‌ها و شیشه‌های شکسته و برخی اجناس خرد شده و پوشاک پاره‌ها، همراه لحاف‌ها و کارتن‌های تبلیغاتی وسط خیابانها دیده می‌شد. تعدادی اراذل و اوباش دسته‌جمعی تحت رهبری یکی از باج‌گیران معروف محله قصاب‌خانه، با چوب، دشنه و شلاق با شعار مرگ بر قوام، از فردوسی به خانه قوام می‌رفتند که آنجا را غارت کرده و آتش زنند و حتی خود قوام را نیز بکشند. خواستیم از آنها عکس بگیریم که مورد هجوم قرار گرفتیم و فرار کردیم. به هر حال این گروه قمه به دست هم در راه به خراب‌کاری‌ها شدت بخشیدند. کاری که تا آن روز در تهران سابقه نداشت. به خوبی واضح بود که دسته‌های اوباش از قبل تجهیز شده و طبق برنامه یک مرتبه از چند سو هجوم کرده‌اند. به دستور شاه، نباید هیچ کاری به اوباش می‌داشتند.[۳] یکی دیگر از شاهدان عینی واقعه می‌گوید

---

۱. محمد عتیق‌پور، پیشین، صص ۱۵۴–۱۵۱.

۲. ناصر نجمی، ***با مصدق و دکتر فاطمی***، چ اول، تهران، انتشارات معاصر، ۱۳۶۸، صص ۱۲–۱۱.

۳. محمد عتیق‌پور، پیشین، ص ۱۱۸؛ و ابراهیم صفایی، ***خاطره‌های تاریخی***، چ اول،

اراذل و اوباش پس از آن که از مجلس بیرون آمدند، در خیابانهای شاه‌آباد، استامبول، لاله‌زار و سپه مغازه‌ها را چپاول می‌کردند. بدون واکنش نیروی انتظامی عده‌ای اموال غارت شده را به خانه می‌بردند.[۱] افرادی که هنگام عصر به خیابانها ریختند، تیپشان با افراد صبح (دانش‌آموزان و دانشجویان) فرق داشت. آنها اغلب از مردمان جنوب شهر و کارگر، کسبه، دست‌فروش، میدان دار و غیره بودند. ناگهان از گوشه‌های جنوب غربی میدان بهارستان، عده‌ای در حدود صد تا صد و پنجاه نفر، که بعضی از آنها چوب و چماق به دست داشتند وارد میدان شدند و شعارهای مستهجن علیه قوام می‌دادند: «قوام ک.. دریده، به ک.. که ریده»، پس از هجوم به مجلس و مقاومت گارد مجلس، در خیابانها به غارت پرداختند. تیراندازی‌ها اکثراً هوایی و تعداد کشته‌شدگان بسیار کم بود[۲]، عده‌ای از سربازان نظامی هم که مأمور نگهبانی از اموال مردم بودند به غارتگران می‌گفتند: «بگذارید هوا که تاریک شد اثاثیه بیشتری ببرید، نصف از ما نصف از شما». به میدان حسن‌آباد که رسیدم، جمعیت اوباش و خرابکار را دیدم که به طرف منزل قوام درحرکتند.[۳] در اواخر همان شب ناگهان حادثه غیرمنتظره‌ای اتفاق افتاد. گروهی از افراد شناخته نشده در حالی که وارد دستجات تظاهرات‌کنندگان شده بودند، فریاد برآوردند باید به خانه قوام رفت و آن را آتش زد.[۴] این دسته چماق به دست بدون مقاومتی از سوی مأموران، پس از هجوم به خانه قوام، اشیاء گران‌قیمت خانه را غارت

← تهران، انتشارات کتابسرا، ۱۳۶۸، صص ۸۷-۸۶.

۱. ناصر نجمی، با مصدق و دکتر فاطمی، پیشین، ص ۱۲.

۲. انور خامه‌ای، ج اول، پیشین، ص ۶۵.

۳. ناصر نجمی، خاطرات سیاسی، پیشین، ص ۳۸.

۴. ناصر نجمی، پیشین، ص ۱۲.

و سپس آنها را در آتش سوزانیدند[۱]، که استقامت و خونسردی قوام در این میان جالب توجه بود. کمونیست‌ها هم که همیشه به دنبال آشفته‌بازار بودند، برای به دست‌گیری کنترل پایتخت از هرگونه اقدامی دوری نمی‌کردند، حتی قرار گذاشته بودند که در این روز، مجلس را آتش زده و حکومت جدیدی پی‌ریزی کنند.[۲] صبح روز ۱۸ آذر که سپهبد امیر احمدی از سوی قوام، به سمت فرمانداری نظامی جدید تهران انتخاب گردید، طبق دستور، مأمور شد که با خشونت رگبار مسلسل و تانک‌ها، آرامش را به مردم تهران بازدهد. به همین جهت، صبح روز بعد مردمی که قصد تظاهرات دوباره و ورود به مجلس را داشتند مورد حمله آنها قرار گرفته و در خون غلتیدند، لذا در ظهر ۱۸ آذر کلیه آشوب‌ها فرو خوابید.[۳] خلاصه اینکه وقایع این روز و نقش گسترده اراذل و اوباش بسیج شده در این روز، برای این بود که این مختصر آزادی را که پس از سقوط رضاشاه در ایران به وجود آمده بود در نطفه خفه کنند، تا مردم بیدار نشوند؛ چرا که به زیان منافع متفقین بود.[۴] شاه و قوام با پادرمیانی عناصر خارجی و داخلی سازش کردند که پرونده را مختومه سازند و اوضاع به حالت عادی خود برگردد.[۵]

نهایت ماجرا آن شد که حکومت نظامی اعلام شد و عصر همان روز روزنامه اطلاعات هم مانند تمام روزنامه‌ها توقیف گردید و ۴۳ روز در توقیف ماند و قوام از این حادثه در جهت سرکوبی مخالفین خود، خوب

---

۱. ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***: دولت‌های ایران از کودتای ۱۲۹۹ تا آذر ۱۳۵۸، ۲ ج، بی‌جا، نشر نویسنده، ۱۳۷۰، ج اول، ص ۵۰۶.

۲. جعفر مهدی‌نیا، ***زندگی سیاسی قوام‌السلطنه***، چ سوم، تهران، انتشارات پانوس، ۱۳۷۰، ص ۱۵۵-۱۵۴.

۳. ناصر نجمی، ***خاطرات سیاسی***، صص ۴۱-۳۹؛ و ابراهیم صفایی، پیشین، ص ۸۷.

۴. محمد عتیق‌پور، پیشین، ص ۱۵۴. ۵. همان، ص ۱۰۲.

استفاده کرد.[۱] به این ترتیب در این نبرد قدرت، قیافه حقیقی محمدرضا شاه از پشت پرده معصومیتی که ریاکارانه به صورت زده بود پدیدار شد و سران ارتش که پس از شهریور ۲۰، حیثیت خود را از دست داده بودند، ضرب شستی به مردم نشان داده و بلافاصله وزارت جنگ و شهربانی به دست نظامی‌ها افتاد.[۲]

قانون تبعید لومپن‌ها در ۱۳۲۳

علی‌رغم اینکه در اوایل دهه بیست و سالهای پس از آن ایران شاهد نیرو گرفتن مجدد لومپن‌ها است، دولت از سال ۱۳۲۳ به دلیل یاغی‌گری و ترک‌تازی‌های بیش از حد لومپن‌ها، قانون تبعید چاقوکش‌ها و اشرار و اوباش را به اجرا می‌گذارد. بر همین اساس عده‌ای از داش مشدی‌ها و کلاه مخملی‌ها که در میان مردم به جاهل معروف بودند گردآوری و نخست به آبادان، و سپس چون در آن شهر موجب زد و خورد و چاقوکشی به‌ویژه در قمارخانه‌ها شدند، به بندرعباس تبعید شدند. چون از رشت نیز عده‌ای از لومپن‌ها را به بندرعباس فرستادند، تصنیف «کورا شیم، کورا شیم، بابا کورا شیم؟ تمام جقلگانو فوکودند تو ماشین»[۳] ساخته شده و بر سر زبانها افتاده بود.[۴] شعبان بی‌مخ می‌گوید دولت به خاطر چاقوکشی‌های زیاد آن زمان این قانون را به اجرا گذاشت.[۵]

بندرعباس از سال ۱۳۲۲ تا اواخر دهه بیست محل تبعید لومپن‌ها

---

۱. حسین مکی، ج هشتم، پیشین، ص ۳۳۵.
۲. پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۱۷۳.
۳. کدام راه می‌رویم، کدام راه می‌رویم، بابا کدام راه؟ تمام جوانان را تو ماشین انداختند.
۴. هما سرشار، **شعبان جعفری**، نشر البرز، پیشین، ص ۵۸۲؛ و خسرو معتضد، پیشین، ص ۶۰۱.
۵. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، پیشین، ص ۲۹.

بود،اما آنها در آنجا هم شرّ به پا می‌کردند و با پلیس و دژبان درگیر می‌شدند.[۱] طیب[۲] یکی از جاهل‌ها و گردن کلفت‌های باج‌گیری بود که در سال ۱۳۲۳ بنا به تصویب هیئت وزیران به اتهام درگیری و چاقوکشی به بندرعباس تبعید شد. در آنجا درگیری وی با مأمورین و اعتراضات گوناگون ادامه داشت و از نوشتن نامه و اعتراض به حکم تبعید، تا اغتشاش در زندان را شامل می‌شد. وی در سال ۲۲ نیز به اتهام قتل، محاکمه و به پنج سال حبس محکوم شده بود.[۳]

لومپن‌های مزدور در جریان فتح زنجان و آذربایجان

پس از تخلیه زنجان توسط قشون آذربایجان در اول آذرماه ۱۳۲۵ حکومت مرکزی که می‌خواست آن را به صورت یک پیروزی نظامی جلوه‌گر سازد، در پی تحویل مسالمت‌آمیز زنجان و اجرای موافقت‌نامه منعقد شده نبود، به همین‌جهت می‌خواست از این طریق، زمینه روحی حمله به آذربایجان را فراهم سازد. لذا با توسل به یک حیله نظامی به این شهر بی‌دفاع که در برابر صورت مجلس رسمی تحویل گرفته بود حمله کرد، یعنی با استفاده از قطارهای حامل گندم و به نام غلّه به همراه نیروهای انتظامی و نوکران مسلح ذوالفقاری و عده‌ای از فواحش، بیکاره‌ها و معتادان که از زنجان فرار کرده بودند اسلحه، توپ و تانک وارد کرد. شهر چنان بی‌دفاع بود که از قطارهای حامل گندم، کنترل ساده‌ای نیز به عمل نیامد. به هر حال پس از اشغال زنجان، اراذل، اوباش و فواحشی که همراه نیروهای نظامی وارد شهر شده بودند، به پشت‌گرمی و تحریک

---

۱. خسرو معتضد، پیشین، ص ۶۰۱.
۲. در مورد طیب در فصول بعدی مفصلاً توضیح داده خواهد شد.
۳. *آزاد مرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک*، صص ۳-۱.

آنها، دست به غارت و تجاوز زدند و دسته‌های معتادان با در دست داشتن وافورها، فواحش با دایره و تنبک و سرووضعی زننده و حرکاتی شرم‌آور و همچنین ژاندارم‌هایی که با لباس مبدل وارد شهر شده بودند به همراهی چاقوکشان، به غارت، تجاوز و تظاهرات شاه‌پرستانه پرداختند. اولین قربانی این تظاهرات شاه‌پرستانه، شیخ محمد آل اسحق، پیرمرد روحانی شهر و نماینده آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی بود. چاقوکشان پس از هجوم به خانه‌ی او، در حالی که شیخ برای مردم سخنرانی می‌کرد، او را چاقو زدند و از پنجره اتاقش بیرون انداختند، سپس شکمش را پاره کرده، عمامه‌اش را به گردنش پیچیده او را بر روی زمین کشیدند. شیخ اسحق عضو فرقه نبود، او فقط چند بار علیه جنایات ذوالفقاری‌ها صحبت کرده بود.[1]

غارتگران و چاقوکشان، حداقل دویست خانه را در زنجان غارت کردند، آنها حتی به کودکان شیرخوار نیز رحم نکردند و همچنین پیوسته به فرقه‌ای‌ها حمله می‌کردند.[2] ژاندارم‌ها یک دختر ۱۸ ساله را لخت و عریان در خیابان می‌دوانیدند و هنگامی که دختر بیچاره برای حفظ ناموس و از شدت وحشت و خستگی به زمین می‌نشست، چاقوکشان موهای او را گرفته، بلند می‌کردند و آنقدر می‌زدند تا دوباره به راه می‌افتاد و در معرض تماشای عموم قرار می‌گرفت. در برابر اداره شهربانی عالم‌نمای از خدا بی‌خبری، فتوا داد که جان و مال و ناموس دموکرات‌ها حلال است. لذا اراذل و اوباش، در پناه سرنیزه‌های ارتش، جلوی شهربانی، برای تجاوز به زنی اسیر، صف کشیدند تا به نوبت داخل و

---

۱. پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۴۲۸-۴۲۷.

۲. ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، ج اول، ص ۸۳۶.

خارج شوند.[۱] جسد نوزادان شیرخواره را مانند توپ فوتبال به این طرف و آن طرف پرتاب می‌کردند و کارهایی دیگر از این قبیل. ژاندارم ها، چاقوکش‌ها، اراذل و اوباش اعزامی از تهران، با استفاده از اجازه مخصوص فرماندهان نظامی برای قتل، غارت و تجاوز، نه فقط امنیت و آسایش را از مردم گرفتند، بلکه شهر را تبدیل به ویرانه‌ای کردند. از آن جمله تخریب سینمای آذر، که در زمان حکومت فرقه ساخته شده بود و همچنین تخریب قسمتی از آسفالت خیابانها و غیره. این بود امنیت و آسایشی که شاه و قوام با پشتیبانی استعمارگران آمریکایی و انگلیسی به مردم زنجان هدیه کردند.

در مقابل این هجوم، متجاسرین نیز هنگام فرار خانه‌ها را غارت کرده و آنها را به آتش می‌کشیدند و می‌توان گفت اوباش مزدور متجاسر، غارت، تخریب و تجاوز به نوامیس را با همراهی اوباش اعزامی از پایتخت در زنجان و تبریز تکمیل کردند.[۲]

حکومت مرکزی از حمله به زنجان و تبلیغات افتراآمیزی که بر سر این حادثه‌آفرینی آشکارا به راه انداخت، هدف‌های مشخصی را دنبال می‌کرد: آماده کردن زمینه روحی و فکری برای حمله به آذربایجان و بهره‌برداری از شکست روحی نیروهای آذربایجان، سرکوبی احزاب، جمعیت‌ها، مطبوعات و افراد آزادی‌خواه در سراسر کشور و به دست آوردن آزادی عمل در انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی.[۳]

اتفاق مهمی که در جریان فتح آذربایجان روی داد، تسویه حسابی

---

۱. پژوهش گروهی جامی، پیشین، صص ۴۴۶-۴۴۵.
۲. مهدی قلی هدایت، پیشین، ص ۳۶۶؛ و خانبابا بیانی، ***غائله آذربایجان***، چ اول، تهران، انتشارات زریاب، ۱۳۷۵، صص ۷۰۲-۶۸۴.
۳. پژوهش گروهی جامی، پیشین، صص ۴۳۲-۴۲۹.

است که بعد از خروج کمونیست‌های پیشه‌وری از شهرهای آذربایجان به وقوع پیوست. چند روزی که از خروج کمونیست‌ها تا ورود ارتش ایران به آنجا طول کشید، لومپن‌های فرصت‌طلب جیره‌خوار حکومتی، کنترل شهرها به‌ویژه تبریز و اردبیل را به دست گرفتند و پس از آن بسیاری از اشخاص بانفوذ، تحصیل‌کرده‌ها، تجار معتبر، به‌ویژه فرهنگیان را اعدام کردند. تعداد افرادی را که به دست اوباش، به طرز فجیعی کشته شدند پنج هزار نفر برآورد کرده‌اند. در حالی که این تعداد کمونیست در آذربایجان وجود نداشت و آنها هم که ربطی با تشکیلات روسها داشتند، ایران را ترک کرده بودند.[1] خلاصه آنکه در صبح روز ۲۱ آذر کشتار و غارت بی‌رحمانه‌ای در سراسر آذربایجان شروع شد. غارتگران و قاتلان از گروههای زیر بودند:

ـ دسته‌های متعدد گروهبانان و استواران قدیمی آشنا به زبان آذری که ستاد ارتش شاهنشاهی آنها را از ماهها قبل برای ترور سران فرقه، اشاعه اخبار دروغ و خراب‌کاری و بسیج اوباش اعزام کرده بود.

ـ فواحش، اوباش و معتادان که مورد بی‌رحمی فرقه دموکرات و حکومت آذربایجان قرار گرفته بودند.

ـ منافقین دورو و عده‌ای از مردم کوچه و بازار ناراضی از رفتار ناپسند بعضی از اعضای چپ‌نمای فرقه.

ـ و نهایتاً نوکران و خدمه مالکینی که از آذربایجان رانده شده بودند.[2]

---

۱. ب. کیا، ***ارتش تاریکی***، چ اول، بی‌جا، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶، صص ۳۰-۳۱.

۲. پژوهش گروهی جامی، پیشین، صص ۴۴۶-۴۴۵.

فصل ۵

لومپن‌ها در استخدام شاه و درباریان، وزرا، وکلا و احزاب سیاسی

مقدمه

پس از شهریور ۱۳۲۰ در ایران هر فرد و حزب یا گروه سیاسی که می‌خواست در پیشبرد اهداف خود موفق باشد ناگزیر بود که از وجود لات‌ها و گردن کلفت‌ها استفاده نموده و آنها را به استخدام خود درآورد. این افراد به دلیل خصوصیات ظاهری و روحی خود مانند قدرت بدنی، عربده‌کشی، بی‌پروایی و غیره، خواه ناخواه از قدرت زیادی در جامعه برخوردار بودند، چرا که توان تهدید و ارعاب مردم را به حد وفور داشتند. با توجه به این موارد بود که سیاسیون با صرف کمترین هزینه‌ای می‌توانستند آنها را در پیشبرد اهداف خود در راستای دستیابی به قدرت، بسیج نمایند. البته این افراد، از سیاست چیزی سردرنمی‌آوردند، بلکه آنچه برایشان اهمیت داشت حداکثر استفاده از موقعیت‌های بدست آمده در ازای گرفتن چند تومان پول و خودنمایی بود.

سیدضیاءالدین طباطبایی و استخدام اوباش در حزب اراده ملی

بعد از شهریور ۱۳۲۰، زمانی که احزاب مختلف شکل گرفتند، در مقابل حزب توده که قشرهای میانی و پایین را بسیج کرده و آن عده فکر می‌کردند حزب به آنان نان، بهداشت، مسکن، شغل، رفاه و مقام خواهد داد، کسانی مثل سیدضیاءالدین طباطبایی نیز که حزب اراده ملی را تأسیس کرده بود، طبقات آرگو (طبقات پایین شهری و دارای فرهنگ خاص)، داش‌مشدی‌ها، گردن‌کلفت‌ها و لومپن‌ها را به استخدام خود درآورده و در تظاهرات و زد و خوردها، آنها را به جان توده‌ای‌ها می‌انداختند.[1] در کتاب ***گذشته چراغ راه آینده است*** علت تشکیل دارودسته اوباش توسط سیدضیاءالدین چنین آورده شده: اوج نهضت دموکراتیک در ایران به‌ویژه فعالیت‌های سازمان یافته حزب توده، استعمارگران را وحشت‌زده کرد، به همین جهت از اواخر سال ۱۳۲۳ سیدضیاءالدین طباطبائی و دارودسته‌اش که از حمایت مادی و معنوی انگلیسی‌ها نیز برخوردار بودند، به نام حزب وطن، چاقوکشان، اراذل و اوباش و به طور کلی لومپن‌ها را دور خود جمع کرده و با پشتگرمی نیروهای انتظامی کشور به سازمانها و مراکز حزبی و کارگری هجوم می‌بردند، فعالین آنها را مضروب می‌ساختند، کلوپ‌های حزبی را آتش می‌زدند و می‌خواستند با ایجاد محیط ترور و وحشت، پیشروی نهضت دموکراتیک را در ایران، متوقف سازند.[2] علت آنکه لومپن‌ها به راحتی جذب احزابی مانند حزب اراده ملی و حزب دموکرات می‌شدند این بود که داش‌ها و بزن بهادرهای جنوب تهران، از حزب توده به طور طبیعی نفرت داشتند و شعارهای آن

---

۱. خسرو معتضد، ج دوم، پیشین، ص ۵۹۸.

۲. ***گذشته چراغ راه آینده است***، ص ۱۹۹.

حزب، به‌ویژه حمایت آن از خواست‌های شوروی را نمی‌پسندیدند[۱]، همچنین اعمال عده‌ای از دموکرات‌های آذربایجان، یعنی دزدی، شرارت، مزاحمت آنها نسبت به مردم آن استان در طول یک سال، طبقات جنوب شهر و محافظه‌کار تهرانی را از حزب توده بیمناک کرده بود، به همین دلیل مخالفان حزب توده به‌ویژه سیدضیاءالدین طباطبایی، رهبر حزب اراده ملی و قوام‌السلطنه رهبر حزب دولتی دموکرات ایران، به راحتی توانستند از داش‌ها، بزن‌بهادرها و لومپن‌ها که فرهنگ عامیانه مردم تهران، آنها را جاهل جنوب شهری می‌نامد استفاده کنند.[۲]

قوام‌السلطنه و استخدام اوباش در حزب دموکرات

قوام‌السلطنه بعد از اینکه برای دومین بار پس از شهریور بیست روی کار آمد، برای جلب توجه سران حزب توده و ساکت و آرام نگهداشتن آنها سه نفر از سردمداران این حزب را وارد کابینه خود کرد، اما پس از چند ماه به دلیل عدم وجوه اشتراک و سنخیّت، وزرای حزب توده از کابینه قوام کنار رفتند یا کنار گذاشته شدند. به دنبال این قضیه، حزب دموکرات ایران به رهبری قوام تشکیل شد. این حزب که توسط مظفر فیروز اداره می‌شد، کانون جمعی از ورشکستگان سیاسی، منتظرالوکاله‌ها، ابن‌الوقت‌ها، سیاستمداران حرفه‌ای و همچنین برخی اجامر و اوباش، چاقوکشان و قداره‌بندها گردید و تنها حزب حاکم منحصر به فرد ایران شد و همین حزب بود که بعداً کمر به نابودی حزب توده بست و آنها را سرکوب کرد.[۳]

---

۱. یک نمونه از آن شعارها شعار زنده باد استالین بود.

۲. خسرو معتضد، ج اول، پیشین، صص ۶۰۲-۶۰۱.

۳. ناصر نجمی، ***با مصدق و دکتر فاطمی***، ص ۳۲؛ و نورالدین کیانوری، ***گفتگو با تاریخ***، چ اول، تهران، نشر نگره، ۱۳۷۶، ص ۳۷۷-۳۷۶ و ص ۵۵۲.

قوام به راحتی توانست در حزب خود از نیروهای لومپن به علت تنفّر شدید آنها از حزب کمونیستی توده، در زمینه‌های مختلف بهره‌برداری کند. برخی سیاستمداران شکست‌خورده و نامدار و روشنفکران نیز عضو این حزب بودند که بعضاً وکیل یا وزیر بودند، مانند احمد آرامش، حسن ارسنجانی، حسین ملکی، حایری‌زاده، غلامحسین فروهر، موسوی‌زاده و غیره. عباس شاهنده مدیر روزنامه *فرمان* هم، به عنوان یک مهره مؤثر در به کار کشاندن دسته‌های سیاسی و جذب افراد چماق به دست و بزن بهادر به سمت حزب، وارد عرصه فعالیت شد و پس از سقوط دولت قوام نیز همچنان به فعالیت خود ادامه داد. حملات سرکوبگرانه آنها که توأم با آتش زدن و ویران کردن مراکز حزب توده بود، تقریباً همه روزه به وسیله چماق‌داران در ابتدای خیابان فردوسی جنوبی آغاز می‌شد و نیروهای انتظامی هم به کمک دموکرات‌ها می‌آمدند.[1] همزمان با آغاز انتخابات مجلس پانزدهم، قوام به کمک این حزب فرمایشی و از طریق صحنه‌سازی‌های فاجعه‌آمیز، از جمله حمله به مطبوعات و سازمانهای آزادی‌خواه و مخالف به وسیله اراذل و اوباش و چاقوکشان و چماقداران حرفه‌ای خود وارد معرکه این انتخابات شد. به همین جهت قبلاً فرمان تجهیز و آماده‌باش به دار و دسته صندوق‌سازان حرفه‌ای خود داده بود و در تمام حوزه‌های اخذ رأی آدم‌های سرسپرده او به نام نمایندگان انجمن نظارت انتخابات دور و بر صندوق‌ها را گرفته بودند و مهر و لاک و همه ابزار و آلات صندوق‌ها و حوزه‌ها را در جیب خود داشتند. در این انتخابات کارگران و روستاییان فریب خورده دسته دسته پای صندوقهای رأی فرستاده می‌شدند و تظاهرات خشونت‌آمیز و قهرآلود در جهت

---

۱. ناصر نجمی، *از سیدضیاء تا بازرگان*، ج اول، صص ۷۹۸–۷۹۷، و پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۴۸۷.

حذف دیگر رقبا از معرکه صورت می‌گرفت. قوام سعی داشت با اختصاص دادن اکثریت کرسی‌های مجلس به حزب خود، در مقام نخست‌وزیری ابقا گردد.[۱] در اینجا بود که دکتر مصدق به علت عدم آزادی انتخابات در دربار متحصّن شد.[۲]

بقایی و استخدام چاقوکشان و اوباش در حزب زحمتکشان

حزب زحمتکشان به وسیله انشعاب‌کنندگان از حزب توده تشکیل شده بود و تنها حزبی بود که از لحاظ عقیده، تشکیلات، انتشارات، فعالیت، تعداد اعضا و جز اینها می‌توانست در مقابل حزب توده عرض اندام کند.[۳] این حزب را مظفّر بقایی، دموکرات پیشین و خلیل ملکی، روشنفکر مارکسیستی که حزب توده را به دلیل اختلاف نظر سیاسی رها کرد، تشکیل دادند. اما در سال ۱۳۳۱ حزب زحمتکشان تجزیه شد و خلیل ملکی حزب نیروی سوم را تشکیل داد. هرچند که در برنامه اولیه حزب زحمتکشان ایجاد سلطنت مشروطه حقیقی، و عدم وابستگی به همه اشکال امپریالیسم خواسته شده بود، اما این حزب در مقابله با حزب توده از همان آغاز به نحو گسترده‌ای به استخدام گردن کلفت‌ها، بزن بهادرها و لومپن‌های همه فن حریف، از جمله شعبان بی‌مخ پرداخت.[۴] شعبان که ورزشکاری از یک محله بدنام تهران بود، به عنوان یک نفر پیرو سنت

---

۱. ناصر نجمی، ***خاطرات سیاسی***، صص ۱۰۹-۱۰۷؛ و ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، چ اول، صص ۸۴۵-۸۴۳.

۲. ناصر نجمی، ***با مصدق و دکتر فاطمی***، ص ۴۶.

۳. محمدعلی همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ص ۲۱۴.

۴. ف. م. جوانشیر، ***تجربه ۲۸ مرداد***، چ اول، تهران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹، صص ۱۳۴-۱۳۳؛ و نورالدین کیانوری، ***خاطرات***، چ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، صص ۲۳۲-۲۲۷.

لوطی‌گری، محبوبیت زیادی در بین طرفدارانش داشت، ولی مخالفان او را چاقوکشی قلدر معرفی می‌کردند.[۱]

امیر خسروی مدعی است قبل از انشعاب در حزب زحمتکشان (به‌ویژه قبل از قیام ۳۰ تیر)، بقایی در اثر جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی در کنار این حزب، حوزه‌ای اختصاصی به وجود آورد که از مشتی چاقوکش نظیر احمد عشقی، حبیب سیاه، امیر موبور و امثال آنها تشکیل می‌شد و کارشان حمله به تظاهرات و میتینگ‌های حزب توده بود.[۲] به عبارت بهتر، خلیل ملکی به وسیله قلم، منطق، شیوه و فرهنگ خود با سیاست و مشی غلط حزب توده به مقابله برمی‌خاست، بقایی نیز با چوب و چماق و راه روش مخصوص به خود. در ذیل، به بررسی نقش این لومپن‌ها در چند حادثه می‌پردازیم:

۱) حادثه ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰

در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ هریمن نماینده رییس‌جمهور آمریکا وارد تهران می‌شد و حزب توده این سفر را شاهدی بر خیانت مصدق و قصد سازش او با آمریکا می‌خواند. از قضا درست همین روز از طرف حزب توده برگزاری مراسم سالگرد به خون کشیده شدن اعتصاب کارگران نفت علیه شرکت سابق اعلام شده بود، که در عین حال حرکت اعتراض‌آمیزی علیه ورود هریمن نیز بود. برای مقابله با این حرکت از سویی ارتش و از سویی گروههای چاقوکش و چماق به دست تجهیز شدند. در این روز وقتی صف راه‌پیمایان به میدان بهارستان رسید، چماق به دستان و

---

۱. یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۳۱۶.
۲. نورالدین کیانوری، **گفتگو با تاریخ**، صص ۳۴۸-۳۴۷.

چاقوکشان به آنها هجوم برده و از سوی دیگر تانک‌ها و مسلسل‌ها به کار افتاده و چند صد نفر کشته و زخمی شدند. پس از آن چماق به دست‌ها در خیابانها به راه افتاده و ادارت، روزنامه‌ها و باشگاههای حزب توده را به آتش کشیدند.[۱] شاهدان عینی این واقعه به وجود گردن‌کلفت‌ها، بزن بهادرها، اوباش و اجامر، از جمله شعبان بی‌مخ در این روز اشاراتی نموده‌اند.[۲]

۲) حادثه ۱۴ آذرماه ۱۳۳۰

مخالفان دکتر مصدق و حزب توده برای تضعیف دولت او هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند. یکی از این فرصت‌ها در روز ۱۴ آذرماه پیش آمد. در این روز دانشجویان دانشگاه تهران به علت بازداشت و اخراج تعدادی از دانشجویان، تجمع اعتراض‌آمیزی تشکیل دادند و سپس بدون توجه به اخطارهای نیروی انتظامی، صف پلیس اطراف دانشگاه را درهم شکسته و به طرف میدان بهارستان راهپیمایی کردند.[۳]

در حین این راهپیمایی، عده‌ای لومپن و چاقوکش حرفه‌ای از جمله شعبان بی‌مخ، ضمن حمله به تظاهرکنندگان به هجوم علیه سازمانها و مطبوعات حزب توده و سازمانهای دیگر پرداختند، و پلیس و ارتش از این لومپن‌ها حمایت می‌کردند.[۴]

گزارش هیئت ویژه دولتی مأمور رسیدگی به این حوادث اظهار

---

۱. ف. م. جوانشیر، پیشین، ص ۱۴۲. ۲. خسرو معتضد، پیشین، ص ۶۰۵.

۳. نورالدین کیانوری، پیشین، ص ۳۹۵.

۴. ف. م. جوانشیر، پیشین، ص ۱۸۷؛ و فریده خلعت‌بری، ***کیانوری و ادعاهایش***، چ اول، بیجا، نشر شباویز، ۱۳۷۳، ص ۱۲۶؛ و نورالدین کیانوری، پیشین، ص ۳۹۵؛ و خسرو معتضد، پیشین، صص ۷۱۱-۶۹۰.

می‌دارد: دسته‌های مخالف میتینگ دهندگان، از ساعت ۱۱ تا ۵/۵ بعدازظهر با آزادی کامل در شهر گشته و با نظارت پلیس مشغول غارت بوده‌اند. مأموران پلیس حاضر نشده‌اند اسامی غارتگران را که اگرچه به صورت دسته‌جمعی حرکت می‌کرده‌اند و پلیس آنها را می‌شناختند به هیئت بازرسی بدهند، اما از اشخاص ضرردیده اسامی افراد زیر شنیده شده است: شعبان بی‌مخ، عشقی، عباس کاوسی، حسن عرب، شمشیرزادی، حسین نافی و امثالهم.[۱]

۳) چهلم شهدای ۳۰ تیر ۱۳۳۱

قرار بود که در این روز مراسم مشترکی از جانب توده‌ای‌ها و مصدقی‌ها در ابن‌بابویه برگزار شود، اما در روز چهارشنبه پنجم شهریور، بقایی اعلام کرد که به بهای خونریزی هم که شده از شرکت توده‌ای‌ها در این مراسم جلوگیری خواهد نمود. برهمین اساس از همان شب، افرادش را مأمور کرد که به جمع‌آوری اوباش در ورامین و کرج پرداخته و آنها را به ابن‌بابویه ببرند. توده‌ای‌ها نیز که اوضاع را چنین دیدند، از رفتن به مراسم خودداری نموده و خودشان میتینگی در میدان فوزیه برگزار کردند.[۲]

درست سه ماه پس از ماجرای سی تیر، بقایی با کمک چاقوکشان و لومپن‌ها، ملکی و یارانش را از دفتر حزب بیرون می‌کند. جلال آل احمد می‌گوید ما نمی‌خواستیم کناره‌گیری کنیم. اما چاقوکش‌های اعزامی بقایی، نهایتاً ما را با کتک و ضرب و شتم بیرون کردند.[۳] خلیل ملکی نیز

---

۱. ف. م. جوانشیر، پیشین، ص ۱۸۷.

۲. همان، ص ۲۱۹؛ و فریده خلعت‌بری، پیشین، ص ۱۵۰-۱۴۹.

۳. نورالدین کیانوری، پیشین، ص ۶۹؛ و جلال آل احمد، **در خدمت و خیانت**

در بیان خاطرات خود از این حادثه می‌گوید: سه روز پس از به هم خوردن جلسه فعالین، در حدود ساعت ۵ بعدازظهر، عده‌ای بزن‌بهادر، گردن کلفت و چاقوکش، به مقرّ حزب زحمتکشان در خیابان اکباتان هجوم آورده و گروهی از فعالان حزب را که مشغول کار بودند با فحش و کتک بیرون می‌کنند و با چوب و چماق دفتر را به هم می‌ریزند.[1]

لومپن‌های حزب توده

همانگونه که ذکر شد، اشخاص، احزاب و گروههای مختلف در ایران، دسته‌ای عناصر لومپن در اختیار خود داشتند. حزب توده نیز از این امر مستثنی نبود و علاوه بر لومپن‌ها، از وجود عده‌ای از کارگران ناراضی و منتظر عصیان وابسته به جمیعت‌ها و اتحادیه‌های کارگری زیر پوشش حزب، در مواقع آشوب و شورش استفاده‌هایی می‌کرد.[2] این حزب که زیر سلطه مسکو بود و از آن کمک مالی می‌گرفت، در مواقعی که نیاز داشت، اوباش خیابانی دوره دیده خود را در آشوب‌ها و شورش‌ها به جریان می‌انداخت. در جریان سفر هریمن نیز این اوباش شرکت داشته و شعارهای ضدآمریکایی می‌دادند.[3]

در ذیل به بررسی نقش این لومپن‌ها در چند جریان می‌پردازیم:

← ***روشنفکران***، ۲ ج، چ اول، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷، ج دوم، ص ۲۰۰.

۱. خلیل ملکی، ***خاطرات سیاسی***، با مقدمه محمد علی همایون کاتوزیان، چ اول، تهران، انتشارات رواق، ۱۳۵۷، صص ۹۷-۹۵.

۲. خسرو معتضد، پیشین، ص ۵۹۹.

۳. لئونارد ماسلی، ***نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه***، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، شرکت انتشاراتی رسام، ۱۳۶۶، صص ۳۲۵-۳۲۴.

۱) حمله چماق به دستان حزب توده به اعضا و هواداران حزب ایران در بندر انزلی

در اوایـل تـابستان ۱۳۲۴ طـبق تـصمیم شـورای مـرکزی حـزب ایـران، می‌بایست میتینگ‌هایی در شـهرهای شـمالی ایـران، از جـمله رشت، بـندر انزلی و غیره برگزار شـود. بـه هـمین جـهت اعـضای حـزب تـوده در ایـن شـهرها، بـه‌ویژه بـندر انـزلی، بـا هـمه امکـانات آزاردهـنده، بـه حـالت آماده‌باش درآمده بودند. ناصر نجمی از اعـضای حـزب ایـران در خـاطرات خود در این زمینه آورده است کـه در حـین عـبور مـا از خـیابان‌های شـهر، پاره‌سنگ‌هایی از طرف اوباشی کـه پشت سـر پـلیس‌ها ایـستاده بـودند، بـه سوی شیشه‌های اتوبوس پرت می‌شد و هرقدر ماشین جـلوتر مـی‌رفت بـه همان اندازه پاره‌سنگ‌ها، چوب‌ها و چماق‌های کـلفت، هـمچون بـاران بـر اتوبوس برخورد می‌کرد. چند نارنجک هـم تـرکانده شـد. در حـین تـوقف اجباری اتوبوس، چند نفر از اوباش و چماق‌داران به داخل اتوبوس هـجوم آورده و با افراد ما گلاویز شدند، که در نهایت پلیس مانع اوبـاش شـد. پس از آن راهی محل میتینگ شدیم. در آن هنگام، جمعیت زیادی را دیدیم کـه منتظر ورود ما بودند. معلوم شد شهربانی شهر انزلی، از ترس درگیری ایـن افراد، مانع از به راه افتادن ایشان بـه داخـل شـهر و کـوبیدن مـتقابل اراذل و اوباش و چاقوکشان حزب توده شده بود.[۱]

۲) سرکوب تظاهرات حزب عدالت توسط اوباش حزب توده

بعدازظهر یکی از روزهای تیرماه ۱۳۲۴ حزب عدالت[۲] تـصمیم گـرفت کـه

---

۱. ناصر نجمی، *خاطرات سیاسی*، صص ۱۲۹-۱۲۵؛ و ناصر نجمی، ***با مصدق و دکتر فاطمی***، صص ۳۶-۳۵.

۲. این حزب در سال ۱۳۲۱ ش. بـه رهـبری جـمال امامی، دشـتی، خـواجه نـوری و

تظاهرات و میتینگی به دلیل دخالت ارتش شوروی در آذربایجان برگزار کند. حزب توده که مخالف این حزب بود درصدد برآمد از طریق عناصر مخرب خود، یعنی اراذل و اوباش، جلو این تظاهرات را بگیرد. به همین جهت در جریان عبور کامیون‌های حزب عدالت در خیابان، پاره‌های آجر آماده شده، توسط بیکاره‌ها و اوباش توده‌ای به سوی کامیون‌ها رها شد، که عده‌ای سخت زخمی شدند و نهایتاً میتینگ و تظاهرات به هم ریخت.[۱]

۳) اوباش حزب توده در وقایع ۱۶ آذر ۱۳۳۱

توده‌ای‌ها سعی می‌کردند با ایجاد شورش و بلوا و بالاخره روبرو کردن مردم با نیروهای انتظامی، در مردم ایجاد نارضایتی کرده و در نهایت با شورش ناگهانی مصدق را ساقط نموده و خود حکومت را به دست گیرند. در این روز که اجتماع از دانشگاه تهران آغاز شد، مصدق به پلیس دستور داد، به هیچ‌وجه وارد دانشگاه نشوند. جمعیت اجتماع‌کننده در دانشگاه علاوه بر دانشجویان، شامل کارگران کارخانه با شعار حمایت از دانشجویان، بیکاره‌ها، اوباش، میوه‌فروش‌ها، و بازمانده‌های ارتش پیشه‌وری بودند. جمعیت به طرف بهارستان حرکت کرد، اما در چهارراه مولوی (ولی‌عصر) طی زد و خوردهایی که با دخالت ارتش صورت گرفت، پنج تن کشته و دویست نفر زخمی شدند.[۲]

→ فرامرزی تشکیل شده بود و امکانات ناچیزی داشت. شمار اعضای آن هم بیشتر از پانصد نفر نبود.

۱. ابراهیم صفایی، پیشین، صص ۱۲۸-۱۲۱.

۲. ب. کیا، پیشین، صص ۵۸-۵۷.

استخدام اوباش توسط احزاب سومکا و پان ایرانیست

حزب سومکا را فردی به نام منشی‌زاده که مدتی در آلمان بود و در آنجا تحت تأثیر افکار فاشیستی قرار گرفته بود، به عنوان یک حزب کامل فاشیست در ایران، به وجود آورد. اعضای این حزب که اکثراً چاقوکش و چماق‌دار بودند و تعداد آنها از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد، یونیفورم سیاه و چکمه می‌پوشیدند، ساطور در دست داشتند و تنها کار و وظیفه‌شان این بود که با چوب و چماق، قمه و ساطور به میتینگ‌های حزب توده حمله کرده و آنها را بر هم بزنند. این حزب تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فعال بود.[۱]

حزب پان ایرانیست هم یک سازمان ملی‌گرای افراطی بود که بسیاری از اعضای آن را گردن‌کلفت‌ها، چاقوکش‌ها و بزن‌بهادرهای اقشار پایین تشکیل می‌دادند. علاوه بر این، در بین دانش‌آموزان دبیرستانی و ورزشکاران خشن هم نفوذ زیادی داشتند. اعضای این حزب با جبهه ملی پیوستگی داشتند، ولی به طور رسمی عضو آن نبودند.[۲]

این دو حزب به همراه حزب زحمت‌کشان بقایی، به‌ویژه بعد از قیام سی تیر، چاقوکشان عضو خود را در خیابانها راه می‌انداختند و به سازمان‌های دولتی، روزنامه‌فروشی‌ها، نشریات دست‌چپی حمله کرده و آنها را به آتش می‌کشیدند.

---

۱. نورالدین کیانوری، ***خاطرات***، ص ۹۴؛ و سید عباس فاطمی، ***شعبان جعفری در آینه اسناد***، چ اول، تهران، انتشارات جهان کتاب، ۱۳۸۰، ص ۷۶؛ و نورالدین کیانوری، ***گفتگو با تاریخ***، ص ۵۵۲.

۲. مارک، ج. گازیوروسکی، پیشین، ص ۳۰؛ و نورالدین کیانوری، ***گفتگو با تاریخ***، ص ۵۵۲؛ و ریچارد کاتم، پیشین، صص ۳۸۲-۳۸۱.

ارتباط مسئولین رده بالای مملکتی با لومپن‌ها

شاه، درباریان، وزیران، و نمایندگان مجلس نیز به نوبه خود در جریانهای مختلف و در مواقع ضروری از وجود لومپن‌ها استفاده‌هایی می‌کردند. شاه اوباش چماق به دست و بی‌رحم خود را برای مقابله با مردم بی‌دفاع روانه می‌کرد، گاه نیز برای نمایش قدرت خود و این که در بین مردم پایگاهی دارد، تعداد زیادی از این افراد بی‌سروپا را با دادن پول یا زیر فشار نیروی انتظامی، به خیابانها می‌کشانید. تظاهراتی به تمام معنا فرمایشی، که طی آن لومپن‌ها نقش خود را به خوبی ایفا می‌کردند. آنها همچنین در جریان جشن‌های مهم حکومتی نیز نقش مهمی داشتند. در ازای این حمایت اوباش از شاه، وی نیز تسهیلاتی برای آنان در جامعه در نظر می‌گرفت و حتی سفارش آنها را به مراکز و سازمان‌های دولتی می‌نمود.[۱] گفتنی است که محمدرضا پهلوی تعداد زیادی از این اوباش قوی‌هیکل خیابانی را در ارتش خود استخدام کرده بود تا در مواقع حساس از وجود آنها در کنار ارتشیان استفاده کند.[۲] او اکثر این گردن کلفت‌ها را از طریق مؤسسات ورزشی، مانند باشگاههای تهران و سازمان تربیت بدنی پیدا می‌کرد.[۳]

شعبان بی‌مخ لومپن مشهور این دوران، چگونگی برقرار کردن ارتباط خود را با دستگاه چنین بیان می‌کند:

در سن ۲۳ سالگی که به همراه دوستانم، به تماشاخانه فردوسی رفته بودیم، می‌خواستیم بدون بلیط وارد شویم که با مخالفت بلیط‌فروش مواجه شدیم. به همین جهت، شلوغ بازاری درآورده و همه جا را به کمک

---

۱. ب. کیا، پیشین، ص ۵۹.
۲. یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۲۱۸.
۳. خسرو معتضد، پیشین، ص ۵۹۸.

دوستانم به هم ریختیم. حالا نگو که آن شب ابراهیم حکیمی، نخست‌وزیر وقت که از لحاظ فکری مخالف شاه بود، به آنجا آمده بود و در حال تماشای نمایشی بود که علیه شخص شاه بود. من نیز اصلاً از آمدن او به آنجا خبر نداشتم و حتی از سیاست و غیره نیز سردرنمی‌آوردم. به همین جهت مرا دستگیر کردند. اما مأمورانی که مسؤول بردن من به زندان بودند، به گونه‌ای مرا می‌بردند که به راحتی توانستم از دست آنها فرار کنم. نگو که به آنها دستور داده بودند. روز بعد از این حادثه به خاطر این کارم، مورد تشویق دستگاه قرار گرفتم و برای اینکه آب‌ها از آسیاب بیفتد، مقداری پول به من دادند، و مرا راهی لاهیجان کردند.[1]

از اوایل دهه پنجاه که شاه به منتهای قدرت خود رسید، احساس کرد که دیگر نیازی به هواخواهان سابق خود ندارد. البته رژیم در دهه‌های بیست، سی و چهل، هرچند یک بار برای انتخابات و تظاهرات مربوط به سالگردها، احتیاج به این گونه جمعیت‌ها پیدا می‌کرد و این وظیفه به عهده یک سری افرادی بود که در طبقات مختلف جامعه و اصناف دارای دار و دسته و نفوذ بودند، مانند رشیدیان‌ها، شعبان جعفری‌ها و غیره، اما با تأسیس حزب ایران نوین و گروه آزادمردان و آزادزنان و بعدها حزب فراگیر رستاخیز، که آن کارها را به صورتی مردم‌پسند انجام می‌دادند، احتیاج رژیم به این گروههای پرخرج و پرتوقع رفع شد.[2]

نمایندگان مجلس نیز به‌ویژه در موقع انتخابات دارودسته اوباش را در راستای اهداف خود بسیج می‌نمودند. این لات‌های گردن‌کلفت و چاقوکش از دو جهت برای کاندیداها یا وکلای مجلس حائز اهمیت بودند: یکی توانایی جمع‌آوری افراد و کشاندن آنها به پای صندوق‌های

۱. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، صص ۶۱-۵۷.
۲. علی بهزادی، ***شبه خاطرات***، چ دوم، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۷۵، ص ۱۹۲.

رأی از طریق زور بازو، قلدری، عربده‌کشی و گاهی اوقات توزیع پول بین آنها که «این پولها از طریق داوطلبان جدید یا وکلای قدیمی در اختیار آنها قرارداده می‌شد.»[1] دیگری، توانایی برهم‌زدن میتینگ‌ها و گردهم‌آیی‌های کاندیداهای رقیب و تهدید پیروان آنها با چاقوکشی.

این نمایندگان پس از رسیدن به اهداف مورد نظر خود مثلاً پیروزی در انتخابات و غیره، امتیازات و تسهیلاتی خاص در جامعه برای اوباش در نظر می‌گرفتند که این امر به نوبه خود باعث تسلط و زورگویی هرچه بیشتر آنها بر مردم می‌شد. برای نمونه، ناصر نجمی یکی از کاندیداهای مجلس هفدهم، پیوسته مدعی نقش این لومپن‌ها در به پیروزی رساندن رقیب سرمایه‌دارش بهاءالدین بوده است.[2]

---

۱. یحیی افتخارزاده، پیشین، ص ۱۵۰.

۲. ناصر نجمی، **با مصدق و دکتر فاطمی**، صص ۹۷-۹۶.

فصل ۶

نقش لومپن‌ها در دوران ملی شدن نفت

مقدمه

با توجه به این که به کارگیری نیروهای مزدور چماق‌به‌دست برای حذف مخالفین سیاسی و سرکوب نیروهای معترض، از روش‌های معمول در دولتهایی بوده که یا از ابتدا با توسل به زور بر سر کار آمده و یا در طول زمان به تدریج مقبولیت توده‌ای خود را از دست داده‌اند، رژیم شاه نیز پس از روی کار آمدن با استفاده از شیوه‌های قانونی و غیرقانونی، از جمله استفاده از لومپن‌های مزدور سعی در حفظ خود داشت.

این امر به‌ویژه در جریان حکومت دموکرات دکتر مصدق و تدارک و تجهیز این نیروها برای سقوط وی، به خوبی آشکار شد. در آن دوران بخشی از این تلاش‌ها در هیأت چماق به دستان و مزدوران احزاب و سازمان‌های وابسته‌ای چون سومکا، پان ایرانیست، ذوالفقار به منصّه ظهور رسید و بخشی دیگر در تجهیز اراذل و اوباشی چون شعبان بی‌مخ، حسین رمضان یخی، طیّب و غیره. این دو گروه به دفعات در طول سال‌های ۳۰ تا ۳۲، گرفتاری‌هایی برای دولت مصدق فراهم آوردند که اوج آن را در روزهای نهم اسفند ۳۱ و ۲۸ مرداد ۳۲ می‌توان اشاره کرد که

منجر به سقوط دکتر مصدق شد. آنها به دلیل ماهیت خود و به لحاظ آنکه از سوی عناصر وابسته و سازمان‌دهندگان خود تطمیع می‌شدند، از هیچ‌گونه وحشی‌گری و وارد کردن خسارات مادی و جانی کوتاهی نمی‌کردند. به همین دلیل و هم به دلیل شیوه عمل آنها که عبارت بود از تهاجمی عمل کردن، خشونت بی‌حدّوحصر در هنگام عمل، مشخص نبودن صف آنها از صف مردم و نیز مشخص نبودن زمان و مکان حمله، قادر بودند مسؤولیت‌های محوّله را به خوبی انجام دهند.

بررسی نقش لومپن‌ها در انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی

به دنبال بی‌اثر ماندن لایحه الحاقی نفت، انتخابات مجلس شانزدهم، در همان شرایط سخت آغاز گردید. دکتر بقایی با موافقت وزارت کشور، سازمان نظارت بر آزادی انتخابات را تشکیل داد.[1] در جریان انتخابات، کاندیداهای درباری افرادی را مأمور کرده بودند که از روستاهای اطراف لات‌ها و اوباش را جمع‌آوری و به محل اخذ رأی بیاورند. وظیفه دیگر آنها، تهیه و جمع‌آوری شناسنامه‌هایی بود که صاحبانشان در قید حیات نبودند. این چاقوکش‌ها و الواط تقریباً کنترل تمامی حوزه‌های انتخاباتی را در دست داشتند و افرادی را که به نظرشان مشکوک می‌آمدند با فحش و ناسزا و حتی کتک، از حوزه‌ها بیرون می‌کردند. مثلاً در مسجد حاج حسن، دارودسته شعبان بی‌مخ، دانشجویی را که مشغول سخنرانی برای مردم بود از چارپایه به زیر کشیده و کتک مفصلی زدند، اما در همین موقع تعدادی از فدائیان اسلام سر رسیدند و طی برخوردی با شعبان بی‌مخ، او و دارودسته‌اش را از مسجد فراری دادند.[2]

---

۱. ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، ج اول، ص ۸۹۶

۲. مهدی عراقی، ***ناگفته‌ها***، به کوشش محمود مقدسی و دیگران، چ اول، تهران، مؤسسه

پس از پایان رأی‌گیری نیز فعالیت گروههای چاقوکش در محل‌های اخذ رأی چشمگیر بود. برای نمونه در مسجد سپهسالار از اول صبح که شمارش آرا شروع شده بود عده‌ای از چاقوکش‌ها در سالن قرائت آرا حضور یافته و قصد اغتشاش داشتند. مقارن ساعت ده، رمضان یخی[1] چاقوکش معروف به عنوان نزاع با شخص دیگری بنای داد و فریاد گذاشت. نیروی انتظامی هم به طور جدی از این لومپن‌ها حمایت می‌کرد.[2]

شعبان بی‌مخ در خاطرات خود تأکید می‌کند که در جریان این انتخابات از طریق اتوبوس‌های واحد و جیپ‌هایی که در دست داشتیم، مردم و بروبچه‌ها را جمع کرده و به محل‌های اخذ رأی می‌آوردیم که به نماینده مورد علاقه‌مان، از جمله حسین مکی رأی دهند.[3]

نمایندگان احزاب و گروههای ملی که وضع را چنین دیدند،

← خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰، صص ۴۳-۴۱.

۱. حسین اسماعیل‌پور معروف به حسین رمضان‌یخی که به اتفاق طیب حاج رضایی جنوب تهران را اداره می‌کردند، طی مصاحبه‌ای که در آذرماه ۱۳۳۳ ش. انجام داده درباره زندگی خود می‌گوید: «این چهل سالی که از عمرم می‌گذرد، ده سالش را زندانی کشیدم، سه سالش را هم در اهواز، کرمان و بندرعباس تبعید بودم. اولین دفعه ۲۲ ساله بودم که راهی زندان شدم و چون دیگر سابقه‌دار شدم تا تقی صدا می‌کرد، ما را می‌گرفتند. شش ماه هم در دوره مصدق زندانی بودم و غروب ۲۸ مرداد از زندان آزاد شدم. در جریان نهم اسفند در اعتراض به خروج شاه از کشور، به همراهی دوستانم به جلو دربار رفتیم. شب همان روز مرا در خانه دستگیر کردند و به زندان بردند. در صورتیکه در موقع انتخابات خیلی برای آنها (افرادی نظیر مهندس حسیبی، زیرک‌زاده و...) فعالیت می‌کردیم». برگرفته از مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج سوم، چ اول، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۷.

۲. آخرین پرده کمدی در انتخابات: چاقوکش‌ها در اطراف صندوق‌ها چه کار دارند؟، روزنامه ***باختر امروز***، ش ۷۴، سال ۱۴، ۱۳ آبان ۱۳۲۸، ص ۳.

۳. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، صص ۷۸-۷۷.

عکس‌العمل شدیدی از خود نشان دادند. به طوری که گاه و بیگاه با اوباش و مداخله‌جویان خودفروخته که به تعویض صندوق‌ها و انواع مختلف تقلبات دست می‌زدند، زد و خوردهای سخت و خونینی می‌کردند.[۱]

پس از جمع‌آوری صندوق‌های رأی‌گیری، به دلیل تقلّب در انتخابات به‌ویژه در حوزه لواسان، قرار شد که ملیون میتینگی در مقابل وزارت کشور برگزار کنند. مخالفان برای برهم زدن آن مجدداً اراذل، اوباش و لات‌های معروف تهران، از جمله حسین آقامهدی، حسین مهدی قصاب، جلال و حسین رمضان یخی، شعبان بی‌مخ و غیره را بسیج کردند. اما این توطئه با درایت و تیزهوشی اعضای فداییان اسلام خنثی شد.[۲]

به هر حال، تخلفات و تقلب‌های گسترده در این انتخابات خون بسیاری از میهن‌پرستان را به جوش آورده بود. این مسأله هنگامی شدت گرفت که خاقانی، ورزشکار قوی‌هیکل هوادار کاشانی که با جمعی از ورزشکاران برای تقویت مبارزان انتخابات قلابی، به سوی مسجد سپهسالار رفته بود، در پی درگیری با نیروی انتظامی و اوباش شدیداً مجروح شد و نهایتاً در بیمارستان جان سپرد.[۳] به همین جهت مصدق به همراه اعضای شورای مرکزی و روزنامه‌نگاران جبهه ملی به دربار رفته و در آنجا متحصن شدند. در پی آن، انتخابات تهران کلاً باطل اعلام شد.[۴]

پس از افتتاح مجلس شانزدهم، مصدق طی سخنرانی در مجلس اقدامات دربار، خواهر شاه، ارتش و اوباش را به خاطر دخالت در امور

---

۱. ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، ج اول، ص ۸۹۷.
۲. مهدی عراقی، پیشین، صص ۵۷-۵۶.
۳. ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، ج دوم، ص ۱۰۷۳.
۴. همان، ج اول، پیشین، ص ۸۹۷.

کشور، تقبیح کرد. در حین سخنرانی، عده‌ای از نمایندگان اکثریت وابسته به دربار مجلس را متشنج نمودند و حتی در بیرون نیز عده‌ای از اراذل و اوباش را به منظور توهین به مصدق جمع کرده بودند. چون بیم خطر می‌رفت، مصدق ناگزیر شد به همراه شمس‌الدین امیرعلایی و حسین مکی، از در کتابخانه مجلس بیرون رفته و فرار کند.[۱]

حوادث ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰

۱) نقش لومپن‌ها در این حادثه

گرچه تلاش شاه و اربابانش جهت ترور دکتر مصدق نافرجام ماند، امّا آنان برای سقوط دولت ملی و ضد استعماری او دست به توطئه دیگری زدند. این توطئه عبارت بود از کشتار ۲۳ تیر که حزب توده زمینه آن را فراهم آورده بود. بدین صورت که چند روز قبل از حادثه جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت در ایران، وابسته به حزب توده، روز ۲۳ تیر را روز شهدای خوزستان[۲] اعلام و مردم را به شرکت در دمونستراسیونی[۳] دعوت کرد و چون دمونستراسیون دوچرخه‌سواران صلح‌دوست که روز ۱۴ تیر از طرف جمعیت هواداران صلح برگزار شده بود، مورد هجوم چاقوکشان دکتر بقایی و شمس قنات‌آبادی قرار گرفته بود، جمعیت مزبور، ضمن دعوت مردم به دمونستراسیون اعلام کرد، اگر دوباره چنین

---

۱. همان، ج دوم، پیشین، ص ۱۰۸۳.

۲. لازم به ذکر است که در ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ ش. اعتصاب کارگران نفت علیه شرکت سابق به رهبری حزب توده به خاک و خون کشیده شد. لذا به مناسبت یادبود شهدای این روز، قرار بود تظاهراتی برپا شود.

۳. راهپیمایی، تظاهرات، برگرفته از: محمدرضا باطنی، ***فرهنگ معاصر: انگلیسی-فارسی***، چ دوم، تهران، نشر موسسه فرهنگ معاصر، ۱۳۷۷، ص ۲۱۸.

حمله وحشیانه‌ای صورت گیرد متقابلاً برخورد خواهد شد.[1] از سوی دیگر شهربانی و ارتش که مستقیماً تحت اوامر دربار بودند، با همکاری چاقوکشان، اوباش و دستجات وابسته به دربار و انگلیس، خود را آماده ایفای نقششان در این روز، در جهت متشنج کردن اوضاع و در پی آن سقوط دولت می‌نمودند.[2] جای هیچ شکی نیست که مأمورین شهربانی قبلاً از اقدامات چاقوکشان در این روز خبر داشته‌اند چرا که در تاریخ ۳۰/۴/۲۲ مأموری گزارش کرده که دوچرخه‌سوارانی که روز یکشنبه در شهر گردش می‌کرده‌اند، حسن عرب را غافلگیر نموده و او را مضروب ساخته‌اند، حسن عرب نیز سی نفر چاقوکش را آماده کرده تا در این روز انتقام‌جویی کند.[3] مقارن با همین ایام، ترومن رئیس جمهور آمریکا، اورل هریمن را برای یافتن راه‌حلی در مورد موضوع نفت، به تهران فرستاده بود. حزب توده سفر هریمن را به ایران، شاهدی بر اثبات خیانت مصدق و اینکه وی جاسوس امپریالیسم آمریکاست، خواند و در صدد برگزاری تظاهراتی گسترده‌تر برآمد. این اقدامی حساب شده برای تضعیف اعتبار مصدق بود که استفاده از سلاح گرم بر علیه تظاهرکنندگان را بدون اجازه مستقیم خودش منع کرده بود. چنان بود که گویی مخالفان کمونیست و محافظه‌کار او بر سر چنین تاکتیک‌هایی از پیش با هم به توافق رسیده‌اند.[4]

حزب توده در روزنامه **به سوی آینده** مورخ ۲۲ تیر ۱۳۳۰ از تدارک

---

۱. محمد ناصر صولت قشقایی، ***سالهای بحران: خاطرات روزانه***، به تصحیح و کوشش مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چ سوم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، صص ۱۸۱-۱۸۰.

۲. محمد ترکمان، ***اطلاعاتی درباره تشنجات، درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق***، دفتر اول، بی‌جا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۵۹، ص ۱۱۲-۱۱۱.

۳. همان، ص ۱۳۵.

۴. محمدعلی همایون کاتوزیان، پیشین، ص ۲۱۷.

برای حمله به صفوف تظاهرکنندگان خبر داد: جمعیت مبارزه با استعمار طی ارسال دو اعلامیه سرگشاده و مستقیم به خانه مصدق، عوامل مخرب میتینگ را معرفی نموده و مدعی شد که شمس قنات‌آبادی روحانی‌نما، چاله‌میدانی‌های چاقوکش و قداره‌بندان حرفه‌ای را بسیج کرده و همچنین باند حسن عرب، رئیس انتظامات حزب زحمت‌کشان و عباش شاهنده، با همه چاقوکشان خود در صدد اخلال هستند و غیره.[1]

به هرحال تظاهرکنندگان پس از اجتماع در میدان فردوسی، در حدود ساعت ۶ صبح شروع به حرکت نموده و پس از گذشتن از سفارت انگلیس، چهارراه اسلامبول، بانک ملی، خیابان سپه، لاله‌زار، اکباتان، سعدی، مخبرالدوله، شاه‌آباد، به میدان بهارستان رفته[2] و همانگونه که قبلاً گفته شد به محض رسیدن به بهارستان، چماق‌به‌دست‌ها به مردم هجوم برده[3] و با چوب، چماق، چاقو، و دشنه و قمه، عده‌ای را مقتول و عده‌ای را زخمی می‌کنند.[4] یکی از شاهدان عینی، در مورد ماهیت لومپن‌ها در این حادثه می‌گوید که در روز ۲۳ تیر، در میان افرادی از جنوب شهری‌ها که به کمونیست‌ها و حامیان آنها حمله می‌کردند عده‌ای از بزن‌بهادرها بودند که لباس‌های بدون اطو، یقه‌چرکین، موی آشفته و احیاناً ریش نتراشیده‌شان، باعث تمایز آنها از توده‌ای‌ها بود که پیراهن سفید یا کت و شلوار مرتب پوشیده و کراوات بسته بودند. در میان آن بزن‌بهادرها، افرادی بودند که جزو سازمانهای ورزشی بودند یا با پلیس ارتباط داشتند و در آن آشفته‌بازار، چنین وانمود می‌کردند که از مصدق و کاشانی حمایت می‌کنند. یکی از آن لومپن‌هایی که در آن زد و خورد با

---

۱. جعفر مهدی‌نیا، ***زندگی سیاسی سپهبد زاهدی***، چ اول، تهران، انتشارات پانوس، ۱۳۷۵، ص ۹۷.
۲. محمد ترکمان، پیشین، ص ۱۱۲.
۳. ف. م. جوانشیر، پیشین، ص ۱۴۲.
۴. نورالدین کیانوری، ***خاطرات***، ص ۲۳۴.

چاقو، پنجه بوکس و چماق به توده‌ای‌ها حمله‌ور شد، شعبان بی‌مخ کشتی‌گیر و میل‌گیر جنوب شهر بود که مردم محل از او و برادرانش حساب می‌بردند.

دسته‌های وابسته به حزب زحمتکشان نیز در پناه چوب‌وچماق لومپن‌ها و داش‌مشدی‌های جنوب شهر، پس از تارومار کردن اعضای راه‌پیمای جمعیت مبارزه با استعمار و فرار دادن آنها به ابراز خشونت پرداختند. کمونیست‌های ایران نیز در این روز هم توانستند قدرت خود را نشان داده و هم اینکه دولت را برای عدم توافق با هریمن تحت فشار قرار دهند.[1]

۲) ماجرای استخدام شعبان بی‌مخ در شهربانی

اولین باری که توجه مقامات دولتی به شعبان جعفری جلب شد، زمانی بود که برخی از شهربانی‌چی‌های قدیمی او را به عنوان یک آدم گردن‌کلفت که می‌تواند در بعضی از موارد جنگ خیابانی مورد استفاده قرار گیرد شناسایی کردند. احتمالاً آنها این نوع افراد را از زندان شناسایی کرده و برای روزهای مبادا نگه می‌داشتند. از سوی دیگر در هیئت دولت مصدق، بعضی از اعضا اصولاً موافق نبودند وقتی حزب توده، که علناً دولت را مهره بی‌اختیار آمریکا می‌نامید و اغتشاش به راه می‌انداخت، نظامیان، پلیس و گردان‌های کمکی، به تارومار کردن توده‌ای‌ها و مردمی که برای کنجکاوی می‌آیند بپردازد. در برخی منابع آمده که یکی از اولین کسانی که پیشنهاد کرد از امثال شعبان بی‌مخ در سرکوب اغتشاشات استفاده شود، دکتر حسین فاطمی معاون سیاسی نخست‌وزیر و

---

۱. خسرو معتضد، پیشین، ص ۶۰۵-۵۹۷.

سخنگوی دولت مصدق در سال ۱۳۳۰ بود. او می‌گفت دولت مصدق، تالی دولت‌های گذشته نیست که مردم را به گلوله ببندد و یا هرجا که مردم نفس کشیدند، با باتوم و سرنیزه به آنها حمله کند. به جای این کار باید از وجود احزاب ملی و طرفدار دولت و طبقات مردمی استفاه شود تا خود آنها حق اخلال‌گران را کف دستشان بگذارند و پلیس و نظامیان فقط باید ناظر باشند. سرلشکر مزینی رئیس شهربانی با این نظر شدیداً مخالف بود.[1] جای آن دارد که در این مورد به گفته‌های خود سرلشکر مزینی توجه کنیم:

اختلاف من با دکتر فاطمی زمانی پیش آمد که وی با پروژه پیشنهادی من که برای انتظامات شهر تهران بود، مخالفت کرد. این پروژه از روی پروژه‌های دول اروپایی که پلیس منظمی برای پایتخت‌های خود دارند، تنظیم شده بود و مطمئن بودم که با اجرای آن به بسیاری از بی‌نظمی‌ها و خودسری‌های شهر خاتمه داده خواهد شد. با اینکه شاه و مصدق با آن موافقت نمودند، اما دکتر فاطمی مخالف بود و همیشه می‌گفت: در تظاهرات و میتینگ‌ها پلیس به هیچ‌وجه نباید دخالت کند و فقط باید ناظر جریان باشد. ولی من نمی‌توانستم این حرف را قبول کنم، زیرا پلیس برای حفظ انتظامات است. من می‌دانستم که در این گونه موارد همیشه عده‌ای اخلال‌گر و چاقوکش در بین جماعت پیدا می‌شوند که اگر آنها را به حال خود بگذاریم، شلوغ می‌کنند و بلوا به راه می‌اندازند. خلاصه من می‌خواستم پلیس حتماً در انتظامات دخالت کند و برای این کار در نظر داشتم افراد شریف و درستکاری را به شهربانی منتقل کنم، ولی نگذاشتند. در نتیجه استعفا دادم و آقای امیر تیمور کلالی آمد و دست

---

۱. هما سرشار، **شعبان جعفری**، نشر البرز، صص ۳۵-۳۴.

پلیس را از انتظامات کوتاه کرد و اجازه داد که چاقوکش‌ها و آشوب‌گرها آزادانه رفتار کنند و در نتیجه دیدید که واقعه ۱۷ آذر پیش آمد و پلیس شهر ناظر بود و هیچ اقدامی نکرد و آن همه بلا بر سر مردم آمد. بعد دستور دادند از مردم شرافتمند تهران تشکر کنند که سزای خائنین را کف دستشان گذاشتند.[۱]

گفته‌های سرلشکر مزینی از طریق سندی مربوط به گزارش اداره کارآگاهی شهربانی به امیرتیمور کلالی در مورد سوابق برخی افراد برای استخدام در شهربانی که در میان آنها شعبان بی‌مخ معروف نیز هست، تأیید می‌شود.[۲]

اولین باری که شعبان را به میدان آوردند و او در این روز کله‌شقی، کارایی و زورمندی خود را نشان داد، روز ۲۳ تیرماه بود. آنچه دولت را به فکر انداخت از نیروهای شبه‌نظامی یا لباس شخصی‌ها استفاده کند، راهپیمایی‌های پیروزمندانه و در عین حال تخریبی حزب توده به طرف مجلس شورای ملی بود که یک نوع دهن‌کجی به دولت مصدق به حساب می‌آمد. عقب‌نشینی پاسبانها و فرار آنها که با از دست دادن اسلحه و کتک خوردنشان همراه بود، دولت را نهایتاً مجبور کرد از این نیروها استفاده کند.[۳]

حوادث ۱۴ آذرماه ۱۳۳۰ و نقش لومپن‌ها

در مورد علل وقوع این حادثه، در اکثر منابع آمده است که در این روز تمام گروههای وابسته به حزب توده در قالب سازمانهای دانشجویی و

---

۱. مهندس ملکوتی، اسرار استعفای سرلشکر مزینی از زبان خودش، مجله *خواندنیها*، شماره ۹۲، ۱۳۳۱، صص ۱۳-۱۱.
۲. سند شماره ۵۶-۳۲۹-۸۱۸۸ الف، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ص ۱۳۷۴۴.
۳. هما سرشار، **شعبان جعفری**، صص ۳۶-۳۵.

دانش‌آموزی، به بهانه اعتراض به بازداشت و اخراج تعدادی از دانشجویان دانشگاه تهران و دانش‌آموزان دبیرستانها و همچنین تضییقات خلاف قانون نسبت به آنها، با تدارک قبلی به تظاهرات و راهپیمایی پرداختند.[1]

حزب توده که بعد از واقعه ترور شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ غیرقانونی اعلام شده بود، در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا، با توافق ضمنی او و در دوران نخست‌وزیری مصدق با استفاده از آزادی‌های به وجود آمده، تحت عناوین و اسم‌هایی مانند جمعیت ملی مبارزه با استعمار، انجمن هواداران صلح و غیره تجدید فعالیت کرد و در تمام مدت نخست‌وزیری مصدق بیشتر اوقات مخالف دکتر مصدق عمل می‌کرد تا موافق او. به هر جهت در آن زمان امیر تیمور کلالی وزیر کشور و سرپرست شهربانی کل کشور[2]، این تظاهرات و دمونستراسیون را ممنوع کرده بود. اما توده‌ای‌ها بدون توجه به اخطار دولت، جمعیتی را در خیابانها به راه انداختند. اینجا بود که زد و خورد بین آنها و نیروی انتظامی و گروههای حامی دولت مصدق شروع شد. درگیری با کشته شدن سرهنگ نوری شاد، از افسران شهربانی گسترش یافت. لذا گروههای طرفدار دولت، احزاب زحمتکشان، پان‌ایرانیست و سومکا نیز با چوب و چماق به توده‌ای‌ها

---

۱. نورالدین کیانوری، ***گفتگو با تاریخ***، ص ۳۹۵؛ و ناصر نجمی، ***از سید ضیاء تا بازرگان***، ج اول، ص ۱۱۷۹؛ و محمدعلی موحد، ***خواب آشفته نفت***، ۲ ج، چ اول، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۸، ج اول، ص ۳۹۱؛ و ف. م. جوانشیر، پیشین، ص ۱۸۷؛ و فخرالدین عظیمی، ***بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰***، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، چ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۲، ص ۳۷۲؛ و بریان لپینگ، ***سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق***، ترجمه محمود عنایت، چ اول، تهران، نشر کتابسرا، ۱۳۶۵، ص ۱۶۳؛ و محمدعلی سفری، ***قلم و سیاست***، ۴ ج، چ دوم، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۹، ج اول، ص ۵۵۷.

۲. علی بهزادی، پیشین، ص ۱۸۳.

حمله‌ور شده و حملاتی نیز به دفتر مطبوعات چپ و راست شد.[۱]

بعدازظهر آن روز عناصر افراطی وابسته به جناح راست و سلطنت‌طلب و عده‌ای از چاقوکشان و رجاله‌های مزدور با چوب و چماق و میله آهنی، در خیابانها به راه افتادند و با فریادهای «مرگ بر توده‌ای» به تخریب و غارت چاپخانه‌ها، مؤسسات فرهنگی، دکانها و دکه‌ها و روزنامه‌های وابسته به مخالفین پرداختند. آنها همچنین به خانه صلح هجوم برده و پس از غارت، آنجا را به آتش کشیدند. همچنین چاپخانه روزنامه ***به سوی آینده*** و محل جمعیت جوانان دموکرات، تئاتر سعدی وابسته به حزب توده، محل جمعیت آزادی ایران و جمعیت مستأجران نیز چپاول و غارت شد. تظاهرکنندگان به گردش در خیابانها ادامه داده وهرجا کیوسکی می‌دیدند که کتابهای چپی و انتقادی می‌فروخت، خراب کرده و به آتش می‌کشیدند. بعد از آن ادارات روزنامه ***آتش***، ***طلوع***، وابسته به جناح راست را غارت و تخریب کردند. محل جمعیت مبارزه با استعمار، روزنامه‌ها و مجلات ***ستاره صلح زنان نو***، ***آزادی ایران***، ***چلنگر***[۲]، ***نوید آزادی*** و ***بدر*** وابسته به حزب توده نیز به همان سرنوشت دچار شد.[۳] پلیس و نیروهای انتظامی نیز از آنها حمایت می‌کردند.[۴]

این اغتشاشات از جانب گروهی از پیروان بقایی رهبری می‌شد که ادعا می‌کردند پشتیبان دولت هستند؛ گروه مزبور، شامل عده‌ای از چاقوکش‌های حرفه‌ای از جمله شعبان بی‌مخ بود.[۵] او و نوچه‌هایش به

---

۱. محمد علی سفری، ***قلم و سیاست***، ج اول، ص ۵۵۷.

۲. بریان لپینگ، پیشین، صص ۱۶۴-۱۶۳.

۳. محمدعلی موحد، ج اول، پیشین، ص ۳۹۲-۳۹۱؛ و ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، ص ۱۱۷۹.

۴. ف. م. جوانشیر، پیشین، ص ۱۸۷.

۵. فخرالدین عظیمی، پیشین، صص ۳۷۴-۳۷۲؛ و نورالدین کیانوری، ***گفتگو با تاریخ***، ص ۳۹۵.

بهانه طرفداری از دولت به دفاتر روزنامه‌های دست‌راستی مخالف دولت که در آن روز نقشی در ماجرا نداشتند، مانند ***آتش***، ***فرمان*** و ***طلوع***، بی‌جهت حمله کرده و آنجاها را غارت و سپس به آتش می‌کشیدند.[1]

چماق به دست‌ها در این روز هرکس را می‌دیدند به اسم توده‌ای و به قصد کشت می‌زدند و سپس تحویل پاسبانها می‌دادند. عده‌ای از دانشجویان کتک‌خورده به دانشسرای عالی پناه بردند که اوباش و چماق‌دارها در تعقیب آنها وارد دانشسرا شده، آنها و تعدادی از استادان از جمله دکتر کنی را مضروب ساختند. زن یکی از دربان‌ها می‌گفت: از پنجره اتاق خود شاهد این بودم که دو دختر دانشجو زیر دست دو اوباش، پشت درخت دست و پا می‌زدند، مهاجمین با بوسیدن و کتک زدن مقاصدی داشتند، که پاسبانها سر رسیدند. علاوه بر این در حین زدوخورد، عده‌ای اوباش با ماشین دختران را به عنوان رهایی دادن از معرکه سوار نموده و به بیابانها برده‌اند که تعداد آنها به سی نفر می‌رسید. چماق به دست‌ها که تا اینجا وظیفه خود را مقدس و مبارزه با توده‌ای‌ها می‌دانستند، ناگاه با پیوستن عده‌ای ناشناس به جمعشان شروع به چپاول و غارت اماکن، کتابخانه‌ها، خانه‌ها، خانه صلح وابسته به حزب توده و مغازه‌ها نمودند؛ نیروی انتظامی هم شاهد این تاراج‌ها بود.[2]

دکتر مصدق پس از این رویداد، هیأتی را مأمور پیگیری علت تشدید غائله کرد. در این زمان بست‌نشینی مدیران جراید مورد یورش مهاجمان و نیز هنرپیشگان و هنرمندان تئاتر سعدی که وزن و اعتباری در جامعه هنری و روشنفکری کشور داشت، خود مسأله‌ای شده بود. سخنرانی‌های پی‌درپی اعضای اقلیت مجلس و هم‌آوایی روزنامه‌های نفتی و درباری با

---

۱. علی بهزادی، پیشین، ص ۱۸۴. ۲. جعفر مهدی‌نیا، پیشین، صص ۱۰۶-۱۰۵.

روزنامه‌های چپ در شیون و فغان از فقدان آزادی و برقراری محیط ترور و وحشت، حکومت مصدق را تحت فشار گذاشته بود. حتی عده‌ای از روحانیون، به دلیل احساس عدم امنیت، در مسجد سپهسالار متحصّن شده بودند. شهربانی زیر فشار نخست‌وزیر، شعبان را توقیف کرد و نهایتاً به زندان انداخت. وی نیز با بی‌پروایی ادعا کرد که مقامات دولتی و از جمله یکی از معاونین نخست‌وزیر محرک او بوده‌اند. به نظر می‌رسد از همان زمان روابط محکمی بین شعبان و درباریان وجود داشت، زیرا طولی نکشید که او از زندان آزاد شد و دوباره به صحنه حوادث خیابانی بازگشت.[۱] اقدامات این اوباش، چون به عنوان طرفداری از دولت مصدق انجام گرفته بود، بهانه خوبی به دست مخالفین داد که در روزنامه‌های خود به مقاله‌نویسی و در مجلس به سخن‌پراکنی علیه دولت بپردازند.[۲]

روز بعد از این واقعه عکس‌های شعبان بی‌مخ، در حالی که با حالت تهاجمی دستها را از دو طرف باز کرده و نعره‌زنان نفس‌کش می‌طلبید، مرتب در صفحات اول روزنامه‌ها، چاپ می‌شد. او طی ۲۴ ساعت، به صورت یکی از مشهورترین چهره‌های ایران و جهان درآمد.[۳] از معروفترین روزنامه‌های خارجی که عکس‌ها و تصاویر شعبان را در صفحات اول روزنامه‌های خود چاپ کردند می‌توان از روزنامه معروف فرانسوی به نام ***رادار*** (Radar) و مجله معروف ***تایم*** (Time) نام برد.[۴]

در جلسات مجلس شورا هم که پس از واقعه ۱۴ آذر تشکیل می‌شد، تندترین انتقاد نمایندگان درباره کارهای شعبان جعفری بود. آنها ادعا می‌کردند شعبان به دستور وکلای طرفدار دولت، مانند حسین مکی، دکتر

---

۱. خسرو معتضد، پیشین، صص ۷۲۱-۷۱۹.

۲. علی بهزادی، پیشین، ص ۱۸۴. ۳. علی بهزادی، پیشین، ص ۱۸۴.

۴. هما سرشار، ***شعبان جعفری***، نشر البرز، ص ۵۲.

بقایی و با حمایت مامورین انتظامی به دفاتر روزنامه‌های مخالف دولت حمله کرده است، شعبان که این سخنان را از رادیو می‌شنید و مرتباً نامش بر سر زبانها می‌رفت شاد می‌شد و برای او مهم نبود که نمایندگان او را بی‌مخ بنامند یا به او ناسزا بگویند. از آن روز شعبان هرچند یک بار عده‌ای از نوچه‌هایش را دور خود جمع می‌کرد و به دفاتر احزاب و روزنامه‌ها حمله می‌برد.[1]

در روز ۱۹ آذر ۱۳۳۰ تحصن وکلای اقلیت و روزنامه‌نگاران مخالف در مجلس، فرصت مناسبی به دست مخالفین برای انجام توطئه داد، جمال امامی با همدستی سردار فاخر، موفق شد در تمام لژهای تماشاچیان و مخبرین جراید، به جای تماشاچی، چاقوکشان خود را مستقر سازد. مهدی اکباتانی، رئیس بازرسی مجلس نیز که حامی راست‌گرایان و درباریان بود، قبل از تشکیل جلسه، درهای ورودی تماشاچیان را باز کرد و چاقوکشان همه لژها را اشغال کردند. در لژ مطبوعات هم، مدیران روزنامه‌های در حال تحصّن و چند روزنامه طرفدار مصدق بودند.

از قضا در آن روز دکتر مصدق و هیئت دولت او نیز برای ارائه گزارش از اوضاع چند روزه، به مجلس می‌آمدند. با حضور دکتر فاطمی و امیر تیمور کلالی در صحن مجلس، به دستور رئیس بازرسی مجلس، چاقوکش‌ها لژها را خالی کردند، اما پس از رفتن این دو، دوباره برگشتند. با تشکیل جلسه به ریاست جواد گنجه‌ای (نایب رئیس)، نمایندگان اقلیت به سرپرستی جمال امامی وارد مجلس شدند و به محض ورود آنها از تمامی لژها فریاد زنده باد امامی، زنده باد اقلیت و مرگ بر مصدق توأم با

---

۱. علی بهزادی، پیشین، ص ۱۸۵.

کف زدن شدید آغاز شد تا اینکه جمال امامی با اشاره دست به آنها گفت کافی است.[۱] در این روز هنگامی که مصدق پشت تریبون مجلس قرار گرفت از جایگاه تماشاچیان مجلس که برای این منظور از اوباش حرفه‌ای پر شده بود، آماج سیلی از دشنام و افترا قرار گرفت، اما مصدق به سخنرانی خود ادامه داد و تأسف خود را از برخورد با دانشجویان و حوادث اخیر اعلام داشت.[۲] در این هنگام از لژ مطبوعات، کریم پورشیرازی خطاب به امامی گفت، مگر شما نبودید که با تظاهرات تماشاچیان در داخل مجلس مخالفت می‌کردید؟! هنوز سخنانش تمام نشده بود که مدیران متحصن و چاقوکشان همراهشان در لژ مطبوعات به او حمله‌ور شده و با چاقوهای ضامن‌دار به دنبال او در مجلس می‌دویدند. چاقوکشان از همه سو عربده می‌کشیدند و وکلا هم به سرعت از تالار مجلس به بیرون فرار می‌کردند. کریم‌پور هنگام فرار توسط یکی از چاقوکشان سیلی محکمی خورد. چاقوکشان همچنان عربده‌کشان به مصدق فحش می‌دادند. در این حین بین آنها و گارد مجلس درگیری رخ داد و حتی یکی از چاقوکشان به سروان موثّقی رئیس گارد که از مصدق و وزرای او حفاظت می‌کردند حمله برد و با چاقو و مشت سر او را هدف قرار داد. سرانجام سربازان و کارکنان مجلس، چاقوکشان را از تالار جلسه علنی مجلس به سالن انتظار تماشاچیان هدایت کردند، ولی تمام درهای خروجی بسته بود. هزاران نفری که در میدان بهارستان تجمع کرده بودند و از جریان زدوخورد مجلس آگاه شده بودند، با اضافه شدن شایعاتی از این قبیل که جان مصدق و وزرایش در خطر است و حتی مکی چاقو

---

۱. محمدعلی سفری، ***قلم و سیاست***، ج اول، صص ۵۶۳-۵۶۲؛ و حسین فاطمی، ***خاطرات و مبارزات***، به کوشش بهرام افراسیابی، چ دوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۶۶، ص ۴۲.

۲. فخرالدین عظیمی، پیشین، ص ۳۷۴.

خورده است، به طرف در بزرگ مجلس حمله‌ور شدند. مکی رفت و خود را نشان دادو گفت من و مصدق و بقیه سالم هستیم. اما مردم همچنان خواستار تحویل گرفتن چاقوکشان بودند. به دستور مصدق و طی یک پیام رادیویی، مردم به آرامش فراخوانده شدند. محاصره چاقوکشان از طرف مردم، اوضاع را دگرگون کرد. آنها سخت به وحشت افتادند. بار دیگر به دستور مصدق و در پناه پلیس، متدرجاً آنها از سمت شرق و در چاپخانه از معرکه جان سالم به در بردند. هدف مصدق جلوگیری از گسترده شدن غائله بود. گفتنی است تا زمانی که چاقوکش‌ها بر اوضاع مجلس مسلط بودند، اقلیت خواستار تشکیل جلسه بود ولی با فرار چاقوکشان، اقلیت نیز با تشکیل جلسه مجلس به مخالفت برخاست. اما در اثر پافشاری مصدق، دوباره جلسه تشکیل شد، ولی اقلیت با ایجاد اخلال در نظم مجلس، مانع سخنرانی مصدق شدند. مصدق اول به آنها اجازه سخنرانی داد که طی سخنرانی، امامی و دیگران مصدق را متهم به بسیج چاقوکشان کردند و به او فحش و ناسزا می‌گفتند.[1]

مصدق در رابطه با حوادث این روز، در پیام رادیویی خطاب به ملت ایران در ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ گفت: در روز یکشنبه ۱۹ آذر ماه هنگام تشکیل جلسه علنی مجلس، عده‌ای چاقوکش مست را به عنوان تماشاچی، به سالن مجلس آوردند تا در هنگام ورود من و هیئت دولت شعار مرگ بر مصدق سر داده، اغتشاش نموده و زد و خورد را به داخل جلسه بکشانند. به پیشنهاد و صلاحدید یکی از نمایندگان در اتاق انتظار ماندم تا یکی از نمایندگان مخالف دولت به جلسه وارد شد و کسانی که قرار بود برای من مرده باد بگویند، برای او زنده باد گفتند. دسته حامی

---

۱. محمد علی سفری، **قلم و سیاست**، ج اول، صص ۵۶۶-۵۶۳.

دولت دفاع کرد و کار به جنجال کشید. جلسه را تعطیل و چاقوکشان را اخراج کردند و مجدداً جلسه را تشکیل دادند و تماشاچیان، به کارمندان مجلس منحصر گردید.[۱] همانگونه که گفته شد، شعبان بی‌مخ و نوچه‌هایش در آن موقع از حامیان مصدق بودند و زمانی که اقلیت در مجلس بست نشسته بودند به حمایت از مصدق در مجلس شعار می‌دادند، خود شعبان در این زمینه می‌گوید: وقتی اینها در مجلس تحصن کرده بودند، ما با یک جمعیتی راه افتادیم، رفتیم در مجلس و در آنجا برای جمال امامی و غیره شعار می‌دادیم و می‌گفتیم: «کی مرده، کی مرده، جمال کلّه‌گنده، کی می‌زاد، کی می‌زاد، عبدالقدیر آزاد یا سِد مَمد علی شوشتری.»[۲]

۲) غائله ۱۴ آذر از زبان شعبان بی‌مخ

شعبان در مورد نقش خود در این حادثه می‌گوید: در این موقع، ما دربست در اختیار مصدق بودیم، ولی توده‌ای‌ها خیلی سر به سرمان می‌گذاشتند و در روزنامه‌هایشان یعنی روزنامه **مردم و چلنگر**[۳] مطالبی در مورد من

---

۱. محمدعلی موحد، ج اول، پیشین، صص ۳۹۵-۳۹۴؛ و محمد مصدق، ***خاطرات و تألّمات*** دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، چ چهارم، تهران، انتشارات علمی، بی‌تا، ص ۲۱۷؛ و ***نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق به هنگام نخست‌وزیری***، ج دوم، بی‌جا، انتشارات مصدق، ۱۳۵۰، صص ۱۵۲-۱۵۱.

۲. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، صص ۹۷-۹۶.

۳. منظور شعبان مطلبی است که روزنامه **چلنگر** در ش ۸۷ خود، در تاریخ ۲۳ دی ماه ۱۳۳۰ تحت عنوان «نوبر انتخابات آزاد» نوشته:

خبر دهید به شعبان بی‌نظیر و بدیل — که همقطار تو از شاهرود گشته وکیل

زمام کار چو در دست پیشوا باشد — از این قماش به مجلس روند با تجلیل

کجا رواست که شمس قنات‌آبادی — شود وکیل و تو باشی چنین حقیر و ذلیل

برگرفته از: محمدعلی سفری، **قلم و سیاست**، ج اول، ص ۱۰۱.

مـی‌نوشتند مـن هـر روز ایـن روزنـامه‌ها را مـی‌خوانـدم و حسـابی کـلافه می‌شدم. مثلاً روزنامه **به سوی آینده** نوشته بود: «شعبان بـی‌مخ بـه دانشگـاه رفته و فریاد زده در این ج... خانه را باید بست»، و مـواردی دیگـر از ایـن قبیل. روزنامه **توفیق** هم مرتب برای ما سکـه مـی‌زد: «السـلطان صـاحبقران شعبان‌خان، حاکم تهران!» یک چاقو هم می‌داد بـه دسـتم. خـلاصه در ایـن روز، دق دل خودم را از ایـن روزنـامه‌ها درآوردم. در ایـن روز تـوده‌ای‌هـا سرهنگ نوری شاد[1] را در خیابان فردوسی کشتند. پسرش عـلی پـیش مـن آمد و قضیه را به من گفت. من هم بیست نفر را جمع کرده و جنازه او را در حالی که به ما سنگ‌پرانی می‌شد، از دستشان بیرون آوردم. در هـمان مـوقع یک چـند تـایی بـه مـن گـفتند: آقـای جـعفری خـانه صـلح آنـجاست (خ فردوسی)، بچه‌ها را با خودم بردم و به داخل آنجا ریـختیم، بـه طـوری کـه عده‌ای فرار کردند. داخل آنجا یک مشت لبـاس‌های روسـی و چکـمه‌های روسی بود. خلاصه آنجا را به هم زده، صندلی‌ها را شکستیم. به طوری کـه هـمدستانم مـی‌خوانـدند: «خـانه صـلح آتـیش گـرفت، ج... خـونه آتـیش گرفت!»، خلاصه جمعیت به سرکردگی مـن بـه خـیابان اسـلامبول هـدایت شد. در آنجا به کیوسک‌هایی که پر از نشریات توده‌ای بـود، حـمله کـردیم. پس از آن به چهارراه حسن‌آباد رسیدیم. برادران لنکرانـی در آنـجا سـرکرده توده‌ای‌ها بودند و از همانجا برنامه‌ریزی می‌کردند. اتفاقاً در مـوقع تشکـیل جلسه آنها رسیدیم. آنها با دیـدن مـا فـرار کـرده و مـا هـم آنـجا را بـه هـم ریختیم، البته من خـودم آنـجا فـرمان مـی‌دادم و جـلو نـمی‌رفتم. بـا ایـنکه بچه‌ها خسته بودند، از آنها خواستم به خیابان امیریه کـه روزنـامه **مـردم** در آنجا بود، بیایند و به آنها گفتم آنجا هم چیز میز پیدا مـی‌شود. هـمه چـیز را

۱. سرهنگ نوری شاد رئیس کلانتری جلو مجلس بود.

به هم ریختند و به اصرار من، حتی پاشنه در را هم از جا کندند. من جلو بودم و دو سه هزار نفر پشت سر من. آن عده‌ای که دنبال من بودند، همه‌شان نمی‌دانستند چه خبر است. یک عده‌ای دنبال عقیده‌شان و یک عده از موقعیت سوءاستفاده می‌کردند و می‌آمدند یک فرشی یا چیزی بدزدند.

من با فاطمی اصلاً تماسی نداشتم و او به من نگفته بود که بروید روزنامه‌های مخالف دولت را به هم بزنید. من به خاطر سرهنگ نوری شاد که او را کشتند رفتم و بعد هم دق دلم را از این روزنامه‌ها خالی کردم. البته در این روز پلیس هم بود ولی هیچکدام کاری به کار ما نداشتند. دو سه روز بعد که رادیو را به مجلس وصل کرده بودند، بست نشستگان (امامی ـ شوشتری ـ آزاد) پشت تریبون مجلس داد می‌زدند: فرمانده هنگ حمله قوای دولتی، ژنرال شعبان بی‌مخ، تمام شهر را آتش زد و غیره. در آن روز جمال امامی در مجلس گفته بود که شعبان ماهیانه سیصد تومان از شهربانی حقوق می‌گیرد که البته شعبان این ادعا را رد کرده و می‌گوید من هیچگاه برای این کارها از کسی پول نگرفته‌ام.[1]

شعبان بی‌مخ و دیگر لومپن‌ها در واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱

همانگونه که قبلاً گفته شد، بعد از واقعه ۱۴ آذر تمام کاسه کوزه‌ها بر سر شعبان شکست، به طوری که دولت در پی انتقادهای محافل مختلف، او را توقیف نمود و نهایتاً چند ماهی به زندان انداخت و سپس آزاد کرد. هرچند که شعبان مورد بی‌مهری مقامات دولتی و در واقع آنهایی که او را در شهربانی استخدام کرده بودند، شد و حتی از آنها روی برگرداند و کینه‌شان را به دل گرفت، اما دوباره می‌بینیم که در جریان سی تیر، به

---

۱. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، ۱۳۸۱، صص ۹۵-۸۹.

میدان می‌آید و در تظاهرات آن روز شرکت می‌کند و خود را نشان می‌دهد. او همچنان مورد لطف و عنایت دولت بود و حقوق سیصد تومانی خود را هم از صندوق بودجه محرمانه شهربانی می‌گرفت. به عبارت بهتر وی از آغاز سال ۳۰ تا نهم اسفند ۳۱، محبوب دولت بوده و حتی عده‌ای از دولتیان در زورخانه‌اش در سالن سینما جهان، در جشن گلریزان حضور یافته و عکس‌های آنان در کنار شعبان در روزنامه‌ها چاپ می‌شد.[۱]

پس از اینکه مصدق، در پی اختلاف با شاه، به خاطر خودداری او از دادن وزارت جنگ به شخص نخست‌وزیر[۲]، استعفا داد و شاه بلافاصله قوام را به سمت نخست‌وزیری منصوب نمود، مردم، احزاب و نمایندگان حامی مصدق، کاشانی و غیره، شکل‌گیری یک ضد انقلاب را احساس کردند و به همین جهت خواستار اعتصاب عمومی در ۳۰ تیر شدند. در این روز مردم با آجر، سنگ و دست خالی به مقابله تانک و سرنیزه شتافتند و عده زیادی کشته و مجروح شدند. شاید آنچه خشم مردم را تشدید بخشید، اعلامیه قوام باشد که مردم و آشوبگران را به دستگیری و اعدام تهدید کرد.[۳] به هر حال، اراذل و اوباش نیز در این سه روز آخر تیرماه در بین مردم تولید وحشت نموده و با عربده‌کشی و چاقوکشی سعی می‌کردند، ملت را به زانو درآورند.[۴]

برخی منابع اشاره می‌کنند که در جریان قیام سی تیر شعبان در صف

---

۱. هما سرشار، ***شعبان جعفری***، نشر البرز، صص ۴۶-۴۵.

۲. انتصاب وزیر جنگ سمت غیرقانونی اما مرسوم شاه بود و مصدق می‌خواست این سمت را از شاه گرفته تا بهتر بتواند نظم و امنیت را در کشور، به‌ویژه در موقع انتخابات و غیره برقرار سازد.

۳. محمدعلی همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ص ۲۲۰.

۴. ب. کیا، پیشین، ص ۵۹.

مدافعین نهضت ملی و مردم بوده است[۱]، اما باید توجه داشت که موج عظیم قیام مردمی در جریان سی تیر، آنچنان نیرومند بود که هر مخالفی را به راحتی از سر راه برمی‌داشت، به همین جهت خیلی تعجب‌آور نیست که شعبان را در کنار مردم انقلابی ببینیم. البته این حضور به معنی پیوستن او به حرکت مردمی نیست، بلکه می‌توانسته نوعی نفوذ در صفوف متحد مردم برای رخنه در حرکت‌های بعدی باشد. علاوه بر شعبان، در برخی اسناد تاریخی، نام افراد خائن و بدنام مثل پرویز خسروانی رئیس باشگاه تاج، که در این روز ورزشکاران خود را به نفع مصدق به خیابانها ریخت، نیز به چشم می‌خورد که حضورشان حتماً از سر خیرخواهی نبوده، بلکه غیر از همراهی با مردم کار دیگری از دستشان برنمی‌آمده و قطعاً برای سودجویی و از سر آینده‌نگری وارد میدان شده بودند؛ چرا که او را مدتی بعد یکی از ارکان بسیج دستجات اوباش وابسته به دربار به‌ویژه در حادثه نهم اسفند می‌یابیم.

بهترین مدرک که حضور لومپن‌های حامی دولت را در جریان این حادثه نشان می‌دهد، گفته‌های شعبان بی‌مخ است، او می‌گوید:

در ۲۶ تیرماه که قوام روی کار آمده بود، مردم بیرون ریختند. در همین ایام بود که چند تا مأمور، مرا به شهربانی پیش سرلشکر مهدی قلی علوی مقدم[۲] بردند. او به من گفت: ممکن است تو را داخل این جریانات بکشند. برو خانه بنشین و دخالت نکن! من دیدم که نمی‌توانم بنشینم، چون به مصدق علاقه داشتم. به همین جهت سر بازار رفتم و آنجا شلوغ بازاری درآورده و گفتم: مردم مغازه‌هایتان را ببندید و یک کاری بکنید که مصدق

---

۱. بیژن جزنی، ***تاریخ سی ساله ایران***، چ اول، تهران، انتشارات مازیار، ۱۳۵۷، ص ۳۹.
۲. سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران بود که بعد از واقعه سی تیر به دستور مصدق از کار اخراج شد.

رفت. در این موقع علوی مقدم آمد مرا دستگیر کرد و به شهربانی برد. آنها نمی‌خواستند مرا توقیف کنند، چون که در بین مردم نفوذ داشتم. بعد از آزاد شدن سر لاله‌زار و نادری رفتم و از آنجا با دوستان جمع شدیم و به سمت پایین آمدیم، تا اینکه سربازها رسیدند و ما را لت و پار کردند. پس از آن دوباره رفتیم و از یک جای دیگر سر درآوردیم تا این که بالاخره شب شد. صبح ۲۷ تیر دو مرتبه راه افتادیم و بچه‌ها را جمع کردیم و شلوغ کردیم که در این میان چند تایی در مجلس و در خیابان اکباتان توسط ارتش و شهربانی کشته شدند. بعد از سه روز اطلاع دادند مصدق دوباره آمده. ما هم با جیپ رفتیم در خانه مصدق و در آنجا یک کمی «هورا هورا» کشیدیم و به نفع او شعار دادیم. در سی تیر خیلی کشته شدند. از اهواز هم یک عده کشته با قطار آورده بودند که به ابن‌بابویه منتقلشان کردیم، از شیراز هم اجسادی به تهران آورده شد. بعد از آن من و دوستانم به بیمارستان سینا رفتیم و چند تا مرده‌های داخل بیمارستان را برداشتیم و شهید تقلّبی ساختیم و به مردم گفتیم که قوام دستور کشتن اینها را داده است. نمی‌خواهم بگویم سی تیر را ما به وجود آوردیم، ولی بیشتر تقلّاها را از این ور و آن ور خیابان‌ها جمع می‌کردیم! بابت این کارهای ما در سی تیر، مصدق از ما نخواست که نزد او برویم و از ما تشکر کند، من هم اصلاً دنبال این چیزها نبودم! خلاصه اینکه چون من با مصدق بودم، اطرافیان او از جمله فاطمی نیز هوای من را داشتند، حتی پول جمع می‌کردند تا بتوانم باشگاهی بسازم. در آن زمان با مصدق همکاری داشتم، اصلاً با خانواده پهلوی رابطه‌ای نداشتم، اما طرفدار شاه بودم، چرا که آن زمان مصدق با شاه که بد نبود. اما نه به آن صورت که طرفدار جدی شاه باشیم. حامی مصدق بودیم تا روزی که او خواست شاه را از

مملکت بیرون کند (۹ اسفند ۳۱).[۱]

کارشکنی مخالفان دولت پس از قیام سی‌تیر و ایجاد تفرقه بین دولتیان از طریق تقویت لومپن‌ها:

کمتر از دو ماه از قیام سی تیر نگذشته بود که تحریکات شاه، دربار و بیگانگان (انگلیس و آمریکا)، به صورت مجهز کردن چماقداران و دسته‌های ساطور به دست سومکا، پان ایرانیست، زحمتکشان و چاقوکشان و لومپن‌های معروف دیگر آشکار شد. این گروههای جنایتکار علناً در خیابانها به شرارت، آزار و اذیت مردم، حمله به سازمانهای وابسته به حزب توده، مراکز فروش روزنامه‌ها و نشریات دسته‌چپی، شعارنویسی‌های شاهپرستانه روی دیوار و غیره می‌پرداختند و نیروهای انتظامی نیز از آنها حمایت می‌کردند. هرچند که دولت، سرکرده اوباش سومکا و عضو کتابخانه سلطنتی یعنی منشی‌زاده را بازداشت کرد، اما پس از چندی با توجه به سیاست مماشات مصدق او را آزاد کرد و با سکوت و چشم‌پوشی در برابر جنایات و اعمال غیرقانونی و غیرانسانی این دسته‌ها، چاقوکشان و رجاله‌های مزدور دربار را گستاخ‌تر کرده تا جایی که آنها در جریان نهم اسفند در صدد ترور مصدق برآمدند.[۲]

از دیگر اقدامات مخالفان دولت و ملت این بود که پس از بروز اختلاف میان مصدق و کاشانی، این اختلافات را پررنگتر کنند. از جمله حملات حزب توده، شاپور بختیار و دیگر مدعیان تجدّد و ترقی به روحانیت بود که آنها را عامل عقب‌ماندگی معرفی می‌کردند. آنان کار را به جایی رسانده که گروهی از چاقوکشان حرفه‌ای را شبانگاه به خانه کاشانی

---

۱. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، صص ۱۱۲-۱۰۷.
۲. پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۶۲۲.

فرستادند تا آنجا را سنگباران کنند. آن چاقوکشان در آن شب حدادزاده، بازرگان متدین حامی کاشانی را که در راه ملی شدن صنعت نفت به سهم خود تلاش کرده بود، در برابر خانه آیت‌الله با ضربات متعدد چاقو، بی‌رحمانه به قتل رساندند.[۱]

محمدرضا شاه نیز پس از قیام سی‌تیر، مصدق را بزرگترین دشمن خود می‌دانست، چرا که او را وادار به گذشت‌هایی کرده بود که برایش جانکاه بود.[۲] به همین جهت با پشتیبانی استعمارگران انگلیسی و آمریکایی چند سیاست را در این راستا در پیش گرفت که یک نمونه مهم آن این بود که پایگاه ظاهراً مردمی برای خود فراهم کند و دارودسته‌هایی پدید آورد تا اگر مردم فریاد زدند یا مرگ یا مصدق، آنها نیز فریاد زنند یا مرگ یا شاه! اینکه این دارودسته‌ها از چه نوع و چند نفر باشند و برای چه دور او گرد آمده باشند، برایش اهمیت نداشت. اینها باید خوراک تبلیغاتی برای رادیوهای بیگانه فراهم می‌کردند تا هنگام لزوم به جهانیان تلقین کنند که مردم ایران یا دست‌کم نیمی از آنها، طرفدار شاه هستند. افراد این دسته‌ها عموماً از افسران بازنشسته، نوچه‌های طیب و شعبان، پلیس‌های مخفی شهربانی، کارمندان فاسد ادارات اخراج شده و خلاصه لومپن‌ها به تمام معنی تشکیل می‌شدند. اینها با پول شاه، اشرف، درباریان و عمال انگلیس و آمریکایی تغذیه می‌شدند و مرکز ارتباط آنها نیز کانون افسران

---

۱. ***روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن نفت***، به کوشش گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران در اروپا، قم، انتشارات دارالفکر، بی تا، صص ۳۲-۳۱؛ و علی دوانی، ***نهضت روحانیون ایران***، ۱۰ ج، بی جا، بنیاد فرهنگی امام رضا، بی تا، ج دوم، ص ۲۸۱-۲۸۰.

۲. برای نمونه تبعید اشرف و مادرش از کشور، بستن دفاتر مخصوص شاهپورها و شاهدخت‌ها؛ واگذاری تعیین وزیر جنگ، رئیس ستاد و دیگر مقامات انتظامی به مصدق، برداشتن امام جمعه از ریاست مجلس و غیره.

بازنشسته تحت رهبری زاهدی و همچنین ستاد مخصوص شاهپور علیرضا بود. این باندها در تمام توطئه‌هایی که از مرداد ۳۱ تا ۳۲ برای سرنگونی مصدق انجام گرفت، فعال بودند مانند کودتایی که زاهدی، حجازی و رشیدیان‌ها در مهر ۳۱ می‌خواستند انجام دهند، حوادث ۹ اسفند ۱۳۳۱، دزدیدن افشار طوس رئیس شهربانی مصدق و بالاخره کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد. هدف این توطئه‌ها ایجاد آشوب، ناامنی، نارضایتی از دولت، مأیوس کردن مردم و نیروهای فعال نهضت ملی و خلاصه سست کردن پایه‌های حکومت مصدق بود تا در موقع لزوم ضربه قطعی را وارد سازند.[1]

از طرف دیگر بعد از واقعه سی تیر لومپن‌هایی که حامی دولت شمرده می‌شدند، نظیر شعبان، طیب و غیره در صف مخالفین دولت قرار گرفتند.[2] باید توجه داشت که طرفداری شعبان و لومپن‌هایی نظیر او از دکتر مصدق به خاطر اعتقادات سیاسی نبود. آنها امیدوار بودند که طرفداری از دولت، برایشان منافعی داشته باشد.[3] شعبان به خاطر نشانی که در سال ۲۳ از شاه دریافت کرده بود او را دوست داشت و طرفدارش شده بود نظر به اینکه در اوایل ملی شدن صنعت نفت که شاه به خاطر اظهارات جسته و گریخته و مبهم خود در حمایت از دولت مصدق محبوبیت یافته بود و همه تصور می‌کردند رزم‌آرا قصد داشت او را ترور کند و شاه حیات و ادامه سلطنت خود را مدیون جبهه ملی و کاشانی است، شعبان به صف حامیان دولت پیوست.[4] اما مصدق کسی نبود که به

---

۱. انور خامه‌ای، ***از انشعاب تا کودتا***، ج سوم، چ اول، بی جا، انتشارات هفته، ۱۳۶۳، صص ۴۱۱-۴۱۰؛ و نورالدین کیانوری، ***گفتگو با تاریخ***، ص ۲۱۲.

۲. بیژن جزنی، پیشین، ص ۶۵.

۳. علی بهزادی، پیشین، ص ۱۸۵.

۴. خسرو معتضد، پیشین، ص ۶۰۲.

امثال شعبان باج دهد. از این رو شعبان بعد از مدتی کوتاه با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای به صورت یکی از مخالفین پروپاقرص او درآمد. از سوی دیگر مخالفان مصدق که همواره طرفداری شعبان از دولت را بهانه‌ای برای حمله به دولت قرار می‌دادند، وقتی او را مخالف دکتر مصدق دیدند، مقدمش را گرامی داشتند و آنچه را مصدق از او دریغ داشته بود به پایش ریختند. از آن پس شعبان به جای قاب عکس مصدق، قاب عکس شاه را در آغوش می‌گرفت و با فریاد جاوید شاه طرفداران دولت را مورد حمله قرار می‌داد.[1] نویسنده دیگری در این مورد معتقد است: شعبان که فرصت‌طلب و موقعیت‌طلب بود، شروع به طرفداری از جبهه ملی کرد. او تصور می‌کرد با دم زدن از حمایت جبهه ملی، می‌تواند به کلاشی و کلاهبرداری از مردم بپردازد، به همین دلیل در کوی و برزن به طرفداری از مصدق شعار می‌داد. پس از ماجرای ۳۰ تیر، شعبان تا حدودی از تظاهرات علنی به طرفداری از مصدق و جبهه ملی دست برداشت و به طرف شاه کشیده شد. البته جرأت نمی‌کرد علناً دست به طرفداری از شاه بزند، چون طرفداران جبهه ملی زیاد بودند، اما از ۹ اسفند ۳۱ به بعد که جبهه ملی از نظر همبستگی رهبران ضعیف شد، گرایش بیشتری به شاه پیدا کرد و کم‌کم شاه‌دوست شد.[2]

---

۱. علی بهزادی، پیشین، صص ۱۸۶-۱۸۵.

۲. اسکندر دلدم، ***حاجی واشنگتن***، با مقدمه محمدعلی جمالزاده، تهران، مؤسسه نشر گلفام، ۱۳۷۰، ص ۲۹۸.

توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱

۱) زمینه‌های شکل‌گیری توطئه

در نهم اسفند ۱۳۳۱ ش. / ۲۸ فوریه ۱۹۵۳ م.، توطئه‌ای به وسیله شاه، گروهی از سیاستمداران محافظه‌کار و پیشوایان مذهبی، علیه مصدق ترتیب داده شد. چند روز پیش از این، شاه به مصدق گفته بود که می‌خواهد برای زیارت عتبات عالیات و سپس معالجه و استراحت در اروپا، برای دو ماه به خارج سفر کند. طی مذاکراتی که چهار ساعت به طول انجامید بالاخره توافق شد که شاه به خارج رود تا مصدق بهتر بتواند تغییرات مورد نظرش را انجام دهد. اما به رغم توافق قبلی، شاه این خبر را به چند تن از اشخاص بانفوذ، مانند آیت‌الله سید محمد بهبهانی[1]، مجتهد قدرتمند تهران رسانیده بود.

---

۱. آیت‌الله سید محمد بهبهانی فرزند سید عبدالله (یکی از رهبران بزرگ روحانی مشروطه ایران) بود. او در سال ۱۲۵۰ ش. در تهران متولد شد. در نوجوانی و جوانی علوم مختلف دینی و غیردینی را فراگرفت. در جریان تحریم تنباکو و فتوای میرزای شیرازی تلاش زیاد نمود و در مبارزات مشروطه نیز همراه پدر بود. پس از پایان دوره استبداد صغیر و خلع محمدعلی شاه از سلطنت یک کمیسیون عالی از مشروطه‌خواهان که برای سقوط محمدعلی شاه و اعاده مشروطیت تلاش کرده بودند، انتخاب شدند و اداره امور کشور تحت نظارت آنها قرار گرفت که در رأس این عده سه نفر از روحانیون بانفوذ از جمله سید محمد بهبهانی قرار داشتند. وی در دوره دوم، نماینده مجلس شد و جزء پنج نفر از علمای طراز اول مجلس قرار گرفت. پس از ترور پدرش ریاست حوزه علمیه تهران را سالیان دراز عهده‌دار بود. وی در جریان مراسم افتتاح مجلس مؤسسان و مراسم تاج‌گذاری رضاشاه در صف مقدم روحانیون قرار داشته و روابط او با شاه تا پایان سلطنتش بسیار خوب بوده به گونه‌ای که موجبات نزدیکی برخی از روحانیون دیگر را با وی نیز فراهم می‌کرده است. پس از سقوط رضاشاه وی همچنان روابط خود را با دربار و پسر او حفظ کرد. در نهم اسفند ۱۳۳۱ ش. به اتفاق عده‌ای در دربار حضور یافت که محمدرضا شاه را از مسافرت

←

از چند روز قبل تشنّج در مجلس شورا و تحریکات دربار علیه دولت، قضیه نفت را تحت‌الشعاع قرار داده بود. سناتورهای مجلس سنای سابق که دکتر مصدق آن را تعطیل کرده بود و افسران بازنشسته فعالیت‌های مشکوکی می‌کردند. در شهر هم شایع کرده بودند که شاه استعفا داده است. شاه از یک طرف مظلوم‌نمایی می‌کرد که مصدق می‌خواهد او را از کشور اخراج کند و از طرف دیگر می‌گفت که می‌خواهد برای استراحت و معالجه به خارج رود و دست مصدق را در مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس باز گذارد.[1] لبّ کلام اینکه مخالفان دکتر مصدق برنامه‌ریزی کرده بودند که با بهانه جلوگیری از سفر شاه به خارج، تظاهراتی به راه انداخته و بعد با ایجاد اغتشاش و هرج و مرج، مصدق را بکشند. به این ترتیب، حکومت جبهه ملی ساقط می‌شد، دولتی که از شاه حرف‌شنوی داشت روی کار می‌آمد و قضیه نفت هم به خوبی حل می‌شد.[2]

← منصرف کند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش نیز، در روز دوم شهریور مجدداً در دربار حضور یافته و ضمن ملاقات با شاه جلوس مجدد او را به سریر سلطنت تبریک گفت. شاه نیز وعده داد که در دوره هیجدهم مجلس و دوره‌های بعد یک کرسی متعلق به خانواده او باشد و همینطور نیز شد به طوریکه سید جعفر بهبهانی، فرزندش به وکالت ادوار هیجدهم، نوزدهم و بیستم مجلس انتخاب شد. در جریان اصلاحات ارضی، سید محمد بهبهانی صریحاً به دولت علم نوشت که در مورد املاک موقوفه از هر نوع اقدام در تقسیم و فعالیت در امور آن خودداری کند. پس از تحریم رفراندوم توسط امام خمینی (ره) او نیز فعال شد، به گونه‌ای که برای مردمی که در مقابل منزلش در این مورد تجمع کرده بودند، مدتی سخنرانی نمود. به این ترتیب بود که مورد نفرت رژیم و شخص شاه قرار گرفت. وی نهایتاً در بیستم آبان ۱۳۴۲ ش. در سن ۹۲ سالگی درگذشت.

برگرفته از: باقر عاقلی، ***شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران***، ۴ ج، چ اول، تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰، ج اول، صص ۳۳۸-۳۳۴.

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، صص ۲۲۲-۲۲۱؛ و سیدعباس فاطمی، پیشین، ص ۴۸-۴۷.

۲. کورش زعیم، ***جبهه ملی ایران از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد***، با همکاری علی

اکثر منابع از شرکت بعضی از روحانیون در این حادثه خبر می‌دهند[۱]، اما باید توجه داشت که به احتمال زیاد، علت حمایت آنها از شاه، آزادی بیش از حد حزب توده و ترس از روی کار آمدن رژیم کمونیستی و سکولار در ایران و عدم توجه مصدق به اخطارهای آنها می‌تواند باشد.[۲]

۲) شرح ماجرا و نقش لومپن‌ها

در روز نهم اسفند هنگامی که دکتر مصدق برای بدرقه و تودیع شاه به کاخ رفت، طبق نقشه قبلی عده‌ای از اراذل و اوباش که چهل پنجاه نفر از آنان کفن پوشیده بودند، از میدان بارفروشان، سیّد بزاز و شوش به راه افتادند و در وهله اول با همکاری قسمتی از نیروهای انتظامی به بازار ریختند تا مردم را مجبور به بستن مغازه‌ها کنند.[۳]

آنها که چوب‌های کوتاه در دست داشتند، در بازار به راه افتاده و فریاد

← اردلان، چ اول، تهران، انتشارات ایران مهر، ۱۳۷۸، ص ۲۶۴؛ و سیدعباس فاطمی، پیشین، ص ۴۸.

۱. سپهر ذبیح، ***ایران در دوره دکتر مصدق***، ترجمه محد رفیعی مهرآبادی، چ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات عطایی، ۱۳۷۰، صص ۱۴۶-۱۴۵؛ و جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن اخیر ایران***، ج دوم، صص ۵۲۱-۵۲۰؛ و ناصر نجمی، ***با مصدق دکتر فاطمی***، ص ۹۱؛ و مارک. ج. گازیوروسکی، ***کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲***، ترجمه غلامرضا نجاتی، چ دوم، بی جا، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸، ص ۳۰.

۲. عمادالدین باقی، ***بررسی انقلاب ایران***، ۲ ج، چ اول، تهران، نشر تفکر، ۱۳۷۰، ج اول، ص ۱۵۰؛ و خسرو معتضد، ***شادکامان کاخ مرمر***، ص ۸۵۶.

۳. پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۶۳۶؛ و ناصر نجمی، ***از سید ضیاء تا بازرگان***، ج اول، ص ۱۲۱۷؛ و جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ج دوم، صص ۵۲۰-۵۱۹؛ و سجاد راعی، ***عملیات آژاکس: بررسی اسناد CIA درباره کودتای ۲۸ مرداد***، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۹۱.

می‌زدند: «ببندید، ببندید، شاه استعفا داده است!».[۱] از جمله این اشخاص شعبان بی‌مخ فرصت‌طلب بود.[۲] علاوه بر این آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله نوری شخصاً به دیدن شاه رفتند تا او را از رفتن منع کنند. آیت‌الله کاشانی هم طی اعلامیه‌ای از مردم چنین درخواستی کرد.[۳] در این مورد گزارش فرمانداری نظامی می‌گوید: در حدود ساعت ۱۰/۵ صبح، از کلانتری‌های ۸ و ۱۶، تلفنی گزارش شد که عده‌ای از اوباش و اشخاص ماجراجو و آشوب‌طلب، اهالی و کسبه بازار را مجبور کرده‌اند که تعطیل کنند و همچنین مردم را به رفتن به دربار تشویق می‌کنند.[۴] در داخل شهر نیز لومپن‌ها با فریادهای گوش‌خراش و با بلندگوهای متعدد و شعار زنده باد شاه، مرده باد مصدق، در خیابانهای اسلامبول، لاله‌زار، نادری و شاه، با چوب و چماق، کسبه را تهدید به بستن و حضور در جلوی کاخ می‌نمودند.[۵] علاوه بر این آژدان قزی[۶] و ملکه اعتضادی[۷]، از فواحش معروف و با نفوذ تهران، چاقوکشان حزب سومکا[۸]، و اراذل و اوباش حزب سلطنت‌خواه آریا[۹] نیز در این تظاهرات شرکت داشتند.

آنها سپس به طرف کاخ سلطنتی رهسپار شدند. در این موقع که مصدق در حال اجرای تشریفات تودیع بود، لومپن‌ها به سرکردگی شعبان بی‌مخ، به همراهی یک واحد کوچک ارتش، بیرون در اصلی کاخ جمع

---

۱. جمشیدی لاریجانی، **دوقلوی میرپنج**، چ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۶، ص ۱۸۳.
۲. محمدعلی موحد، ج اول، پیشین، ص ۶۸۵.
۳. کورش زعیم، پیشین، ص ۲۶۴؛ جعفر مهدی‌نیا، ج دوم، پیشین، ص ۵۲۰-۵۱۹ و ناصر نجمی، ***با مصدق و دکتر فاطمی***، ص ۹۱ و سپهر ذبیح، پیشین، صص ۱۴۶-۱۴۵.
۴. پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۶۳۶.
۵. محمدعلی سفری، ***قلم و سیاست***، ج اول، صص ۷۳۲-۷۳۱.
۶. جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ج دوم، ص ۵۲۰.
۷. فریده خلعت‌بری، پیشین، ص ۱۷۹.
۸. مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، ص ۳۰.
۹. فخرالدین عظیمی، پیشین، ص ۴۳۱.

شده و با شعارهایی بر ضد مصدق و به نفع شاه، منتظر شکار طعمه بودند.[۱] ریچارد کاتم معتقد است که میزان خودجوش بودن این جمعیت را هر ناظر با تجربه در تهران می‌دانست. کاملاً واضح بود که این جمعیت که به سرکردگی شعبان بی‌مخ بود، به وسیله دارودسته مخالفان مذهبی مصدق خریداری شده است. مصدق که از ماجراهای پشت پرده خبر داشت، صراحتاً اعلام کرد که کاشانی با دستیاری دربار و احتمالاً انگلیسی‌ها، این جمعیت را سازمان داده است![۲] طبق گزارش‌های رسمی که بعدها انتشار یافت، معلوم شد، جمعیتی که جلو کاخ مرمر گرد آمده بودند، همه از چاقوکشان و اوباش معروف بودند و افسران همراهشان از بازنشسته‌شدگان توسط دکتر مصدق بودند که برخلاف مقررات لباس نظامی به تن کرده بودند.[۳]

مصدق که توطئه را فهمیده بود، با راهنمایی یکی از کارکنان کاخ، از در شمالی خارج شد. همینکه توطئه‌گران فهمیدند مرغ از قفس پریده، حمیدرضا پهلوی از مأمورین انتظامی خواست که مانع حرکت مردم نشوند و مردم آزاد باشند هر کجا که خواستند بروند.[۴] به همین جهت اوباش به سوی خانه مصدق هجوم بردند.

در این هنگام، دانشجویان که خبردار شده بودند راهی خانه مصدق

---

۱. خلیل ملکی، پیشین، ص ۱۰۰؛ و ناصر نجمی، ***از سید ضیاء تا بازرگان***، ج اول، ص ۱۲۱۹؛ و پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۶۳۶؛ و نصرالله شیفته، ***زندگی‌نامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق***، چ اول، تهران، نشر کومش، ۱۳۷۰، ص ۱۳۴؛ و محمدعلی موحدی، پیشین، ص ۶۸۵.

۲. ریچارد کاتم، پیشین، ص ۳۹۹.

۳. کورش زعیم، پیشین، ص ۲۶۵؛ و محمدعلی سفری، ***قلم و سیاست***، ج اول، ص ۷۴۴.

۴. پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۶۳۶؛ و نصرالله شیفته، پیشین، ص ۱۳۴.

شده و زمانی به آنجا می‌رسند که جمعیت جلو کاخ به طرف منزل مصدق در حال حرکت بودند. در آنجا بین آنها و اوباش زدوخوردهایی صورت می‌گیرد.

جلال آل احمد و نیروی سوم[1] نیز که از ماجرا باخبر شده بودند، در همین موقع رسیدند. وی بر چهارپایه‌ای ایستاد و با دادن شعارهای ملی، رفقای حزبی خود را تحریک به مقابله با اوباش و نظامیان حامی آنان کرد. چند تن از گردن‌کلفت‌های حزب زحمتکشان بقایی که آنها را خوب می‌شناختند با مشت و چاقو به جلال آل احمد حمله‌ور شده و او را سخت مجروح ساختند، و درگیری آغاز شد.[2] همزمان با آن، اراذل و اوباش بدون هیچ مانعی خود را به منزل مصدق رسانیده و به کمک یک جیپ ارتشی، درصدد شکستن در آهنی خانه برآمدند تا شعبان بی‌مخ با قتل دکتر مصدق وظیفه میهن‌پرستانه خود را انجام دهد! یکی از سرهنگان شاه‌دوست نیز از در خانه مصدق بالا رفت و در صدد ورود به آنجا بود، که با تیراندازی محافظین خانه از یورش منصرف شد.[3]

در این هنگام محافظین خانه مصدق با تیراندازی به سوی مهاجمان، حامیان مصدق را که بیرون خانه مشغول زد و خورد با اراذل و اوباش

---

۱. نیروی سوم: انشعابی بود از حزب زحمتکشان، که در اواخر مهرماه ۱۳۳۱ ش. در پی حمله بزن بهادرهای دکتر بقایی به دفتر حزب زحمتکشان و اخراج عده‌ای از اعضا به رهبری خلیل ملکی شکل گرفت.

۲. خلیل ملکی، پیشین، ص ۱۰۱؛ و مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، ص ۳۰؛ و ناصر نجمی، از ***سیدضیاء تا بازرگان***، ج دوم، ص ۱۲۳۸؛ و مسعود حجازی، پیشین، ص ۶۰.

۳. پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۶۳۶؛ و جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن اخیر***، ج دوم، ص ۵۲۰؛ و سپهر ذبیح، پیشین، ص ۱۴۶؛ و محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳۵۲؛ و علی بهزادی، پیشین، ص ۶۵۱؛ و خسرو معتضد، پیشین، ص ۵۸۳.

بودند، حمایت کردند به طوری که آنها در محاصره قرار گرفتند و توطئه شکست خورد.[۱] گفته شد طنابی که در آن روز مخالفان قصد داشتند با آن مصدق را به دار آویزند، به دست آمده است.[۲]

پس از ناکامی در حمله به خانه مصدق، اوباش به خیابانهای شهر روی آورده و با چوب و چماق به مغازه‌های سر راه حمله می‌کنند، اکثر مغازه‌های خیابان یوسف‌آباد، اسلامبول، لاله‌زار و شاه‌آباد بسته بود و صاحبان آنها مقابل مغازه‌های خود، ناظر اوضاع بودند. نیروهای انتظامی، آوارگان، ولگردها، افسران بازنشسته و اعضای باشگاه تاج تظاهرات می‌کردند و از در و دیوار مجلس بالا می‌رفتند.[۳] یادداشت‌های دکتر حسیبی، حکایت از آن دارد که روز بعد نیز تظاهرات دسته‌های مخالف، به‌ویژه اراذل و اوباش و فواحش، ادامه داشته است.[۴]

دکتر مصدق در خاطرات خود از این روز می‌گوید: مقصود از این توطئه این بود که به این بهانه که من می‌خواستم شاه را از کشور خارج کنم، عده‌ای رجاله و چاقوکش در کاخ جمع شده و موقع خروج من از کاخ مرا بکشند. چنانچه این کار صورت می‌گرفت، علمایی که در این روز به کاخ آمده بودند، به جنازه من نماز میت می‌خواندند و چون وزیر دفاع ملی بودم، به امر شاه آن را روی توپ قرار می‌دادند و با احترام کامل به خاک می‌سپردند و عده‌ای از غوغاگران مقابل کاخ را هم که مرتکب این جنایات شده بودند، شدیداً مجازات می‌کردند تا هیچ‌کس فکر نکند که این توطئه در اجرای یک نقشه سیاست خارجی صورت گرفته و آن وقت بود که من

---

۱. خلیل ملکی، پیشین، ص ۱۰۱. ۲. علی بهزادی، پیشین، ص ۱۸۸.

۳. ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، ج دوم، ص ۱۲۲۴؛ و ف. م. جوانشیر، پیشین، صص ۲۵۱-۲۵۰؛ و نورالدین کیانوری، ***خاطرات***، ص ۲۵۷.

۴. محمدعلی موحد، ج اول، پیشین، ص ۶۹۲.

به تمام معنا یک مرد ملی می‌شدم که نه شیعه و نه سنی با من مخالف بودند. چون در خانه من آهنی بود و عده‌ای نظامی هم از خودم و خانه‌ام محافظت می‌کردند، یکی از مهاجمین که می‌خواست از درخت چنار داخل خیابان بالا رود و از آنجا به خانه پسرم که به خانه من ارتباط داشت، بیاید و جمعیت را هدایت کند، پس از بالا رفتن از درخت، چاقویی را که در دست گرفته بود، به کلفت پسرم که در ایوان طبقه دوم بود، نشان می‌دهد و می‌گوید که با این چاقو کار تو و مصدق را یکسره خواهم کرد. اما وقتی خواست خود را از درخت به ایوان پرتاب کند، موفق نشد و به خیابان افتاد. به پیشنهاد احمد، پسرم، برای حفظ جانم، با نردبان از دیوار باغ مجاور که متعلق به خودم بود و در اجاره اصل چهار بود، وارد شده و از آنجا به اتفاق دکتر فاطمی و پسرم به ستاد ارتش رفتیم. از این کار تجربه‌ای برای مهاجمین در روز ۲۸ مرداد به دست آمد و آن اینکه در این روز عده‌ای رجاله در مقابل مدخل بنای اصل چهار گماردند تا هنگام خروج من از آنجا مرا به قتل برسانند. البته من از آنجا خارج نشدم و افراد دیگری که خارج شدند مضروب و مصدوم شدند.[1]

دکتر مصدق، در بیانیه ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ در یک پیام رادیویی خطاب به ملت ایران، در کنار تشریح سایر توطئه‌ها علیه خودش، در مورد توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ و اقدامات چاقوکشان و اوباش در این روز مطالبی را بیان می‌دارد.[2]

بازداشت شدگان این غائله عبارت بودند از: شعبان بی‌مخ، محمود مسگر، حسین رمضان یخی، طیب حاج رضایی، احمد عشقی از گروه

---

۱. محمد مصدق، *خاطرات و تألمات*، ص ۱۸۵ و ۲۶۶.

۲. *نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق*، ج دوم، ص ۱۴۹؛ و *خاطرات و تألمات* مصدق، صص ۲۱۶-۲۱۵.

چاقوکشان و سپهبد شاه‌بختی، سرتیپ شعری، سرتیپ گیلانشاه، سرتیپ اصلانی، سرلشگر معینی، سرگرد پولاد، سرگرد مستجیب، سرتیپ نقدی از امرای بازنشسته، و جمال امامی، غلامحسین فروهر، عمیدی نوری و ابوالحسن صیرفی از شخصیت‌های سیاسی؛ سپهبد امیراحمدی و گرزن نیز در منزل یکی از وکلای درباری مخفی شدند.[1]

۳) نقش هندرسن سفیر آمریکا در این روز

از زبان دکتر مصدق می‌شنویم: ساعت ۸ صبح روز نهم اسفند، حسین علاء وزیر دربار به خانه من آمد و در مورد حرکت شاه که سرّی بود با من مذاکره نمود، و قرار شد که ساعت ۱/۵ بعدازظهر، من برای صرف نهار به کاخ رفته و ساعت ۲/۵ هم وزیران آمده و در مورد حرکت شاه، تشریفات لازم به عمل آید. در ساعت ۱۰ همان روز، شاه شخصاً به من تلفن کرد و از من خواست که به جای ساعت ۱/۵، ظهر بیایم. از اینکه موضوع مهم نبود و شاه، شخصاً مرا خواستند، بسیار تعجب کردم. ولی بعد از ختم غائله دریافتم که موضوع بسیار مهم بوده و به همین جهت خواستند شخصاً فرمایشات را بفرمایند تا موجب هیچ‌گونه سوءتفاهم نشود. اهمیت موضوع این بود که اگر ساعت ۱/۵ بعدازظهر می‌رفتم، به علت ازدحام جمعیت در مقابل در کاخ، از خانه خارج نمی‌شدم، مگر اینکه آنها را متفرق کنند. هنگامی که رفتم، ملکه ثریا هم بود. پیش‌خدمت در آن هنگام پاکتی به من داد که توسط تلفن‌چی خانه‌ام روی آن نوشته شده بود: «برای یک کار فوری سفیر آمریکا می‌خواهد با شما ملاقات کند». من هم به شاه گفتم، عجله‌ای نکنید شاید ملاقات من با سفیر موجب این شود که

---

۱. ممدعلی سفری، **قلم و سیاست**، ج اول، ص ۷۵۸؛ و کورش زعم، پیشین، ص ۲۶۷.

عزیمت شما لغو شود. برای ملاقات با سفیر حرکت کردم و هنوز به در کاخ نرسیده بودم که صدای فریاد جمعیت را در خیابان شنیدم و دریافتم که نباید از آن در خارج شوم. پس از مراجعت به خانه، هندرسن هیچ مطلبی نداشت که ملاقات فوری با من را ایجاب کرده باشد، چند کلامی گفت و رفت.[۱]

گفته‌های دکتر مصدق به خوبی روشن می‌کند که آمریکایی‌ها نیز مانند مخالفان داخلی، دست نوکر خود را فشرده و او را در انجام این توطئه کمک کرده‌اند. به این صورت که سفیر آمریکا در صدد بود با تقاضای ملاقات فوری با مصدق، وی را از کاخ بیرون کشد تا اراذل و اوباشی که جلو کاخ گرد آمده بودند، کار او را یکسره کنند.

شاپور والی‌پور، عضو سابق حزب توده در مصاحبه‌ای از کوتاه آمدن مصدق نسبت به عاملین واقعه نهم اسفند، انتقاد کرده و می‌گوید: مصدق مسؤول امنیت مملکت بود، همچنین مسؤول جلوگیری از رجاله‌بازی بود و می‌بایست قدمی برای جلوگیری از این گونه اقدامات برمی‌داشت.[۲]

توطئه نهم اسفند از زبان شعبان بی‌مخ

شعبان می‌گوید: صبح روز نهم اسفند، من به همراه دوستانم حاجی محرّر، امیر موبور، احمد عشقی، حاجی حسین عالم و تعدادی دیگر، ابتدا به خانه کاشانی رفتیم. او به ما گفت: شاه دارد از مملکت بیرون می‌رود و اگر او برود، زندگی ما هم رفته! بروید و نگذارید. سر بازار آمدم و همین پیام را به مردم گفتم. آنها ابتدا توجهی به حرفهایم نکردند، اما

---

۱. *خاطرات و تألمات مصدق*، ص ۱۸۶-۱۸۵.

۲. مرتضی رسولی، گفتگو با شاپور والی‌پور عضو سابق حزب توده، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، ش سوم، ۱۳۷۶، ص ۲۱۳.

وقتی من عصبانی شدم و با دوستانم شروع به زدوخورد و کارهایی دیگر از این قبیل کردیم، بازار را تعطیل کردند. بعد از آن به طرف ناصرخسرو آمدیم. در آنجا برای آنکه مردم را تحریک کرده و دنبال خود کنیم یک نعش دروغی درست کردیم، آن را خون‌آلود نموده و روی دست بلند کرده و شایع کردیم که ایهاالناس! زدند و کشتند و غیره. از همان ساعت دیگر ما با مصدق مخالف شدیم. بعد از آن به طرف کاخ مرمر رفتیم. جمعیتی درحدود چهارپنج هزار نفر در آنجا بودند.

سپس با افرادم به خانه مصدق رفتیم. به افشار طوس که در طبقه اول ایستاده بود گفتم: آمده‌ایم مصدق را ببریم که نگذارد شاه به خارج برود. او گفت: برو خفه‌شو، و سر این موضوع چند دقیقه‌ای با هم دعوای لفظی کردیم.

پس از آن می‌خواستیم که میله‌های آهنی بالای خانه را بکنیم، که نشد. به همین جهت سوار جیپی که در آنجا بود شدیم و چند دفعه به در آهنی خانه زدیم و نهایتاً در باز شد. اما در این هنگام سربازهای داخل خانه شروع به تیراندازی کردند و جمعیت فرار کرد. هنگام فرار یک تیر به خواهرزاده‌ام، حسین میرزاآقایی خورد و در جا کشته شد. سربازها به طرف من تیراندازی نمی‌کردند. به همین جهت سروان داورپناه، فرمانده سربازان داخل خانه، تصمیم گرفت که خود، شخصاً به طرف من تیراندازی کند. اما من به طرف او هجوم بردم و این کار باعث شد یک تیر به شکم من اصابت کند. پس از آن مرا که مجروح شده بودم، به بیمارستان شهربانی منتقل و سپس راهی زندان قصر کردند و تا ظهر ۲۸ مرداد در آنجا بودم.[۱]

---

۱. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، صص ۱۳۴-۱۲۳.

توطئه نهم اسفند از زبان طیب حاج رضایی

در روز نهم اسفند من به اتفاق یکی از دوستانم به منزل سرلشکر گرزن رفتم، تا دوست و همکارم عباس را که فرمانداری نظامی به اتهام شرارت دستگیر کرده بود، آزاد سازم. در آنجا بود که گرزن اظهار کرد: بعدازظهر، شاه قصد دارد از ایران خارج شود، بازار تعطیل شده و تمام بازاریان در خانه شاه ازدحام کرده‌اند که از خروج ایشان جلوگیری کنند. شما هم رفته عده‌ای را برداشته و از رفتن شاه جلوگیری کنید.

در این هنگام بیست ـ سی نفر از بچه‌ها را سوار اتوبوس کرده و به مقابل کاخ شاه رفتیم. ساعت ۳ بعدازظهر بود. در آنجا جمعیت زیادی را مشاهده کردیم که شعار «زنده باد شاه» می‌دادند. پس از آنکه شاه و آیت‌الله بهبهانی شخصاً برای مردم سخنرانی کردند، من از مقابل کاخ به باغ فردوس و سپس به خانه مراجعت کردم. ساعت ۲/۵ نیمه‌شب بود که دستگیر شدم.

پس از بازجویی‌های متعدد از طیّب و دوستانش در دادگاه، وی تبرئه شد، اما حسین رمضان یخی به ۱۸ ماه زندان، تقی رمضان یخی به ۳ ماه زندان و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شدند.[۱]

اوباش‌گری شعبان در جریان محاکمه در دادگاه نظامی

محاکمه شعبان در دادگاه نظامی، قبل از ۲۸ مرداد یکی از صحنه‌های کمدی محاکمات نظامی کشور به حساب می‌آید. روزنامه‌ها، به‌ویژه روزنامه‌های مخالف دولت با استفاده از آزادی مطبوعات جریان محاکمه

---

۱. *آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک*، صص ۳۸-۱۸.

را بـا آب و تـاب مـی‌نوشتند و شـعبان نـیز از ایـن وضـع بـرای خـودنمایی استفاده مـی‌کرد. در ذیـل جـریان ایـن مـحاکـمه را از زبـان خـود شـعبان و همچنین دیگر منابع می‌شنویم: مرا به دادگاه نظامی بـردند، نـمی‌دانـم چـرا؟ ما ۲۱ نفر بودیم. این دادگاه در بـاغ تشکـیل مـی‌شد. دو سـه مـاهی زنـدان بودم که دادگاه هم شـروع شـد (۲۴ خـرداد ۱۳۳۲). روز اول کـه بـه دادگـاه رفتیم خیلی شلوغ بود، پس از ورود، همه شروع کردند علیه ما شعار دهند و شلوغ کنند. رئیس دادگـاه سـرهنگ هشـترودی بـود کـه مـرا صـدا کـرد و گفت: نامت؟ و سرانجام رسید به شهرت. گفتم: بی‌مخ، کـه یـک دفـعه روی میز زد و گفت آقا! بـی‌مخ هـم شـد فـامیل؟ گـفتم: «از آن دادسـتان نـفهمت بپرس، ببین چی داره می‌گه! او مخ مرا معاینه کـرده و مـی‌دونه کـه مـخ مـن کجاست؟ چی توشه؟!» خلاصه کمی گردگیری کـردیم و رفـتیم نشسـتیم.[1] در جای دیگری می‌خوانیم که وقتی در دادگاه، شـعبان را مـلقّب بـه بـی‌مخ خواندند، اعتراض او شروع شد. او که خـودش هـمیشه ایـن لقب را تکـرار می‌کرد این بار به منظور شلوغ کردن دادگاه، صلاح خـود را در آن دیـد کـه اعتراض کند و آن را توهین به خود بدانـد، بـه هـمین جـهت روی صـندلی رفت و دستها را به هوا بـلند کـرد و نـعره کشـید و عکـاس‌ها و خـبرنگاران داخلی و خارجی نیز شروع بـه عکس گـرفتن از او نـمودند.[2] تـماشاچی‌ها پیوسته فحش می‌دادند.

در آخر وقتی همه امضا کردند، نوبت بـه مـن رسـید. مـن هـم گـفتم تـا دستبند را باز نکنید امـضا نـمی‌کنم. بـه مـحض بـاز کـردن دستبند صـندلی لهستانی را که روی آن نشسته بـودم بـلند کـرده و بـه داخـل جـمعیت رهـا کردم. چون آنها مدام به شاه و ثریا و من فحش می‌دادند. خلاصه دعوا شد

---

۱. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، صص ۱۴۴-۱۴۱.

۲. علی بهزادی، پیشین، ص ۱۸۹.

و سربازهای محافظ از من دفاع کردند که البته وظیفه‌شان بود. داخل جمعیت چند تا از طرفدارهای من هم بودند که پیوسته جاویدشاه می‌گفتند.[۱] نویسنده‌ای در مورد علت پرتاب صندلی به سوی تماشاچیان توسط شعبان آورده است که در جریان تنفس دادگاه بین هواداران مصدق و مخالفان او درگیری ایجاد شد و در این میان شعبان که مورد حمله عده‌ای از گروه ده نفری نیروی سوم قرار گرفته بود صندلی زیر پای خود را برداشت و به سوی مهاجمین حمله کرد و ۲۰ دقیقه زدوخورد ادامه داشت.[۲] به همین جهت دادگاه تعطیل شد. روز بعد رئیس دادگاه پس از اخطار به تماشاچی‌ها، گفت که دادگاه رسمی است. من اعتراض کرده و گفتم نه، دادگاه رسمی نیست. این مملکت هنوز که جمهوری نشده، چرا عکس شاه بالای سرت نیست. خلاصه به این‌ور و آن‌ور دویدند و عکسی از شاه را آوردند و نصب کردند.[۳] در کتاب **شبه خاطرات** نیز عین همین مطالب (البته نه از زبان شعبان) توسط علی بهزادی آورده شده است.[۴] بعد از آن دوباره رئیس دادگاه گفت: دادگاه رسمی است که من دوباره اعتراض کردم و گفتم به خاطر اینکه پرچم ایران روی میزت نیست دادگاه رسمی نیست، معلوم است ما داریم کجا محاکمه می‌شویم؛ آفریقاست؟ آسیاست؟ و غیره. پس از آن من به صلاحیت رئیس دادگاه ایراد گرفتم.[۵]

شعبان شنیده بود که در دادگاههای نظامی، درجه رئیس دادگاه باید بالاتر از متهم باشد، ولی نشنیده بود که این شرط فقط درباره متهمین

---

۱. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، ص ۱۴۴.
۲. جعفر مهدی‌نیا، ***زندگی سیاسی سپهبد زاهدی***، ص ۱۱۰.
۳. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، ص ۱۴۵.
۴. علی بهزادی، پیشین، صص ۱۸۹-۱۸۸.
۵. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، ص ۱۴۵.

نظامی باید اجرا شود و یا شنیده بود و خود را به نشنیدن زده بود. او افسری را که به عنوان رئیس دادگاه تعیین کرده بودند، قبول نداشت و می‌گفت درجه‌اش پایین (سرهنگ) است. بحث درگرفت و دادگاه شلوغ شد تا اینکه سرانجام وکلای مدافع شعبان گفتند او آدم بدی نیست، صلاح او در این است که با وی مخالفت نکند.[۱]

در دادگاه فاحشه‌ای به نام رقیه آزادپور معروف به آژدان قزی بود که او را با یکی دو تای دیگر از جمله رمضان یخی آورده بودند تا به مردم بفهمانند که طرفداران شاه یک مشت فاحشه و چاقوکش هستند، و من اصرار کردم که او باید بیرون انداخته شود. باز دومرتبه دادگاه تعطیل شد.[۲] آژدان قزی را که بلوز سفید و دامن سیاهی به تن داشت در حالی وارد سالن دادگاه کردند که دو سرباز مسلح او را در میان گرفته بودند. در جریان دادگاه شعبان از جا برخاست و با انگشت او را که در ردیف متهمین بود نشان داد و گفت این زن را شهربانی پیدا کرده و جزو متهمین فرستاده تا بدین وسیله ما را لکه‌دار کند. من الان کاغذ ثبتی به رئیس دادگاه می‌دهم که مجازات هر جرمی که او مرتکب شده قبول کنم و به جای او به زندان بروم تا او را قاطی ما نکنند.[۳] او یک زن گردن‌کلفتی بود که پشت تشکیلات امنیه توپخانه با نخود فال می‌گرفت و خلاصه همه‌کاره بود. اما من در خانه مصدق او را هرگز ندیدم. در یکی دیگر از جلسات دادگاه، احمد عشقی یکی دیگر از متهمان یک دفعه تریاک خورد. او همیشه می‌گفت که چرا مرا دادگاه آوردید؟! من هم آخر اعصابم از دستش خرد شد و با همان دستبندی که دستم بود، به سرش زدم و گفتم: تریاک می‌خوری مرتیکه،

---

۱. علی بهزادی، پیشین، ص ۱۸۹.

۲. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، ص ۱۴۵.

۳. جعفر مهدی‌نیا، ***زندگی سیاسی سپهبد زاهدی***، صص ۲۰۸-۲۰۷.

تو که جگر نداری چرا قاطی ما شدی؟! و خلاصه در هر جلسه‌ای یک مکافاتی داشتیم. البته رئیس دادگاه نیز دوستدار شاه بود و بعدها به من گفت: آقای جعفری من دارم وظیفه‌ام را انجام می‌دهم ولی شاه را هم دوست دارم. ما هم دسته‌گلی را که بچه‌ها آورده بودند به او دادیم. آخرسر که می‌بایست حکم بدهند، گفتم من می‌خواهم از خودم دفاع کنم، آنها نیز اجازه دادند و من هم گفتم: اینجا جایگاه محمدبن‌عبداللّه [ص] است! قاضی با شرافت باید با شرافت قضاوت کند! و بنا کردم به خواندن که مردم تحت تأثیر قرار گرفتند. بعد که حکم‌ها را بریدند، همه را تبرئه، ولی مرا به اعدام محکوم کردند. زمانی که به من گفتند توبه‌نامه بنویس. گفتم: چشم. گفتند: بنویس پدر بزرگوارم، نوشتم. باز گفتند: بنویس نفهمیدم. گفتم: والا فهمیدم. پدر من سی سال پیش فوت کرده، زنده باد شاه، مرگ بر مصدق! به همین جهت برایم حکم اعدام بریدند.

وقتی می‌خواستند مرا به زندان ببرند، به خبرنگاران گفتم به دکتر فاطمی بگویید بالاخره کار خودت را کردی، اگر مرا نکشتند، هر جا ببینمش او را می‌زنم. خفه می‌کنم.[1] علی بهزادی یکی از جلسات دادگاه را که منجر به کلافه شدن رئیس دادگاه شد، چنین بیان می‌کند: شعبان در حین جلسه دادگاه وقتی عکاس‌ها می‌خواستند از او عکس بگیرند، حواسش به آنها می‌رفت، ژست می‌گرفت و لبخند ملیحی می‌زد و چون کار عکس گرفتن تمام می‌شد، عربده می‌کشید و مشتهای گره کرده خود را در برابر رئیس و قضات نظامی به علامت تهدید در هوا تکان می‌داد. سرانجام آنقدر کرد و گفت که کاسه صبر رئیس دادگاه لبریز شد و برخاست و گفت: با این وضع نمی‌شود دادگاه را اداره کرد، من از ریاست

---

۱. هما سرشار، **خاطرات شعبان جعفری**، نشر ثالث، ص ۱۵۰–۱۴۶.

این دادگاه استعفا می‌دهم و خارج شد. شعبان هم فریاد کشید: من هم از متهم بودن استعفا می‌دهم و از صندلی پایین آمد تا با نوچه‌هایش از دادگاه برود که او را گرفتند.[۱]

تأسیس حزب ذوالفقار توسط اوباش و فواحش

در فضای آشفته بعد از نهم اسفند، عده‌ای فرصت‌طلب شروع به فعالیت کردند. اقدام دولت مصدق در صدور جواز انتشار نشریه با پرداخت مبلغ پنج تومان و شش ریال برای هر شخصی که سواد خواندن و نوشتن داشت، جو مطبوعات را آشفته کرد و علاوه بر حزب توده، همه مخالفان مصدق شروع به فحاشی و شایعه‌پراکنی علیه دولت کردند. از سوی دیگر هر فردی که می‌توانست حزب یا جمعیتی تأسیس می‌کرد. زنی نه چندان خوشنام مانند ملکه اعتضادی رهبری یکی از این احزاب را بر عهده داشت که حضورش در صحنه‌های سیاسی، به ضرر حیثیّت و نام و اعتبار شاه بود. حزب‌های عجیب و غریبی چون ذوالفقار و آوارگان که جمعی اوباش عضو آن بودند راه‌اندازی شد و شعبان بی‌مخ که به صف مخالفین ملت پیوسته بود، گاهی در بیرون و گاهی در زندان به تظاهرات شرارت‌بار خود ادامه می‌داد.[۲]

گزارشی به نقل از مأمور ویژه در دست است که به تاریخ ۲۶ خرداد خبر از تأسیس شعبه حزب ذوالفقار، توسط عده‌ای کسبه و طوافان میدان بارفروشان، در حدود خیابان مولوی می‌دهد. این مأمور در گزارش خود می‌نویسد: «عده‌ای از کسبه و طوافان میدان بارفروشان و حدود خیابان مولوی که از طرفداران طیب معروف و شعبان جعفری معروف به بی‌مخ

---

۱. علی بهزادی، پیشین، ص ۱۸۹.
۲. خسرو معتضد، **شادکامان کاخ مرمر**، ص ۸۵۸.

می‌باشند، تصمیم گرفته‌اند شعبه حزب ذوالفقار را در میدان شاه تأسیس نموده و به عنوان طرفداری از شاه با دولت شروع به مبارزه نمایند». مأمور ویژه در ادامه هدف از تشکیل حزب ذوالفقار را آزادی شعبان جعفری و طیب حاج رضایی و دیگر متهمین واقعه نهم اسفند دانسته است.[1]

ملکه اعتضادی از زنانی بود که در واقعه نهم اسفند و کودتای ۲۸ مرداد از شاه حمایت کردند. موسی صبری خبرنگار نشریه‌ی ***اخبارالیوم*** که در آن روزها در تهران به سر می‌برد، با وی یعنی رهبر حزب ذوالفقار، مصاحبه‌ای انجام داده که خلاصه مصاحبه او که در آن نشریه چاپ شد، از این قرار است: این زن تحصیلات خود را در تهران به پایان رساند و بعد با خرج خود به آمریکا رفت. هفت سال در رشته خیاطی و طراحی و مُد کار کرد و از دانشگاه سرکیون نیویورک مدرک گرفت. قبل از آمدن به تهران در نیویورک به عنوان ملکه هوش انتخاب شد. او توانست به ۲۸ سوال در رشته‌های مختلف تاریخ، سیاست و اجتماع در حضور ۱۵۰۰۰ نفر، بدون کمترین اشتباه پاسخ دهد و برای پاسخ به هر سؤال یک دقیقه بیشتر وقت نداشت. پس از آمدن به تهران، یک سالن خیاطی و مد زنانه تأسیس کرد. این کار برخلاف آداب و رسوم خانوادگی‌اش بود، چرا که او از شاهزادگان قاجار بود. اما به این حرف‌ها اعتنایی نداشت. مشغول کار خود بود تا اینکه در اسفند ۳۱، عمل تازه و عجیبی از او سر زد. پس از شنیدن خبر خروج شاه از کشور، پیش خود فکر کرد که چطور ممکن است شاه از ایران برود؟ آیا بعد از رفتن او ما باید دست به سینه خود را تسلیم دیکتاتوری مصدق کنیم، ایران سابقه شش هزار ساله پادشاهی دارد و گذشته از این، شاه جوان خوش‌تیپی است! اثر تصمیم این زن در این روز

---

۱. سیدعباس فاطمی، پیشین، ص ۵۶؛ و مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ***آزادمرد شهید طیب حاج رضایی***، ص ۳۴.

آشکار شد. مردم تهران نخستین بار زن جوانی را مشاهده کردند که اداره‌کننده تظاهرات تازه‌ای شده است و تظاهرکنندگان او را روی دست بلند کرده و او در حالی که قاب عکسی از شاه در دست دارد، روی دست مردان با صدای بلند جاویدشاه می‌گوید. این زن زیبا دامنه تظاهرات را تا قصر سلطنتی شاه کشانید و پس از آن جلوی منزل مصدق رفت و سپس به مجلس رسید و بار دیگر مردم را جلو کاخ شاه آورد و آن قدر به تظاهرات خود ادامه داد تا شاه بر بالکن قصر ظاهر شد و گفت از رفتن منصرف شده است. ملکه پس از این تظاهرات به خانه خود در شمال تهران رفت و شب هنگام در منزلش او را بازداشت کردند. خبر توقیف او که در تهران منتشر شد، جوانان طرفدار او مقابل زندان تجمع کرده و خواستار آزادی فوری او شدند. ملکه نیز پس از اطلاع، زندانیان را در زندان دور خود جمع کرد و از دولت مصدق به شدت انتقاد کرد و حتی به رئیس زندان گفت اگر تمام عمر را در زندان باشم، دست از عقیده خود برنمی‌دارم.

چون با این کار نظم زندان را به هم ریخته بود، او را به بیمارستان شهربانی منتقل کردند. در آنجا دست به اعتصاب غذا و آب زد و بعد از دو روز، به دستور مصدق از زندان آزاد شد. وی پس از خروج از زندان، حزب ذوالفقار را تأسیس نمود. اعضای این حزب را مردان محافظه‌کار قبایل ایران و مردان متعصب مذهبی تشکیل می‌دادند. او پس از آن با برخی شخصیت‌های مذهبی و سیاسی نیز ملاقات می‌کرد: در ملاقات با کاشانی با چادر پیش او رفت. کاشانی به او گفت: دخترم من به تو فرصت می‌دهم که در کار خود پیروز شوی. ملکه هم گفت: آیا انتظار دارید که من از دریا بگذرم و پاهایم خیس نشود!؟[1]

---

۱. جعفر مهدی‌نیا، ***زندگی سیاسی سپهبد زاهدی***، صص ۲۱۶-۲۱۲.

برای اینکه از میزان نفوذ و اهمیت ملکه اعتضادی و امثال او در دستگاه پهلوی به‌ویژه از سالهای ۳۲ به بعد، پی ببریم، جای آن دارد به سندی که در این زمینه تهیه شده، مراجعه کنیم.[1]

لومپن‌های مزدور در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی

در این انتخابات رسوایی و فضاحت زیادی دیده می‌شد. قدرت، پول، زور، جنجال، تزویر، تقلّب، بندوبست، چاقوکشی و تهدید چهره این انتخابات را سیاه‌تر از دورهای قبل کرد. اوباش نگذاشتند که هزارها رأی مردم به صندوق‌ها برسد و چندین هزاررأی مردم نیز، از نزدیک صندوق‌ها به وسیله چاقوکشان دستجات مختلف منسوب به افراد اکثریت وابسته و سرمایه‌داران، خراب و تباه گردید، چرا که آنها را به هنگام اخذ رأی عوض می‌کردند.[2]

ناصر نجمی در خاطرات خود از این انتخابات مدعی است: در این انتخابات که من نیز کاندید شده بودم، نتوانستم رأی بیاورم. چرا که رقیب سرمایه‌دار من که اصلاً نه آشنایی با مناطق انتخاباتی کرج و شهریار داشت و نه مردم او را می‌شناختند، با پخش پول توانست عده زیادی از جمله فرماندار، کدخداها، چماق به دستان و اوباش را خریداری کند و نهایتاً در اثر تلاش‌های چاقوکشان که به زور روستائیان ساده‌دل را پای صندوق‌های رأی می‌آوردند، پیروز شد.[3] به هر حال کاربرد پول و استخدام اوباش در جریان انتخابات آن روزها امری عادی بوده است.

---

۱. سند شماره ۱۳۸۷-۳-۳-۱۱۵-آ، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲. ناصر نجمی، *از سیدضیاء تا بازرگان*، ج دوم، ص ۱۲۸۱.

۳. ناصر نجمی، *با مصدق و دکتر فاطمی*، صص ۹۷-۹۶.

نقش پهلوان کچل در جریان ربودن افشار طوس

مخالفین برای تضعیف دولت و وادار کردن آن به کناره‌گیری به‌ویژه پس از نهم اسفند ۳۱، دست به توطئه‌های زیادی زدند. یکی از این توطئه‌ها، ربودن افشار طوس، رئیس پرقدرت شهربانی، در ۳۱ فروردین ۱۳۳۱ و به قتل رساندن او بود.[۱] یکی از جاهل‌های تهران به نام امیر رستمی معروف به «پهلوان کچل» نیز در این جریان شرکت داشت. او در مورد نقش خود در این توطئه می‌گوید: در اواخر فروردین بود که من برای معالجه قلب، نزد دکتر سرتیپ منزه رفته بودم. او هیچ پولی از من نگرفت و حتی مرا به خانه دعوت و خوب پذیرایی کرد، کاری که اصلاً سابقه نداشت. در همان موقع به من گفت: من یک دایی دیوانه‌ای دارم و می‌خواهم او را به تیمارستان ببرم، ولی از ترس همسایه‌ها نمی‌دانم چه کار بکنم، کمکم کن! خلاصه با هم نزد او رفتیم و من بلافاصله دهانش را گرفته و پس از بیهوش کردن، داخل ماشینی که در بیرون منتظر بود، گذاشتم. دکتر نیز در ازای این خدمت، بیست تومان به من داد! بعدها فهمیدم که او افشار طوس بوده است.[۲]

چند روز بعد، جسد وی که علائم شکنجه نیز بر آن آشکار بود، در غاری در نزدیکی تهران کشف شد و تعدادی از سیاستمداران ناراضی و امرای بازنشسته ارتش دستگیر و به قتل افشار طوس، متهم شدند. اسرار این توطئه هیچگاه به طور کامل منتشر نگردید، زیرا بعد از کودتای ۲۸ مرداد پرونده بی‌سروصدا بسته شد![۳]

---

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ص ۲۲۲.
۲. جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ج دوم، ص ۴۴۱.
۳. محمدعلی همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ص ۲۲۲.

فصل ۷

نقش لومپن‌ها در کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن

مقدمه

کودتای ۲۸ مرداد، واقعه بسیار مهمی در تاریخ معاصر ایران است که طی آن، رژیمی دموکرات و مردم‌سالار توسط مرتجعین داخلی و استعمارگران خارجی، از طریق استخدام و تجهیز اوباش، سقوط کرد و مجدداً دیکتاتوری جایگزین آن شد. با مطالعه لحظه به لحظه حوادث این روز و قدری تأمل، به خوبی نقش مؤثر و مفید لومپن‌ها در بازگردان دیکتاتور فراری به کشور مشاهده می‌شود. دلایلی که باعث شد لومپن‌ها (که تعدادشان از سه چهار هزار تجاوز نمی‌کرد) بتوانند در این روز پایتخت را متصرف شوند، چند چیز می‌تواند باشد:

ـ درخواست مصدق از مردم و احزاب ملی، مبنی بر اینکه در روز ۲۸ مرداد آرامش را در پایتخت حفظ نموده و از تظاهرات خودداری کنند، تا دولت بهتر بتواند نظم و امنیت را برقرار سازد. این امر باعث شد که در این روز خیابانهای تهران خالی از وجود احزاب ملی و طرفدار دولت و نیروهای مردمی باشد.

ـ برنامه‌ریزی نیروهای داخلی ـ خارجی در زمینه استخدام و تجهیز اوباش (به‌ویژه از روز ۲۵ مرداد به بعد) و ایجاد رعب و وحشت توسط آنها در بین مردم.

ـ ناامیدی مردم از دولت و برنامه‌های آن و بی‌تفاوت بودن آنها نسبت به حوادث و وقایعی که در جریان بود، به دلایل مختلف از جمله بی‌نظمی و عدم امنیتی که در کشور با فرار شاه حاکم شده بود، ترس از روی کار آمدن حزب کمونیستی توده، تحریکات دشمنان داخلی و خارجی و مقاومت در برابر اصلاحات مصدق، وضعیت بد اقتصادی کشور و غیره.

به هر حال با صرف دلارهای آمریکا و برنامه‌ریزی‌های آنها و انگلیسی‌ها، لومپن‌ها به راحتی توانستند در این روز مراکز حساس و مهمی چون ایستگاه رادیو و مقرّ نخست‌وزیری را تصرف نموده و نهایتاً باعث سقوط دولت شوند.

بعد از کودتا، لومپن‌ها به پاس خدماتشان در این روز، بیش از پیش در جامعه صاحب نفوذ و اهمیت شدند، امتیازات زیادی برای آنها در نظر گرفته شد و حتی در شهرها بی‌پروا دست به هر اقدام و جنایتی می‌زدند و دولت کودتا نیز حامی آنها بود.

تمهیدات مخالفین داخلی و خارجی مصدق در تجهیز اوباش بعد از کودتای ۲۵ مرداد

در پی فرار شاه از ایران پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد، تظاهرات وسیعی در خیابانهای پایتخت، در جهت حمایت از مصدق و ابراز خوشحالی مردم از رفتن شاه تا ۲۷ مرداد به راه افتاد. در این تظاهرات پان‌ایرانیست‌ها، حزب زحمتکشان و حزب سومکا، با چماق و چاقو به

مردم و توده‌ای‌ها که شعارهای تند می‌دادند حمله می‌کردند.[۱]

از سوی دیگر درباریان و مرتجعین نیز اراذل و اوباش را تحریک کرده که اوضاع را متشنج نموده و با غارت کردن مغازه‌ها و آزار و اذیت مردم، در بین آنها نارضایتی ایجاد کنند.[۲] آنها در کنار نیروهای شکست خورده خارجی، درصدد برآمدند که نقشه اضطراری را به اجرا درآورند. انگلیسی‌ها در یک ارزیابی کلی به این نتیجه رسیده بودند که منبع واقعی قدرت در ایران، افکار عمومی است. میدلتون، متصدی سفارت انگلیس در ایران، طی گزارشی به وزارت امور خارجه کشورش، به این نکته تأکید می‌کند که برای ساقط کردن مصدق، باید حربه افکار عمومی و پشتیبانی توده‌ها را از او گرفت و حداقل به خرید اوباش خیابانی دست زد.[۳] آمریکایی‌ها نیز نقشه جدید کودتای بعدی را به سازمان سیا و طرفداران شاه چنین دیکته کردند که باید گروههایی از اوباش و چاقوکش‌ها تشکیل شوند.[۴] بر همین مبنا، سرلشکر زاهدی و دو نفر از همراهان او یعنی برادران رشیدیان، ساعت ۴ صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد به یکی از اتاق‌های سفارت آمریکا، در خیابان تخت جمشید تهران رفتند و بلافاصله ستاد کودتا برای اجرای مرحله بعد و وارد آوردن ضربه اول، یعنی به راه

---

۱. نورالدین کیانوری، ***خاطرات***، ص ۲۶۷.

۲. ف. م. جوانشیر، پیشین، ص ۲۸۹.

۳. مجتبی مقصودی، ***تحولات سیاسی - اجتماعی ایران: ۱۳۵۷-۱۳۲۰***، چ اول، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۸۰، ص ۱۴۱؛ و خلیل ملکی، پیشین، ص ۱۰۵.

۴. ابوالفضل حاج قربان علی، پیشین، ص ۸۱
بعضی‌ها معتقدند که کودتای ۲۸ مرداد از اول تا آخر به دست آمریکایی‌ها تحقق پذیرفت، ولی در پایان سازمان جاسوسی مرکزی و دولت آمریکا کنار ایستادند. برگرفته از:

Andrew tully, *CIA. The inside story*, New York, william morrow and Company, 1962, P. 96

انداختن دستجات در شهر و ایجاد جنجال و هیاهو علیه دولت و اعزام مشتی رجاله و اوباش مزدور برای تخریب، آتش زدن و غارت، دست به کار می‌شود. علاوه بر این به همه مخالفان مصدق از گروههای مختلف ملّا، روضه‌خوان، هوچی، روزنامه‌نویس، بازاری، افسر و سیاست‌باف آماده‌باش داده می‌شود.[1] به عبارت بهتر، پس از شکست کودتای اول، در حالی که سازمان سیا و آمریکا، طرح کودتا را شکست‌خورده تلقی نموده و حتی دستور خروج مأموران سیا را از ایران صادر کرده بودند، کرومیت روزولت[2] آخرین شانس خود را امتحان می‌کند و از طریق رشیدیان‌ها، مسعودی‌ها و دیگر کسانی که با جنوب شهر و چاقوکش‌ها و محله‌گردانها سروکار داشتند، مشغول تقسیم پول بین آنها می‌شود[3]، چرا که او در این رابطه تجارب مهمی کسب کرده بود:

دکتر مصدق، هرچند که به اشاره او دانشگاهها، مدارس و حتی بازارها، تعطیل می‌شوند و حتی به چهره‌ای جهانی تبدیل شده، اما در

---

۱. نصراللّه شیفته، پیشین، ص ۱۵۵؛ و احمد آرامش، **پیکار من با اهریمن**، به کوشش خسرو آرامش، تهران، انتشارات فردوس و انتشارات مجید، بی تا، ص ۱۹۳؛ و ابوالفضل حاج قربان علی، پیشین، صص ۸۸-۸۷؛ و

Rhodri Jeffreys - Jones, The CIA and American Democracy, U.S.A: Yale university Press, 1989, p. 20.

۲. کرومیت روزولت مجری کودتا بود که برای انجام کودتای ۲۵ مرداد فقط یک میلیون دلار (معادل هشت میلیون تومان) در اختیار داشت که همه آنها را در یک صندوق جا داده بود. از این مبلغ حدود یکصدهزار دلار (هشتصد هزار تومان) به دو عضو ایرانی گروه داده شد تا آنرا بین چند باشگاه ورزشی و فقرای جنوب شهر توزیع کنند.
کیم روزولت به نقش اوباش خیلی تاکید داشت تا جایی که گفته بود: شعبان‌خان (شعبان بی‌مخ) و لومپن‌هایی نظیر او به تنهایی خود یک لشکرند.

۳. باری روبین، ***جنگ قدرت‌ها در ایران***، ترجمه محمود مشرقی، چ اول، تهران، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳، صص ۸۲-۸۰؛ و محمود طلوعی، ***ترس از انگلیس***، چ اول، بی جا، انتشارات هفته، ۱۳۶۹، ص ۱۶۶.

دروازه غار و دروازه قزوین و نقاط محروم که تمام این دعوا بر سر آنهاست، نه او و نه جبهه ملی، نفوذی ندارند. معمولاً این گروهها با اعلامیه‌ای از کاشانی به خیابانها می‌ریختند و یا حرکات دشمن را خنثی می‌نمودند، اما اینک کاشانی با دولت نیست.[1] حزب توده هم در میان عامه جایی ندارد. یکی دیگر از طرّاحان کودتا به نام وودهاوس در این مورد می‌گوید رشیدیان‌ها در حقیقت کلید اصلی طرح ما بودند. آنها قبلاً

---

۱. آیت‌اللّه کاشانی از جمله رهبران مذهبی برجسته‌ای بود که سوابق فعالیت سیاسی بسیاری داشت، از جمله مبارزه علیه استعمار انگلیس در کشورهای اسلامی به‌ویژه در جنگ اول جهانی، شرکت در مبارزات ضدنهضت جمهوری‌خواهی رضاخان در کنار مدرس، زندانی شدن در شهریور ۲۰ توسط متفقین به اتهام هواداری از آلمانها، حمایت شدید از جبهه ملی و جریانات مربوط به ملی شدن صنعت نفت و غیره. وی همچنین در جریان حوادث سی‌ام تیر ۳۱، نقش بسیار مهمی در بازگرداندن مصدق به صحنه قدرت داشت. اما بعد از این تاریخ بود که کم‌کم بین او و ملی‌ها به‌ویژه مصدق اختلافاتی رخ داد. ما در اینجا قصد نداریم که به طور کلی این اختلافات را بررسی کنیم، فقط به چند مورد اشاره می‌کنیم: ۱ـ انتقادهای شدید کاشانی از مصدق به جهت انتصاب افرادی که به نظر وی شایستگی لازم را نداشتند به مصدر مقامات مهم. ۲ـ عدم توجه مصدق به گفته‌های کاشانی به‌ویژه در دوره دوم نخست وزیری‌اش. ۳ـ انجام برخی اصلاحات توسط مصدق که به نظر کاشانی صحیح نبودند و به‌ویژه مخالفت کاشانی با لایحه اختیارات وی. ۴ـ عدم توجه مصدق به اخطارهای کاشانی در مورد انحلال مجلس هفدهم و برگزاری رفراندم و موارد بسیار دیگر از جمله آزادی بیش از حدی که مصدق به مطبوعات و احزاب مختلف در کشور داده بود مانند حزب توده. مجموعه این عوامل در کنار موارد بسیار دیگر دست به دست هم داده و آیت‌اللّه کاشانی را نسبت به دولت بدبین کرد. پس طبیعی بود که در حوادث مردادماه کاشانی از دولت حمایتی به عمل نیاورد.

برگرفته از: محمدعلی همایون کاتوزیان، ***مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران***، ترجمه فرزانه طاهری، چ اول، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۲، صص ۲۱۳-۱۹۵؛ و مارک. ج. گازیوروسکی، ***کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲***، ترجمه غلامرضا نجاتی، چ اول، بی‌جا، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷، صص ۲۳-۱۹؛ و محمدعلی همایون کاتوزیان، ***استبداد، دموکراسی و نهضت ملی***، چ اول، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۲، صص ۱۱۳-۱۱۱.

نیز علیه نازی‌ها با ما همکاری کرده بودند و اکنون نیز سازمان خود را به خوبی حفظ کرده بودند. گذشته از ثروت و دارایی‌شان، آنها در دو مورد مهارت کافی داشتند؛ یکی اینکه به راحتی می‌توانستند در میان مجلسیان و بازاریان نفوذ کنند و مهمتر از آن اینکه به راحتی می‌توانستند مردم کوچه و بازار را که در حقیقت مهره بسیار مهمی در سیاست ایران بودند، تجهیز کنند. در ابتدا، نسبت به آنها مردد بودم، ولی به‌تدریج پذیرفتم که می‌توانم همین نیروی توده مردم را به نفع خودمان به کار گیریم.[۱]* شاید علت اصلی تأکید بر نقش این گروهها، این باشد که در مقاطع مختلف تاریخ کشورمان نقش مهمی ایفا کرده‌اند و بیگانگان و شبکه‌های جاسوسی آنها که همواره در امور داخلی میهن ما دخالت‌های ناروایی کرده‌اند، بهتر از خودمان به این امر واقف بوده و تجربه‌هایی در این مورد اندوخته‌اند. به همین جهت زمانی که به مشکل برمی‌خوردند، می‌دانستند چگونه و از چه طریقی از نیروهای لومپن در راستای اهداف خود استفاده کنند.

---

۱. سی. ام. وودهاوس، **عملیات چکمه**، ترجمه فرحناز شکوری، با مقدمه احمد بشیری، چ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴، ص ۲۱.

* ـ به مناسبت پنجاهمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد در روزنامه جام جم با مقاله‌ای برخورد کردم که در این مقاله تصریح شده بود که جرج کندی یانگ که در سال ۱۹۵۱ م. به عنوان رئیس بخش خاورمیانه MI6 منصوب شده بود، طراح اصلی کودتا بوده و در همین سال طرحی را با نام رمز باکاینر به دولت بریتانیا پیشنهاد نموده که تکیه اصلی آن بر بازپس‌گیری اموال ملی شده شرکت نفت ایران و انگلیس بود. دولت کلمنت اتلی این طرح را رد کرد، اما با روی کار آمدن حزب محافظه‌کار به رهبری وینسون چرچیل، اوضاع دگرگون شد و طرح مردود شده عملیات باکاینر، با نام جدید عملیات چکمه، به تصویب رسید و با همکاری سیا به مرحله عمل درآمد. در این مقاله تصریح شده که «یانگ» نقش اساسی را در ایجاد و گسترش آشوبهای تهران به‌ویژه بسیج لومپن‌ها به عهده داشته است: عبدالله شهبازی، جام‌جم برای نخستین بار منتشر می‌کند: یانگ، طراح اصلی کودتای ۲۸ مرداد، روزنامه **جام‌جم**، شماره ۹۳۸، سال چهارم، ۲۵ مرداد ۱۳۸۲، ص ۱۸.

ماجرای ملاقات کرومیت روزولت با شعبان بی‌مخ[۱]

روزولت در زمان اقامتش در تهران شخصی عجیب، لات، هیکلی، درشت‌اندام و ورزشکار، به نام شعبان را به نزد خود می‌پذیرد.

شعبان پس از اینکه دستش را به نشان احترام روی سینه می‌گذارد، به خاطر سرنوشت دردناک پادشاه محبوبش کمی می‌گرید و بلافاصله می‌گوید که قادر است سیصد تا چهارصد نفر از نوع خود را گرد آورد که قادر به انجام هرکاری و هردستوری که صادر شود (البته در ازای مزد خوب) هستند.

به زودی معامله جوش می‌خورد و روزولت یک پاکت بزرگ محتوی هزاران ریال به او می‌دهد و قرار می‌گذارد بقیه‌اش را هم پس از پیروزی بپردازد. او نیز فوراً به جنوب شهر می‌رود تا امثال خود را جمع کند. زاهدی هم مطمئن می‌شود که می‌تواند با کمک همدستانش آنقدر نیرو و سرباز داشته باشد که به یک کودتای تازه بپردازد. قرار کار برای پس فردا یعنی چهارشنبه ۲۸ مرداد گذاشته می‌شود.[۲]

۲۷ مرداد و شروع فعالیت لومپن‌های مزدور

بعدازظهر روز ۲۷ مرداد هنگامی که فرمانداری نظامی تهران ختم تظاهرات مردم را اعلام می‌داشت، محمود مسگر یکی از کارگردانان شهر

---

۱. محمود تفضّلی، **مصدق. نفت. کودتا**، ترجمه خودش، چ اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، صص ۱۱۳-۱۱۲؛ و ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، ج دوم، ص ۱۳۹۸.

۲. قابل ذکر است که شعبان بی‌مخ تا نزدیکی‌های ظهر ۲۸ مرداد در زندان بوده، پس نمی‌توانسته شخصاً با روزولت ملاقات نموده و قرار و مدار ببندد و یا اگر با او ملاقاتی نیز داشته در داخل زندان بوده است. البته گفتنی است که شعبان قبل از ۲۸ مرداد، از داخل زندان فعالیت نوچه‌هایش را از طریق واسطه‌هایی در بیرون کنترل می‌کرده است. در این مورد در بخش‌های بعدی توضیحاتی داده می‌شود.

نو، طیب حاج رضایی، رمضان یخی[۱] و به طور کلی جمعیت اوباش و چاقوکشانی که در میان آنها، روسپیان و بدکاره‌ها نیز حضور داشتند، با هدایت تعدادی از گروهبانان ارتش که لباس شخصی پوشیده بودند، به خیابانهای لاله‌زار و نادری ریخته و شعارهای شاه‌پرستانه می‌دادند. تعدادی از مأموران شهربانی و نظامی نیز از اراذل و اوباش حفاظت نموده و مردم را تهدید می‌کردند که با آنها هم‌صدا شوند و افرادی که خودداری می‌نمودند، با قنداق تفنگ مضروب می‌شدند.[۲] از سوی دیگر لومپن‌ها نیز به روزنامه‌فروشی‌های حامی دولت حمله نموده و شروع به دستگیری مخالفین نمودند.[۳] در این روز، طیب یکه‌بزن معروف توانست صدها نفر را با پول‌های هنگفتی که به او داده بودند، همراه خود ساخته[۴] و به همراهی شمس قنات‌آبادی آنها را در پامنار و در نزدیکی خانه آیت‌اللّه کاشانی جمع کند.[۵] این افراد برای موجه جلوه دادن اقدامات خود، چنین تجمعی را در برابر خانه آیت‌اللّه بهبهانی نیز داشتند.[۶] اینها تماماً کسانی

---

۱. پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۶۶۵؛ و محمدعلی موحد، ج دوم، پیشین، ص ۷۸۳؛ و فریدون هویدا، **سقوط شاه**، ترجمه ح. ا. مهران، چ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۵، ص ۱۳۱؛ و خلیل ملکی، پیشین، ص ۳۱۴؛ و سجاد راعی، پیشین، ص ۱۹۲.

۲. کورش زعیم، پیشین، ص ۳۱۷؛ و عمادالدین باقی، ج اول، پیشین، ص ۱۵۱؛ شمس‌الدین امیر علائی، ***صعود محمدرضا شاه به قدرت یا شکوفایی دیکتاتوری***، ترجمه خودش، تهران، انتشارات دهخدا، بی‌تا، ص ۳۱۲.

۳. ***سیری در ۲۴ دوره قانونگذاری مجلس شورای ملی و دولت‌های همزمان با آن***، نشریه شماره ۶ دفتر انتخابات، آذرماه ۱۳۶۸، ص ۸۲.

۴. جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ج دوم، ص ۵۲۰.

۵. مسعود بهنود، ***از سیدضیاء تا بختیار***، چ پنجم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰، ص ۳۸۵؛ و محمدعلی همایون کاتوزیان، ***مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران***، ص ۱۹۴.

۶. ***سیری در ۲۴ دوره قانونگذاری مجلس***، ص ۸۳.

بودند که در سی تیر سال پیش کفن پوشیده و در جهت حمایت از دولت در خیابانها به راه افتاده بودند و از حدود ساعت یازده شب به بعد تقریباً شهر را در کنترل خود داشتند.

بیگانگان و عوامل دربار نیز در این روز با استخدام گروهی از مالکان اطراف تهران، میدان‌داران مشهور، چاقوکشان حرفه‌ای و جاهلان ماجراجو آماده می‌شدند که فردا (۲۸ مرداد) به ترتیبی دیگر وارد عمل شوند.[1]*

محمود تربتی در کتاب ***کودتاسازان*** آورده است که: روزی با اسدالله کچل، که صاحب کافه پارس بود، در انگلیس همدیگر را در کافه‌ای دیدیم، با هم نشستیم و شام خوردیم. بعد او در بیان خاطراتش می‌گفت که در عصر روز ۲۷ مرداد (۱۸ آگوست)، سروان غفاری، افسر پلیس راه‌آهن، آدرس خانه‌ای در خیابان قزوین را به من داد و گفت شب را به آنجا بیا. وقتی من رفتم، دیدم غفاری با خلیل ترکه، قاسم سرپلی،

---

۱. مسعود بهنود، پیشین، صص ۳۸۳-۳۸۱.

* ـ «وودهاوس» یکی از طراحان کودتا در این مورد می‌نویسد:
«در عملیات چکمه یعنی طرحی که من با خود به واشنگتن برده بودم، دو عنصر جداگانه به هم می‌پیوستند چرا که ما دو نوع منبع کاملاً متمایز در اختیار داشتیم: یکی سازمان شهری که به وسیله رشیدیان‌ها اداره می‌شد و متشکل بود از تعدادی افسر ارشد، پلیس، وکیل مجلس، سناتور، ملا، بازرگانان، سیاستمداران پیر و روزنامه‌نویس، همراه با سردسته‌های اراذل و اوباش که قرار بود کنترل شهر را به دست گرفته و مصدق و وزیرانش را دستگیر کنند و دیگری تعدادی از سران ایلات جنوب که قرار بود آنها نیز در همین ضمن به شهرهای بزرگ جنوب هجوم برده و قدرت‌نمایی کنند و اگر مقاومتی از طرف حزب توده به عمل می‌آمد، این قبایل شهرهای حساسی چون اصفهان، آبادان و غیره را تصرف کنند.» در این میان روزولت، توانسته بود نسخه‌های چاپ شده فرامین شاه را در این روز بین مردم پخش نموده و از طریق برادران ما و خودش، میان ارتشیان و اوباش همیشه آماده خیابانی، طرفداران زیادی برای شاه تجهیز کند: سی. ام. وودهاوس، پیشین، صص ۳۹-۳۸.

اسماعیل شله، محمد دخو، علی بلنده، صابر و چند تن دیگر از اوباش جوادیه و کشتارگاه، مشغول باده‌گساری هستند. غفاری آن شب کیف پولی[1] به قاسم داد و از آنها و من خواست که فردا صبح عده‌ای را بسیج کرده و قبل از ساعت نه صبح جلوی سینمایی در جوادیه اجتماع کنیم، ما نیز روز بعد به همین ترتیب عمل کردیم.[2]

در این روز نقش دو جاسوس دیگر ایرانی به نام‌های جلیلی و کیوانی نیز در تشدید آشوب‌ها سرنوشت‌ساز بود و حزب توده هم با تظاهرات خیابانی و دادن شعارهای بسیار تند، به آنان کمک فراوانی کرد. اراذل و اوباش مزدور سیا، با نوشتن این شعارها بر روی دیوارها در مرکز تهران، شورش‌های پرصدایی به راه انداختند. تندترین آن، شعار کمیته مرکزی این حزب بود که در ۲۷ مرداد، در نشریه ***به سوی آینده*** چاپ شد: «مرگ بر سلطنت، زنده‌باد جمهوری دموکراتیک!» اراذل سازمان‌یافته سیا، تظاهرات خیابانی حزب توده را بزرگ‌نمایی کردند، یعنی همان کاری که در سالروز قیام سی تیر انجام داده بودند و با این کار می‌خواستند مردم طبقه میانی جامعه را با اعلام این خطر که حزب توده به زودی اداره کشور را در دست خواهد گرفت به هراس افکنند. هنگامی که آشوبگران توده‌ای به مجسمه‌های خاندان پهلوی حمله می‌کردند، تابلو خیابانها را به زیر می‌کشیدند و تابلوهایی با نام مردمی جایگزین آن‌ها می‌ساختند، اوباش سازمان‌یافته و جاسوسان محلی سیا، باندهایی منتسب به توده را در

---

۱. گفتنی است که در این روز، مستر وارن، رئیس اصل چهار ترومن و همه افراد ایرانی و آمریکایی زیردست اوباش از پنجاه اتومبیل سواری و جیپ، جنب‌وجوش و نقل و انتقالات پرسنلی و پولی را آغاز کرده بودند. برگرفته از اسکندر دلدم، ***حاجی واشنگتن***، ص ۳۰۱؛ و احمد آرامش، پیشین، ص ۱۹۳.

۲. محمود تربتی سنجابی، پیشین، ص ۱۹–۱۸.

خیابانهای لاله‌زار و امیریه، غارت و تخریب می‌نمودند و آشکارا عامل این کارها را حزب توده معرفی می‌کردند.[۱]

ماهیت لومپن‌ها در روز ۲۸ مرداد

عوامل روزولت (به‌ویژه برادران بوسکو یا رشیدیان‌ها)، در این روز به زورخانه‌ها و باشگاههای ورزشی رفتند و ترکیبی حیرت‌انگیز از غول‌های زورخانه، وزنه‌برداران، میل‌بازان و ژیمناستیک‌بازان، گردن‌کلفت‌ها و قلچماقان را هرچند که ناهماهنگ هم بودند، تشکیل داده و راهی بازار و خیابانهای پایتخت کردند.[۲]

درحالی که نظامیان به دقت از پایتخت ناآرام حفاظت می‌نمودند، این گروهها با اعمالشان توجه مردم را به سوی خود جلب می‌کردند: بندبازها پشتک و وارو می‌زدند، آکروبات‌بازها معلق‌زنان می‌رفتند. وزنه‌بردارها میله‌های وزنه‌برداری را دور سر خود می‌چرخانیدند، کشتی‌گیرها بازو می‌گرفتند و قدرت عضلات و هیکل تنومند خود را به رخ مردم می‌کشیدند.[۳] شعبده‌بازها، معرکه‌گیرها و هوچیان بازار نیز

---

۱. غلامرضا وطن‌دوست، ***اسناد سازمان سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق*** با مقدمه دکتر همایون کاتوزیان، با همکاری حسین زنگنه و رضا دهدشتی، چ اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹، صص ۶۱-۶۰.

۲. دیوید وایزو و تاماس راس، ***سیا: حکومت نامرئی***، چ اول، ترجمه عبدالله گله‌داری، چ اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۲۰۰؛ و کرومیت روزولت، ***کودتا درکودتا***، ترجمه دکتر علی اسلامی، بی‌جا، انتشارات چاپخش، بی‌تا، ص ۲۰۰؛ محمود تفضلی، پیشین، ص ۷۸؛ و غلامرضا وطن‌دوست، پیشین، ص ۶۲؛ و سجاد راعی، پیشین، ص ۱۹۳؛ و سپهر ذبیح، پیشین، ص ۱۷۸.

۳. سی. ام. وودهاوس، پیشین، ص ۶۶؛ و اسماعیل اقبال، ***نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲***، چ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵، ص ۱۵۷؛ و فؤاد روحانی، ←

همـراه آنـها بـودنـد.[1] بـه تـدریج کـه تـعداد تـماشاچیان رو بـه افـزایش گذاشت، نمایـش غیرعـادی این دستجات به شعار جـاویدشاه کـه هـمگی بــه اتـفـاق آنـرا فـریاد مــی‌زدند، تـبدیل گشت.[2] حـرکتی کـه در ایـن روز صورت گرفت کار یک جمعیت مزدور بود که هیچ نوع عقیده و ایدئولوژی خاصی نداشـت، مزدش را با دلارهـای آمـریکایی داده بـودند و نـیروهـای انتظامی که به فرمانده‌شان قول پرداخت پول و ترفیع درجـه داده شـده بـود تا به شاهپرستان مـلحق شـوند، آنـها را زیـر چـتر حـمایت خـویش گـرفته بودند.[3]

علاوه بـر ایـن در ایـن روز گـروهـی از روسـتاییـان و در واقـع اراذل و اوباش سرلشکر ارفـع کـه مـجهز بـه چـوب‌دستی، چـاقو، کـلنگ و زنـجیر دوچرخه بودند، ناگهان در مدخل جنوبی شهر یـعنی دروازه قـزوین ظـاهر شدند و هرچه بـه مـرکز شـهر نـزدیک‌تر مـی‌شدند، بـر تـعدادشان افـزوده می‌شد.[4]

روزنامه **کیهان** در شماره ۱۱۳۶۲ خود، ماهیت کـودتاچیان را ایـن گـونه بیان می‌کند: اوباش و چماق به دستان به همراهـی جـاسوسان آمـریکایی و عوامل داخلی آن، به‌ویژه ارتش به خیابانها ریخته و هر صدای اعتراضـی را

← ***زندگی سیاسی مصدق***، چ اول، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۱، ص ۳۸۷؛ و ریچارد کاتم، پیشین، ص ۳۳۱؛ و جیمز بیل و ویلیام راجر لویس، ***مصدق. نفت. ناسیونالیسم ایرانی***، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، چ سوم، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲، ص ۴۱۴.

۱. بریان لپینگ، پیشین، ص ۶۳.

۲. ریچارد کاتم، پیشین، ص ۳۳۱؛ و جیمز بیل و ویلیام راجر لویس، پیشین، ص ۴۱۴؛ و فؤاد روحانی، پیشین، ص ۳۸۷؛ و غیره.

۳. مصطفی علم، پیشین، ص ۴۷۸؛ و بریان لپینگ، پیشین، ص ۶۳.

۴. لئونارد ماسلی، ***نفت. سیاست و کودتا در خاورمیانه***، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چ دوم، تهران، ۱۳۶۶، ص ۳۴۹.

در نطفه خاموش کردند.[۱] اکثر منابع همچنین به شرکت گسترده روسپیان و زنان ولگرد همه کاره در این روز، اشاراتی می‌کنند.[۲]

صبح ۲۸ مرداد در تهران، چه گذشت؟

حدود ساعت ۸ صبح جمعیت اوباش و چاقوکشان (به قول آنتونی ایدن سلطنت‌طلبان)[۳] که روز قبل در عملیات شرکت داشتند، در خیابانهای تهران و سرپل تجریش، عملیات جدید خود را آغاز می‌کنند. در شمیران، رانندگان را متوقف و مجبور می‌کردند که عکس شاه را در زیر برف‌پاکن گذاشته و چراغ‌ها را روشن کنند. همچنین آنها را مجبور می‌کردند که جاوید شاه بگویند و در صورت خودداری، کتکشان زده یا با چماق، شیشه‌های اتومبیلشان را درهم می‌شکستند. بدین ترتیب، صفی از خودروها با چراغ روشن و عکس شاه از خیابان پهلوی به سوی شهر، روانه شدند.[۴]

دسته‌های مشابهی از اوباش نیز مستقلاً توسط رشیدیان‌ها، نرن (Nerren) و سیلی (Silley) و میدان‌داران جنوب شهر، سازمان داده شد.[۵] به این ترتیب توسط دسته‌های مزدور و اوباش مجهز به چوب و چماق و

---

۱. علل سقوط مصدق و کودتای ۲۸ مرداد، روزنامه ***کیهان***، ش ۱۱۳۶۲، ۲۸ مرداد ۱۳۶۰، ص ۵.

۲. ف. م. جوانشیر، پیشین، ص ۲۶۶؛ و محمود ستایش، پیشین، ص ۲۱۹؛ و جواد منصوری، ***سیر تکوینی انقلاب اسلامی***، چ دوم، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۹۹؛ و فریده خلعت‌بری، پیشین، ص ۲۴۶؛ و جعفر مهدی‌نیا، ج دوم، پیشین، ص ۵۲۰؛ و مسعود بهنود، پیشین، ص ۳۸۶.

۳. آنتونی ایدن، ***خاطرات***، ترجمه کاوه دهگان، چ سوم، تهران، شرکت سهامی نشر اندیشه، ۱۳۴۳، ص ۳۰۲.

۴. کورش زعیم، پیشین، ص ۳۱۹؛ و مصطفی علم، پیشین، ص ۴۷۷؛ و مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، ص ۳۶.

۵. مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، ص ۳۶.

افراد بیکاره‌ای که با دریافت پول، سوار اتوبوس‌ها و کامیونها می‌شدند، تظاهراتی به صورت پراکنده، در خیابانهای تهران ادامه یافت و پس از آن فواحش و زنان بدکار به همراه ۲۵۰۰ تن از روسپیان شهرنو که به نفع شاه شعار می‌دادند و عکس‌هایی از او را در دست داشتند پا به میدان گذاشتند[۱]. همانگونه که روزولت بعدها طی مصاحبه‌ای گفته بود، زنان روسپی و ولگرد و چاقوکشان حرفه‌ای و بیکاره‌ها، با دریافت ۵۰ تومان، حاضر به همکاری شدند و جمعاً حدود بیست هزار نفر، در این جریان شرکت داشتند که تمامی آنها طبق برنامه، در میدان بهارستان حضور به هم رسانیدند.[۲] در همین هنگام، جمعی از گروهبانان و ارتشیان نیز که بعضی از آنها لباس مبدّل و برخی لباس فورم به تن داشتند، به منظور ارعاب و ترسانیدن مردم، شلیک‌های هوایی کرده و به جمع اوباش پیوستند.[۳]

غلامحسین مصدق فرزند دکتر محمد مصدق در بیان خاطرات خود در این موقع از روز، آورده است که بین ساعت ۸ و ۹ صبح در بیماستان نجمیه یک عمل جراحی داشتم و قرار بود پس از انجام عمل، به کرج بروم. حدود ساعت ۹ آماده بودم که یکی از دوستان بازاری به من تلفن کرد و گفت: تهران شلوغ شده، عده‌ای جلو بازار به نفع شاه شعار می‌دهند، بی‌آنکه پاسبانها و نیروهای انتظامی مزاحم آنها شوند. عده‌ای

---

۱. پژوهش گروهی جامی، پیشین، صص ۶۶۶-۶۶۵؛ و باری روبین، پیشین، ص ۸۳؛ و اسکندر دلدم، پیشین، ص ۳۰۳؛ و جعفر مهدی‌نیا، پیشین، ص ۸۳ ص ۵۲۰؛ و محمود ستایش، ***دکتر محمد مصدق به مناسبت پنجاهمین سالگرد زمامداری‌اش***، چ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۸۰، ص ۲۱۹.

۲. جواد منصوری، ***سیر تکوینی انقلاب اسلامی***، ص ۹۹.

۳. پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۶۶۶؛ و محمود ستایش، پیشین، ص ۲۱۹؛ و باری روبین، پیشین، ص ۸۳.

هم وارد ساختمانهای دولتی شده‌اند و عکس‌های شاه را به درودیوار نصب می‌کنند. اینها دارودسته شعبان بی‌مخ و جنوب شهری‌ها هستند. در شمیران هم دسته دیگر، اتومبیل‌ها را متوقف کرده و عکس شاه را روی شیشه جلوی اتومبیل می‌چسبانند. در میدان بهارستان هم تظاهراتی علیه دولت، در حال شکل‌گیری است. صلاح نیست به کرج بروید.[۱] این گروهها رأس ساعت ۹ در میدان بهارستان به دادن شعار و طرفداری از شاه می‌پردازند و همچنین به جمعیتی از تظاهرکنندگان حامی مصدق، که مطابق همه روزه برای تظاهرات در میدان جمع شده بودند، حمله کرده و بدین ترتیب زدوخورد آغاز می‌شود. سرتیپ دفتری هم که در این روز توسط مصدق به ریاست شهربانی منصوب شده بود، طبق قرار قبلی با کودتاگران، به مأمورین شهربانی دستور می‌دهد که از جمعیت اوباش تظاهرکننده حمایت کنند.[۲] انور خامه‌ای، خاطرات خود را در این ساعت از روز چنین بیان می‌کند: ساعت ۹ بود که اولین دسته‌های اراذل و اوباش به خیابانهای مرکزی شهر رسیدند. ظاهراً صبح زود از جنوب شهر راه افتاده و به آرامی تا چهارراه عزیزخان که خانه من بود آمده بودند. اولین صداهای مرده باد مصدق و زنده باد شاه که بلند شد، من از پنجره اتاقم به بیرون نظری افکندم و دیدم اوباش مشغول پاک‌کردن شعارهایی‌اند که توده‌ای‌ها بر روی دیوار نوشته بودند و سپس رفتند. من نیز کنجکاو شده و از خانه بیرون زدم. در خیابان حافظ، مردم که بیشتر آنها ارمنی بودند مات و مبهوت به رفت و آمد کامیونهایی که اراذل و اوباش را حمل می‌کردند می‌نگریستند. در هر کامیون ده دوازده نفر ایستاده و مرتباً

---

۱. غلامرضا نجاتی، **در کنار پدرم مصدق: خاطرات دکتر غلامحسین مصدق**، چ سوم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹، ص ۱۱۶.

۲. کورش زعیم، پیشین، ص ۳۱۹.

جاویدشاه می‌گفتند. برخلاف انتظار من در برابر این رجاله‌بازی‌ها هیچگونه عکس‌العملی از جانب توده‌ای‌ها و یا مصدقی‌ها صورت نمی‌گرفت. باورکردنی نبود که دویست سیصدنفر رجاله شهر را قبضه کنند و هیچکس در برابر آنها ظاهر نشود. سر چهارراه عزیزخان در حال تماشا بودم که ناگهان یک دسته شصت هفتاد نفری از همان اوباش، با چوب و چماق از طرف خیابان سوم اسفند ظاهر شدند. یکی از آنها یک دست بریده شده‌ای را سر چوبی کرده بود و فریاد می‌زد این دست دکتر فاطمی است، مصدق نابود شد! پاسبانها نیز اصلاً کاری به آنها نداشتند.[۱]
همایون کاتوزیان نیز در نقل خاطرات خود از آن زمان می‌گوید: تعداد زیادی از مردم در خیابان ایستاده و از آنچه اتفاق می‌افتاد دچار حیرت و سرگشتگی بودند. بازار جروبحث و شایعه‌سازی داغ بود. من تعدادی کامیون دیدم که جماعتی که بر آن سوار بودند و به لوطی‌ها و آدم‌کش‌ها شباهت داشتند، در حالی که چوب و چماق خود را در هوا تکان می‌دادند، شعارهایی برضد مصدق و به نفع شاه می‌دادند. ما آن را خیلی جدی نگرفتیم، اما بعدازظهر معلوم شد که قضیه خیلی جدی‌تر از آن است که فکر می‌کردیم.[۲]

به هر حال جمعیت اوباش، با ارتشیان و بخشی از مردم نظاره‌گر که از تظاهرات روزهای پیش توده‌ای‌ها خشمگین یا از مصدق سر خورده شده بودند، به یکدیگر پیوستند و پس از اشغال میدان ارگ و سبزه‌میدان، به گروههای سی ـ چهل نفری تقسیم شده و هر دسته با دادن شعارهای

---

۱. انور خامه‌ای، ***از انشعاب تا کودتا***، ج سوم، چ اول، بی‌جا، انتشارات هفته، ۱۳۶۳، ص ۴۳۷.

۲. بریان لیپنگ، پیشین، صص ۶۴-۶۳؛ و منوچهر کی‌مرام، ***رفقای بالا***، چ اول، بی‌جا، نشر شباویز، ۱۳۷۴، ص ۲۸۰.

زنده‌باد شاه به یکی از مراکز دولتی حمله نموده و پس از کتک زدن نگهبانان وارد ساختمانها شده، عکس شاه را بالای سردر آن آویزان می‌کنند.[۱] از جمله ساختمانهای مهمی که در میدان توپخانه مورد هجوم آنها قرار گرفت، وزارت امور خارجه بود.[۲] ساعت ده صبح، شعبان بی‌مخ با گروه چاقوکش و اوباش خود، با توجه به نزدیکی زورخانه‌اش، این میدان را غرق‌گاه خود کرده بود. در سمت غربی میدان توپخانه، یکی از این اوباش، دستمال یزدی خون‌آلودی را گرد سر خود می‌چرخاند و مخالفین را تهدید به قتل می‌کرد.[۳] مقارن ساعت ده و بیست و پنج دقیقه صبح، لومپن‌ها که تعداد آنها به هفت هزار نفر رسیده بود، به همراه سربازان از میدان اسلامبول به طرف بهارستان و از آنجا به خیابان شاه‌آباد و خیابان کم‌عرض ظهیرالاسلام رفتند و سپس به حزب ایران حمله‌ور شده و کلیه اثاثیه، تابلوها و عکس‌های مصدق را از بین بردند. پس از آن به حزب ملت ایران هجوم برده و پس از تخریب آنجا، پرچم‌هایی را که این حزب سه روز قبل بر پایه مجسمه رضاشاه زده بود، پاره‌پاره کرده و به نفع شاه و علیه مصدق شعار می‌دادند. در خیابان نظامیه نیز اداره روزنامه ***باختر امروز*** را پس از غارت به آتش کشیدند. عین همین بلا بر سر روزنامه‌های ***به سوی آینده***، ***حاجی بابا*** و حزب نیروی سوم وارد آمد.[۴]

---

۱. کورش زعیم، پیشین، صص ۳۲۱-۳۲۰؛ و پژوهش گروهی جامی، پیشین، ص ۶۶۶؛ و عمادالدین باقی، ج اول، پیشین، ص ۱۵۱؛ و مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، ص ۳۶؛ و باری روبین، پیشین، ص ۸۳؛ و ناصر نجمی، از ***سیدضیاء تا بازرگان***، ص ۴۱۷؛ و مسعود حجازی، پیشین، صص ۱۱۱-۱۱۰.

۲. اسکندر دلدم، پیشین، ص ۳۰۳.

3. WWW. Iichs. org/Baharestan/Bahar 7/Vaghaye. htm - 97k - chahed - similar - pages.

عنوان مقاله: چهل روز پر التهاب، نویسنده جلال فرهمند.

۴. خسرو معتضد، ***شادکامان کاخ مرمر***، ص ۹۶۱؛ و کورش زعیم، پیشین، ص ۳۲۰.

محمدعلی سفری یکی از شاهدان عینی این حوادث، می‌گوید: من در دفتر روزنامه **باختر امروز** مشغول تنظیم مطالب روزنامه بودم که ناگهان هیاهو برخاست و دفتر روزنامه در میان شعله‌های آتش محاصره شد. گروهی از اوباش چماق به دست به تخریب و شکستن شیشه‌ها پرداختند و در مدت کمی دفتر روزنامه به اشغال چاقوکشان درآمد. من به اتفاق جلال نائینی، در محاصره قرار گرفتم. چون قیافه ما برای لومپن‌ها آشنا بود درصدد فرار برآمدیم. راهروها و پله‌ها همه در محاصره چاقوکشان بود، به ناچار از نرده بالکن روزنامه به طبقه پایین و از آنجا به پاساژ مجاور فرار کردیم. میدان بهارستان نیز در اشغال آنها و درباریان و نظامیان وابسته به این گروه بود. کوچه نظامیه را برای فرار مناسب دیدیم و در انتهای کوچه از هم جدا شدیم و من از طریق خیابان برق به طرف میدان توپخانه رفتم. در آنجا هم هرچند دقیقه یک بار، جیپ یا کامیون حامل چاقوکشان و اوباش عربده‌کشان و جاویدشاه‌گویان رد می‌شد. اما در چهارراه پهلوی تعداد آنها کم بود.[1] خلیل ملکی نیز در خاطرات خود خاطرنشان می‌کند که چگونه اوباش به دفتر حزب نیروی سوم حمله‌ور شده و پس از زدوخورد و درگیری نهایتاً آنجا را طعمه آتش ساختند.[2] آنها پس از تخریب، غارت و به آتش کشیدن این مراکز، دوباره راهی خیابان شاه‌آباد شدند. در این خیابان و همچنین خیابان نادری، زنان بدنام و معروف، به سردستگی ملکه اعتضادی و آژدان قزی، به چاقوکشان ملحق شده و درحالی که عکس‌های شاه را در دست داشتند، شعارهای شاهپرستانه می‌دادند و مردم حیرت‌زده می‌نگریستند. در این میان تعدادی از دانشجویان دانشگاه تهران، مغازه‌داران و کارمندان دولت در گروههای

---

۱. محمدعلی سفری، **قلم و سیاست**، ج اول، صص ۸۶۸-۸۶۷.
۲. خلیل ملکی، پیشین، ص ۱۰۶.

کوچک به طور خودجوش و جسته گریخته به مقابله با این دسته‌های اوباش پرداختند، اما هر بار نیروی انتظامی مداخله کرده و آنها را عقب می‌راند.[۱] در این هنگام کامیونهای سربازها و پاسبانهای مسلح که برای پراکنده کردن آشوب‌گران به توپخانه آمده بودند، همراه جمعیت شده و به طرف ناصرخسرو و بازار حرکت کرده و از مردم کمک خواستند. با افزایش جمعیت، رانندگان اتوبوس‌های شهری، از ترس اینکه اتوبوس‌هایشان توسط اوباش به آتش کشیده شود، آنها را در اختیار متظاهرین قرار می‌دادند. اگر فرد زیرکی، از جریانهای پشت پرده آگاهی داشت و در میان جمعیت بود، می‌توانست آثار نامرئی دستورها و برنامه‌ریزی‌های برادران رشیدیان را که در بازار و اصناف تهران نفوذ عمیقی داشتند، درک کند.[۲]

اسداللّه کچل، یکی از اوباش در خاطرات خود می‌گوید که ساعت ده صبح روز ۲۸ مرداد (۱۹ آگوست) سوار ماشین شن‌کش شده و به طرف خیابان امیریه حرکت کردیم. نزدیکی چهارراه گمرک، عکس‌های شاه را که داخل گونی گذاشته بودند، بیرون آورده و به دست گرفتیم و شروع به دادن شعارهایی به نفع شاه و علیه مصدق کردیم. سپس با دسته‌ای که از میدان مولوی به سرکردگی طاهر و طیب دو برادر میدان‌دار راه افتاده بود، به هم پیوسته و به طرف خیابانهای کاخ، نادری، شاه‌آباد، اسلامبول و مجلس حرکت کردیم.[۳]

میرزا عبداللّه جندقی معروف به میرزای شهریاری، یکی از میدان‌داران که در آن روز شاهد تظاهرات لومپن‌ها و شاه‌دوستان بود، در

---

۱. کورش زعیم، پیشین، صص ۳۲۲-۳۲۱.
۲. خسرو معتضد، ***شادکامان کاخ مرمر***، صص ۹۶۲-۹۶۱.
۳. محمود تربتی سنجابی، پیشین، ص ۱۹.

مصاحبه‌ای با آقای سنجابی گفته: من در میدان بارفروشان امین‌السلطان شغل واسطه‌گری داشتم و آن طوری که یاد دارم، صبح روز ۲۸ مرداد، چهاردسته از جنوب شهر برای تظاهرات شاه دوستانه و قیام علیه مصدق، به طرف شمال شهر و حمله به خانه مصدق، رهسپار شدند:

دسته اول به سرکردگی طیب و طاهر حاج رضایی، میدان‌دار میدان بارفروشان امین‌السلطان از سر قبرآقا؛ همراهان این دسته عبارت بودند از: علی رضایی معروف به قدم، ناصر حسن‌خانی معروف به ناصر جیگرکی، اصغر استادعلی نقی معروف به اصغر سکسی، اصغر بنایی معروف به اصغر شاطر، رضا، صاحب قهوه‌خانه و نانوایی و قمارخانه شهر نو، حاج علی نوری معروف به مرد آهنین، حبیب مختارمنش، احمد ذوقی، حاجی مظلوم نهاوندی معروف به حاجی سردار و در حدود سیصد نفر سیاهی لشکر از خرده‌پاها و عمله‌های میدان.

دسته دوم به سرکردگی حسین اسماعیل‌پور معروف به حسین رمضون یخی که از باغ فردوس حرکت کرد. همراهان این دسته عبارت بودند از: تقی رمضون یخی، برادران طاهری (ماشاءاللّه ابرام‌خان، هوشنگ ابرام‌خان، اکبر ابرام‌خان، امیر ابرام‌خان) و چند صد نفر بی‌کار، و اوباش مجهز به چوب‌دستی‌های یک متری.

دسته سوم به سرکردگی محمود مسگر، باجناق حسین رمضون یخی، که از محله بدنام شهر نو رهسپار شدند، با همراهی روسپیان شهر نو و خانم رئیس‌ها.

دسته چهارم به سرکردگی صابر، از جوادیّه و دسته دیگری هم از رباط کریم، به راه افتادند. دسته طیب و رمضون یخی در میدان مولوی به هم رسیده و پس از پیوستن به هم و عبور از خیابان سیروس، چهارراه سرچشمه، میدان بهارستان، خیابان شاه‌آباد، استانبول، نادری و کاخ، به

سوی خانه مصدق رهسپار شدند. در سرچشمه و میدان بارفروشان سرچشمه، عباس لاله، اکبر لاله، میرزا علی شفیعی و اکبر زاغی و در چهارراه مخبرالدوله، مصطفی کلیایی، معروف به مصطفی زاغی از بزن‌بهادرهای چهارراه سیدعلی با جمعی از اوباش ارامنه به آنها پیوستند. دسته طیب و رمضون یخی در مسیر خود روزنامه ***باختر امروز***، تئاتر سعدی، خانه جوانان دموکرات، روزنامه ***به سوی آینده*** و مراکز دیگر را غارت کرده و به آتش کشیدند. در خیابان استانبول، رمضون یخی به قهوه‌خانه پاساژ یول چی، متعلق به مصطفی پایان، حمله و با تیراندازی به طرف عکس دیواری صاحب کافه را وادار کرد تا عکس را پایین بکشد. در طول راهپیمایی، این دسته‌ها هیچ برخوردی با نیروهای انتظامی نکردند و آنها فقط تماشاچی بودند.[1] روزنامه ***کیهان*** سه روز بعد از کودتا در مورد اسامی دسته‌های شرکت‌کننده در روز ۲۸ مرداد نوشت: «روز چهارشنبه از میدان انبار گندم، میدان شوش، گارد ماشین، خیابان سیروس، باغ فردوس، صابون‌پزخانه، خانی‌آباد و میدان پاقاپوق، دسته‌هایی از طرف آقایان طیب حاج رضایی، حاجی خان خداداد، اکبر جاسپ، حسین سلماسی، حاج عبدالحسین و عده‌ای دیگر از معتمدین محل که اسامی آنها بعد خواهد آمد، به خیابانهای مرکزی شهر رهسپار و با همراهی سایر دسته‌ها بر ادارات و رادیو و تلویزیون، مسلط شدند».[2] باید توجه داشت که در این روز، برخلاف هفته‌های پیش، توده مردم صرفاً شامل اراذل و

---

۱. محمود تربتی سنجابی، پیشین، صص ۱۰۶-۱۰۳؛ و عنوان مقاله: سرقبر آقا و باغ فردوس.

WWW. Hamshahri.net / vijenam / tehran / 1382 / 01 / 25. Tehran. htm.

و سجاد راعی، پیشین، صص ۱۹۶-۱۹۴.

۲. دسته‌هایی که روز چهارشنبه در تظاهرات شرکت داشتند، روزنامه ***کیهان***، ش ۳۰۷۰، سال دوازدهم، ۳۱ مرداد ۱۳۳۲، ص ۳.

اوباش نبودند، بلکه از طبقات دیگر هم حضور داشتند؛ چرا که از روش‌های ناهنجار و بی‌سلیقه‌گی‌های هواداران مصدق در مخالفت با شاه ناخشنود بودند. آنگاه که گروهی از اوباش با پرچم سرخ و در حال خواندن سرودهای کمونیستی، به شکستن و از میان برداشتن مجسمه‌های شاه و پدرش برخاسته بودند و برای پاره کردن عکس‌های آنان به خانه‌ها و مغازه‌ها حمله می‌کردند، آنها در نزد خود حساب دیگری کردند، زیرا از آینده یک حکومت توده‌ای وحشت داشتند. علاوه بر این لحن اهانت‌آمیز دکتر فاطمی درباره شاه نیز حس تنفر عده‌ای از مردم را برانگیخته بود![1]

بعدازظهر ۲۸ مرداد و حمله اوباش به خانه نخست‌وزیر

ایستگاه رادیو، یکی از مراکز مهم و حساسی بود که در این روز توسط اوباش و کودتاچیان تصرف شد و سقوط دولت مصدق را تسریع بخشید. این مرکز در ساعت نیم، که خلاصه اخبار را پخش می‌کرد، حتی یک خبر مهم از اوضاع تهران نداد و این وضع تا ۳/۵ ادامه یافت. در ساعت مزبور آنجا مورد تهاجم کودتاگران واقع شد و یک تانک که جمعی سرباز و اوباش و افراد بیکاره روی آن نشسته بودند وارد محوطه بی‌سیم شده و پس از اشغال فرستنده رادیو، موفق شدند خود را به پشت میکروفن رسانده و با جملاتی که حالت رمز داشت، آمریکایی‌های منتظر خبر را از تسخیر آنجا مطلع سازند. پس از آن، فرمان شاه دایر بر انتصاب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری قرائت گردید و خود وی نیز پشت میکروفن

---

۱. محمدعلی موحد، ج دوم، پیشین، ص ۸۳۵؛ و مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، ص ۳۶؛ و ریچارد کاتم، پیشین، صص ۳۲۸-۳۲۷.

حاضر شده و برنامه دولت آینده را برای مردم خواند.[1] زمانی که زاهدی سخنرانی می‌کرد، صدای فریاد عوامل کودتا که در حال گفتن زنده باد شاه، زنده باد زاهدی، زنده باد نخست‌وزیر قانونی، بودند شنیده می‌شد. مدیران روزنامه‌های وابسته به دربار و حقوق‌بگیران سفارت انگلیس هم بودند. آنها هر کدام با چند کلامی پشت میکروفن زندگی آینده خود را بیمه کردند.

بعد از سخنرانی زاهدی، میراشرافی، ملکه اعتضادی و یکی دو نفر دیگر، سخنانی بیان کردند که سراسر دشنام و توهین به مصدق و تعریف و تمجید از شاه بود. این آشوب تا ساعت ۴/۵ ادامه یافت.[2]

در این شرایط، اندک امید نظامیان شجاع محافظ اقامتگاه دکتر مصدق، خواه ناخواه به خاموشی گرایید و نیروهای ملی و توده‌ای‌ها، منفعلانه در انتظار پایان کار معرکه‌گردانان نشستند.[3]

پس از اشغال رادیو، حول و حوش ساعت ۵ بعدازظهر، جمعیت از سه راه شاه به همراه تانک‌هایی که به کمکشان آمده بودند، خود را به اول خیابان کاخ رسانیدند. در این مکان درگیری‌هایی میان طرفین رخ داد.[4] البته صبح و ظهر نیز دسته‌هایی از اوباش قصد رفتن به خانه مصدق و تجمع در آنجا را داشتند، اما محافظان، جلو آنها را گرفته و عقب رانده بودند.[5] درحین محاصره خانه نخست‌وزیر، شعبان بی‌مخ، هیجان‌زده با هفت‌تیری در دست، جیپی را که می‌گذشت متوقف نموده و سپس روی

---

۱. خسرو معتضد، ***شادکامان کاخ مرمر***، ص ۹۶۲؛ و ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، ج دوم، ص ۱۳۸۶؛ و خسرو معتضد، پیشین، ص ۹۶۲.

۲. مسعود بهنود، پیشین، ص ۳۸۷؛ و انور خامه‌ای، ***از انشعاب تا کودتا***، ج سوم، ص ۴۴۰؛ و خسرو معتضد، پیشین، ص ۹۶۳.

۳. محمود ستایش، پیشین، ص ۲۱۹.

۴. خسرو معتضد، پیشین، ص ۹۶۳.

۵. انورخامه‌ای، ***از انشعاب تا کودتا***، ج سوم، ص ۴۳۸.

آن نشسته و پیوسته به در خانه می‌کوبید. قبلاً گلوله‌های تانک بالای ساختمان را ویران کرده بود.[۱] پس از پایان تیراندازی محافظین خانه و هنگامی که پرچم سفید بالای خانه مصدق آویخته شد، طیب دستور داد که تظاهرکنندگان به خانه او حمله‌ور شده و آنجا را تخریب کرده و به آتش بکشند.[۲] به همین جهت حمله آغاز شد و چند دقیقه پس از ورود تانکها به خانه مصدق، دسته چاقوکشان و اوباش مسلح به انواع سلاح‌های سرد، مانند چماق، خنجر، چاقو، زنجیر و غیره به درون خانه حمله‌ور شده تا مصدق و یاران او را بکشند، اما آنها رفته بودند، لذا موقعیت را مغتنم شمرده و تمام اموال، اثاثیه و حتی شیرآلات آب خانه و اسناد محرمانه سیاسی و کشوری و غیره را به غارت و یغما بردند. چهار غارت‌گر اوباش که سر یک قالی پانزده متری با همدیگر درگیر بودند سرانجام به توافق رسیده و قالی را چهار تکه کردند.[۳] فرزند مصدق در خاطراتش می‌گوید: عصر روز ۲۸ مرداد دار و ندار پدر را در خانه‌اش غارت کردند، حتی کاشی‌های ساختمان و سیم‌های برق را کندند و بردند. خانه برادرم احمد و خانه من نیز که مجاور خانه پدرمان بود، تاراج شده بود و آنچه برای من باقی مانده بود، یک دست لباس تنم به اضافه کلید همان خانه غارت شده بود![۴] مکری یکی از شاهدان عینی واقعه می‌گوید که در جریان حمله به خانه مصدق، اوباش هنگام غارت، شعارها و فحش‌های رکیکی سر می‌دادند، از جمله اینکه پوست و روده توده‌ای می‌خریم و غیره. من برای

---

۱. مسعود بهنود، پیشین، ص ۳۸۸. ۲. محمود تربتی سنجابی، پیشین، ص ۱۰۶.

۳. کورش زعیم، پیشین، صص ۳۲۹-۳۲۸؛ حبیب لاجوردی، پیشین، ص ۱۴۵؛ و جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ص ۵۲۱؛ و باقر عاقلی، ***شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران***، ج سوم، ص ۱۰۲.

۴. غلامرضا نجاتی، **در کنار پدرم مصدق: *خاطرات دکتر غلامحسین مصدق***، ص ۱۱۹.

مخفی شدن، دو محل را در حوالی دانشگاه در نظر گرفتم، ولی آن نقاط نیز مرکز عمده تظاهرات اوباش و مخالفین بود.[۱] خبرنگار نشریه ***آسیای جوان*** نیز که هنگام هجوم اوباش به خانه مصدق در آنجا حضور داشته می‌گوید پس از پایان تیراندازی من خود ناظر بودم که اوباش فرصت‌طلب، قالی‌های قیمتی را قطعه‌قطعه می‌کردند و هر قطعه آن را یک نفر به یغما می‌برد. حتی درخت‌های خانه را نیز از ریشه درآوردند. وقتی من وارد خانه مصدق شدم، از دود باروت به سرفه افتادم. گلوله‌های توپ و مسلسل، دیوارها را سوراخ سوراخ کرده بود.[۲] طی نبردهای جلو خانه مصدق، سیصد نفر کشته شدند و در میان آنها، اجساد تعدادی از مزدوران به دست آمد که در جیب‌هایشان، اسکناس نو ۵۰۰ ریالی که صبح همان روز عمّال سیا، بابت شرکت در این غائله به آنها داده بودند، کشف شد.[۳]

غروب ۲۸ مرداد

در این هنگام، کودتاچیان مسلط شدند، همه نهادها و مراکز تجمع آزادی‌خواهان، در تهران و شهرستانها، به دست اوباش و اشرار به آتش کشیده شد، خانه دکتر مصدق نیز تخریب و در میان شعله‌های آتش سوخت. جای آن دارد به خاطرات افراد مختلفی که خود شخصاً شاهد ماجراهای این ساعت از روز بوده‌اند، رجوع کنیم.

یکی از وزرای دکتر مصدق می‌گوید: هنگامی که لومپن‌ها قصد هجوم به خانه مصدق را داشتند، در اثر اصرارهای دکتر صدیقی، وی از طریق

---

۱. فریده خلعتبری، پیشین، ص ۲۵۵.
۲. جعفر مهدی‌نیا، ***زندگی سیاسی سپهبد فضل‌الله زاهدی***، ص ۳۴۸.
۳. مصطفی علم، پیشین، ص ۴۷۹.

پشت‌بام به چند خانه دورتر رفت و در غروب خون‌آلود آن روز ننگین، در لحظاتی که شعله‌های آتش از خانه مصدق زبانه می‌کشید، دکتر صدیقی خطاب به او گفت: «خیلی متأسفم که خانه آزاده‌ای را جمعی اوباش به آتش کشیدند». و مصدق به آرامی دست بر شانه وی زد و گفت: «آنها خانه مرا آتش نزدند، آنها ایران را آتش زدند! تنها غصه‌ام این است که نمی‌دانم همسر پیرم امشب در کجا غنوده است و آیا سجاده‌ای برای نمازگزاردن دارد؟» مصدق پس از آن سکوت کرد و تا لحظه خاموش شدن شعله‌های آتش نظاره‌گر خانه‌اش بود.[1]

انور خامه‌ای نیز تعریف می‌کند که هنگامی که هوا تاریک شده بود، اوباش با فریادهای شادی، مرگ مصدق را اعلام می‌داشتند. عده دیگری نیز از غارت خانه او بازگشتند و هر یک چیزهایی را که به یغما برده بودند حمل می‌کردند. در میان این اشیاء همه چیز دیده می‌شد؛ میز، صندلی، پرده، اشیاء زینتی، دستشویی و لوازم حمام، پاره‌های قالی و غیره. بعدها فهمیدم دو نفر از اعضای جمعیت ما که اتفاقاً خیلی انقلابی و پرولتر بودند نیز در این غارت دخیل بودند. وقتی پرسیدم چرا این کار را کردید؟ گفتند: برای اینکه مصدق بورژوا بود![2]

روزنامه ***اطلاعات*** در تاریخ ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸ در مقاله‌ای تحت عنوان «سروان داورپناه و سروان فشارکی افسران گارد محافظ دکتر مصدق پس از ۲۵ سال سکوت افشا می‌کنند!» آورده است:

مصدق و ۲۳ تن از وزیران و یارانش، برای تسلیم نشدن به اراذل و اوباش تصمیم به خودکشی دسته‌جمعی گرفته بودند، ولی به علت نبودن

---

۱. نصرالله شیفته، پیشین، صص ۱۸۱–۱۸۰.
۲. انور خامه‌ای، ***از انشعاب تا کودتا***، ج سوم، ص ۴۴۱.

فشنگ کافی از این کار منصرف می‌شوند[1] و در شماره بعدی این روزنامه به تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۵۸ آمده است که پس از رد شدن پیشنهاد خودکشی دسته‌جمعی که از سوی مرحوم نریمان مطرح شده بود، در غروب ۲۸ مرداد ناچار برای اینکه به دست اراذل و اوباش و فواحش درباری نیفتیم به اصرار فراوان، دکتر مصدق را حاضر به ترک منزل کردیم. پس از رفتن به خانه‌ای در آن نزدیکی، در زیر زمین آن، در تاریکی شب منظره آتش‌سوزی منزل مصدق را می‌دیدیم. دکتر مصدق اصرار داشت ساعت ۸/۵ بعدازظهر، که حکومت نظامی آغاز می‌شود، خودمان را معرفی کنیم تا به دست اوباش نیفتیم، ولی عده‌ای مخالفت نموده و گفتند تا صبح صبر می‌کنیم.[2]

آشوبگران، در ساعت ۶/۵ بعدازظهر و پس از حمله به خانه مصدق، به سوی فرمانداری نظامی و سایر بازداشتگاهها روانه شدند و زندانیان سیاسی را از بند نجات دادند. دکتر بقایی حاضر به ترک زندان نبود، ولی مردم به زور او را از زندان آزاد کردند.[3]

«شب هنگام منزل شعبون‌خان در سنگلج شلوغ بود، پای منقل محمدعلی خان شلوغ‌تر و در هر دو جا دلارهای خرج نشده شوارتسکف، درگوشه‌ای پنهان».[4]

---

۱. سروان داورپناه و سروان فشارکی افسران گارد محافظ دکتر مصدق پس از ۲۵ سال سکوت افشاگری می‌کنند: خودکشی دسته‌جمعی کابینه دکتر مصدق در غروب ۲۸ مرداد، روزنامه ***اطلاعات***، ش ۱۵۹۳۲، سال پنجاه و چهارم، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، ص ۴.

۲. عنوان: ادامه شماره ۱۵۹۳۲، روزنامه ***اطلاعات***، ش ۱۵۹۳۳، سال پنجاه و چهارم، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸، ص ۴؛ و علی بهزادی، پیشین، ص ۶۶۰؛ و حبیب لاجوردی، ***خاطرات جعفر شریف امامی***، چ دوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰، ص ۱۴۷.

۳. خسرو معتضد، پیشین، ص ۹۶۵؛ و جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ج دوم، ص ۵۲۱.

۴. مسعود بهنود، ***از سیدضیاء تا بختیار***، ص ۳۸۸.

۲۸ مرداد در تبریز

اقداماتی که در این روز اوباش و افراد بی‌سروپا در تبریز انجام دادند، تقریباً شبیه همان اقدامات لومپن‌ها در تهران بود، یعنی هجوم به خیابانهای شهر و غارت مغازه‌ها، روزنامه‌فروشی‌ها، مراکز احزاب، سازمانهای دولتی و غیره. از جمله این مراکز دولتی، ایستگاه رادیو بود. ناصر نجمی که در آن زمان رئیس رادیو تبریز بود، در خاطراتش می‌گوید: پس از هجوم اوباش به این مرکز، فرار کردم. در حین عبور از خیابانهای شهر کامیون‌های نظامی و غیرنظامی مملو از اوباش را می‌دیدم که از کنار من با سرعت رد شده و عربده می‌کشیدند. علاوه بر این در سطح شهر نیز اوباش پراکنده بودند و شعارهای جاوید شاه سر می‌دادند.[۱]

کودتای ۲۸ مرداد از زبان شعبان بی‌مخ

درست است که شعبان در بیان اقدامات خود در این روز، موضوع پول گرفتن را به کلی انکار کرده و برای تبرئه خویش سخنان بیهوده زیادی بر زبان می‌آورد، اما باید توجه داشت که گفته‌های وی را اگر با نوشته‌های دیگران مقایسه کنیم، نکات زیادی می‌یابیم. شعبان می‌گوید: صبح روز ۲۸ مرداد با بروبچه‌ها در زندان بودیم که در حدود ساعت ده و نیم نگهبان زندان آمد و به من گفت که یک خانمی آمده و می‌خواهد تو را ببیند. وقتی رفتم، دیدم آژدان قزی است. او گفت: بروبچه‌ها دارند شروع می‌کنند، برای آنها پیغام بده تا من برایشان ببرم! خلاصه ما هم یک چیزی جور کردیم و دادیم ببره. بعد که به سلول برگشتم به بچه‌ها گفتم، مثل اینکه

---

۱. ناصر نجمی، ***با مصدق و دکتر فاطمی***، ص ۱۲۴؛ و ناصر نجمی، حوادث تاریخی ایران، صص ۳۲۷-۳۲۵.

شهر دارد شلوغ می‌شود. من در زندان بودم که بروبچه‌های جنوب شهر به پیغام من به راه افتاده و به خیابانهای شمال شهر سرازیر شده بودند. مدتی بعد از آن یکی از بیرون آمد و آهسته به پاسبان گفت: خانه مصدق را خراب کردند و همه جا را اشغال کرده‌اند. به سرهنگ قوامی که رادیویی داشت گفتم بگیر. ساعت یک و بیست دقیقه بعدازظهر رادیو را گرفتیم. دیدیم خانه مصدق جلسه پنبه است و هنوز هیچ خبری نیست. ساعت دو شد. باز هم اخبار چیزی نگفت. بعد دیدیم صدای رادیو خراب شده. هی با آن ور رفتیم و بالاخره بعد از یک ربعی صدای رادیو یک دفعه درآمد. دیدم ملکه اعتضادی است، بعد میراشرافی، تیمسار زاهدی و خلاصه چند تا از اینها پشت رادیو صحبت کردند که بله ما هم‌اکنون بی‌سیم را اشغال کرده‌ایم. بعد از آنها هم با تانک می‌آیند داخل شهربانی و غیره.

در همین موقع به دستور زاهدی، تیمسار خلعتبری و بیوک صابر به زندان آمده و مرا با خود به شهربانی بردند. در آنجا دیدم که زاهدی و دیگران، همه در اتاق جمع هستند و خیلی شلوغ است. تا زاهدی مرا دید، بغل وا کرد و من هم به بغل او پریدم و همدیگر را ماچ کردیم! سپس گفت برو بیرون که ما با تو خیلی کار داریم. من هم گفتم بدون رفقایم بیرون نمی‌روم، چون با آنها در لوطی‌گری قول داده‌ام! خلاصه راضی شد و من هم بلافاصله رفتم سراغ حسین رمضان یخی، احمد عشقی، حاجی محرّر، امیر موبور و دیگران. این بود که ما بعدازظهر در خیابانها راه افتادیم، اما به خانه مصدق نرفتیم. خانه وی در دعوای بین مردم و سرهنگ ممتاز ویران شد. به هر حال ما تا ساعت ۱۲ شب، پیوسته سوار ماشین بودیم و عکسی از شاه را روی شیشه ماشین گذاشته بودیم و داد می‌زدیم: «ایهاالناس مملکت آرام شد، بروید به خانه‌هایتان».

اینکه بعضی‌ها می‌گویند برای این کارها به من پول دادند و حتی با

روزولت ملاقات داشته‌ام، همه‌اش چرند است! در روز ۳۱ مرداد هم که شاه برگشت، برای استقبال او به فرودگاه رفتیم و خلاصه خیلی این‌ور و آن‌ور دویدیم! حدود یک ماه بعد، شاه مرا احضار کرد و در همان دیدار بود که شاه دستور داد که قطعه زمینی به من بدهند، تا در آنجا باشگاهی درست کنم.[۱]

بعد از کودتا

روزنامه ***لوموند***، بعد از کودتای ۲۸ مرداد در شماره ۱۷ خود به تاریخ سپتامبر ۱۹۵۳ م. نوشت: «چک شماره ۷۰۳۳۵۲، به امضای ادوارد ژرژ دانلی، به مبلغ ۳۲,۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال، از بانک ملی ایران گرفته شد و صرف رستاخیز ۲۸ مرداد گردید. با این پول پانصد تن از ولگردان زاغه‌های جنوب شهر را برای آشوب و غارت استخدام نموده و به هر یک سیصد فرانک دادند و نیز تنی چند از روحانیون را خریداری نمودند».[۲]

روزنامه ***ابزرواتور*** نیز نوشت که کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه مصدق توسط پانصد ولگرد که از گودهای جنوب تهران جمع‌آوری شده بودند، انجام شد. به هر یک سیصد فرانک داده بودند که هرچه می‌خواهند غارت کنند، پلیس هم حامی آنها بود؛ بدین‌سان، با به میدان آوردن عده‌ای از مردم بی‌چیز و جاهل به عنوان سیاهی لشکر، کودتای طرح‌ریزی شده در سوئیس را پیاده کردند.[۳] بعد از اتمام عملیات،

---

۱. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، صص ۱۷۳-۱۵۹.

۲. محمود تفضلی، پیشین، ص ۶۹؛ و شمس‌الدین امیرعلایی، پیشین، ص ۳۱۱، و اسماعیل اقبال، پیشین، ص ۱۵۳؛ و فؤاد روحانی، پیشین، ص ۳۹۰؛ و ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، ج دوم، ص ۱۴۰۱.

۳. شمس‌الدین امیرعلایی، پیشین، ص ۳۱۱.

کودتاچیان کوشش فراوانی در باشکوه جلوه دادن استقبال از شاه کردند. از سوی دیگر در پای پلکان هواپیما، طلب‌کاران سلطنت و آنهایی که تاج را به او برگردانده بودند، احاطه‌اش کردند؛ جز تیمسار زاهدی که رفتاری همچون یک سردار پیروز داشت! شعبان جعفری نیز که خود را تاج‌بخش نامیده بود، با جیپی روباز که پرچمی بر آن نصب شده بود و همچنین هفت‌تیری در دست، جلو ماشین ضد گلوله شاه حرکت می‌کرد و تا کاخ او را همراهی نمود.[1] مجله ***تهران مصوّر*** در شماره ۲ خود، طرح روی جلد را به شعبان اختصاص داده بود؛ در این عکس شعبان‌خان با هفت‌تیر، پیشاپیش عده‌ای چاقوکش، ایستاده بود و فریاد می‌زد. این مجله حتی مقاله‌ای نیز در مورد او نوشت.[2]

جعفر مهدی‌نیا معتقد است که شعبان در سرنگونی دولت مصدق و بازگرداندن شاه هیچ‌گونه نقشی نداشت! این طیب بود که مردم را که بیشترشان میدانی و ساکن جنوب شهر و دروازه قزوین بودند، با صرف پولی که در اختیارش گذاشته بودند، به صحنه آورد و کار را تمام کرد. طیب سالها به دربار رفت‌وآمد داشت و اداره املاک پهلوی به او و چند قمه‌کش دیگر، چون حبیب بلشویک و ایمان کوره و غیره، کمک‌های مالی می‌کرد.[3] ده روز بعد از کودتا سپهبد زاهدی میهمانی باشکوهی در باغ شخصی خودش در جماران، به افتخار طیب، رمضون یخی و دیگران ترتیب داد، تمامی سران میدان نیز در آن شرکت داشتند. بعد هم چند

---

۱. محمدعلی سفری، ***قلم و سیاست***، ج دوم، ص ۲۴؛ و مسعود بهنود، ***از سیدضیاء تا بختیار***، ص ۳۹۵؛ و مسعود بهنود، ***این سه زن***، ص ۴۲۴.

۲. محمدعلی سفری، ***قلم و سیاست***، ج دوم، ص ۹۲.

۳. جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ج دوم، صص ۵۲۲-۵۲۱؛ ***آزادمرد شهید طیب حاجی رضایی به روایت اسناد ساواک***، ص ۴۲؛ و سجاد راعی، پیشین، ص ۱۹۶.

قطعه زمین به دستور زاهدی در جنت‌آباد، به طیب و رمضون یخی داده شد.[1] با همه این احوال، سهم شعبان بیشتر از دیگران بود. البته شعبان تا نیمروز ۲۸ مرداد، همچنان در زندان بوده[2] و اینکه همه چیز در این روز به نام او تمام می‌شود، به دلیل یکّه‌تازی و فعالیت شدید او در بعدازظهر آن روز و روزهای پس از آن بوده که امر را بر نویسندگان جریان‌های مربوط به وقایع ۲۸ مرداد، مشتبه کرده و چون لقب بی‌مخ هم داشته، ترجیح داده‌اند او را قهرمان همه حوادث آن روز معرفی کنند.

به هر صورت شعبان، بعد از کودتای ۲۸ مرداد به صورت یکی از چهره‌های مطرح روز درآمد، حتی القاب و عناوین مختلفی نیز برای او در نظر گرفته شد، مانند «سیف الاسلام تاجبخش» و غیره.[3] هر زمانی که یکی از رجال حامی مصدق یا اعضای کابینه او به وسیله نظامیان گرفتار می‌شد، بلافاصله شعبان با اطلاع قبلی حاضر می‌شد و با چاقوکشی و عربده‌جویی اقدام به تهدید او می‌کرد. رژیم نیز به عنوان پاداش خدمات او قطعه‌زمینی در شمال پارک شهر و پولی به عنوان کمک به او داد تا یک زورخانه مدرن بسازد. این زورخانه در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۳۶ به دست شاه افتتاح شد و از آن پس هرگاه یکی از شخصیت‌های خارجی به ایران می‌آمد، از جمله برنامه‌هایی که برای او تنظیم می‌کردند یکی هم بازدید از زورخانه شعبان بود.[4] در آن دوران، دو روز در سال اوج خودنمایی شعبان

---

۱. محمود تربتی سنجابی، پیشین، ص ۱۰۶.

۲. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، ص ۱۳۴؛ و سجاد راعی، پیشین، ص ۱۹۴.

۳. ابراهیم یزدی، ***سه جمهوری***، چ اول، تهران، انتشارات جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹، ص ۸۳.

۴. البته هدف از ساختن این زورخانه برای شعبان این بود که در آن همواره گروههای مهاجم ضربتی را پرورش دهد. برگرفته از محمود تفضلی، پیشین، ص ۱۲۶.

بود؛ روزهای چهارم و نهم آبان، به مناسبت سالروز تولد شاه و ولیعهد، مراسم خاص ورزشی در ورزشگاه امجدیه برپا می‌شد. به این ترتیب تا چندین سال شعبان در گود زورخانه و گود سیاست، میداندار بود.[۱] علاوه بر این او تا سالهای قبل از انقلاب از اداره کل تبلیغات و انتشارات و بعدها از وزارت اطلاعات، حقوق می‌گرفت؛ در ابتدا ۱۵۰۰ تومان، بعدها ۴۰۰۰ تومان و اواخر ۱۰۰۰۰ تومان.[۲]

یحیی افتخارزاده در خاطرات خود تأکید می‌کند که در هر کجا که از طرف دولت یا مقامات، به هر عنوانی مهمانی رسمی ترتیب داده می‌شد، او هم به دعوت و یا بدون دعوت، در آنجا حضور می‌یافت و هروقت که من در آن مهمانی‌ها بودم، قصدش این بود که با من روبرو شده و صحبت نماید، ولی من فوراً به جای دیگری می‌رفتم. در سال ۱۳۴۷ که در باشگاه شهربانی مهمانی با حضور مقامات مهم کشوری و لشکری و وزرا برای اعضای کنفرانس پلیس بین‌الملل ترتیب داده شده بود، مجدداً او را دیدم که بدون دعوت آمده بود. خلاصه اعتراض کردم و گفتم یا جای شعبان است یا جای من که نهایتاً به دستور رئیس شهربانی، باشگاه را ترک کرد.[۳]

سرکوب جنبش‌های اعتراض‌آمیز مردمی توسط اوباش، بعد از کودتای ۲۸ مرداد

پس از کودتای آمریکایی ـ انگلیسی ۲۸ مرداد و ایجاد محیط ترور، وحشت و اختناق، اعتراضات به صورت برگزاری تظاهرات در مساجد و

---

۱. علی بهزادی، پیشین، صص ۱۹۱–۱۹۰؛ و جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی ایران***، ج دوم، پیشین، ص ۵۲۲؛ و یحیی افتخارزاده، پیشین، ص ۷۰.

۲. خسرو معتضد، پیشین، ص ۷۱۹.

۳. یحیی افتخارزاده، پیشین، صص ۷۱–۷۰.

پخش اعلامیه صورت می‌گرفت.[۱] به همین جهت لومپن‌های مزدور، به‌ویژه شعبان بی‌مخ و نوچه‌های دون مایه‌اش هر چند روز یک بار حرکتی را در خیابان‌ها به راه می‌انداختند تا بدین وسیله جو خفقان، ترس و وحشت را عمق بیشتری دهند.[۲] آنها در این کار، از مرزهای تعیین شده دستگاه و هدایت‌کنندگان خود هم تجاوز می‌کردند، به نحوی که برخی از مأمورین امنیت رژیم از این اعمال ابراز نارضایتی می‌کردند. هم‌اینک نقش این اوباش مزدور را در سرکوب حرکت‌های اعتراض‌آمیز مردمی، طی چند حادثه بررسی می‌کنیم.

۱) حادثه ۱۶ مهرماه ۱۳۳۲

اولین تظاهرات وسیع پس از کودتای ۲۸ مرداد، به ابتکار نهضت مقاومت ملی به نشانه اعتراض به حبس و محاکمه مصدق، شایگان و رضوی صورت گرفت. در آن روز بازار، دانشگاه و مدارس تهران تعطیل شد. بیش از دو هزار تن از دانشجویان، در سه منطقه یعنی خیابان پهلوی، چهارراه قوام و خیابان فردوسی راهپیمایی کرده و شعارهایی به نفع مصدق می‌دادند. عبور وسایل نقلیه نیز متوقف و هزاران تراکت و اعلامیه پخش شد. در این تظاهرات، دانشجویان با مأموران فرمانداری نظامی و اوباش و چاقوکشان مزدور دولتی به سرکردگی شعبان درگیر و عده زیادی مجروح و زخمی شدند.[۳]

---

۱. مجتبی مقصودی، پیشین، ص ۱۵۵.

۲. اوباش و چاقوکشان به‌ویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد آزادی عمل زیادی پیدا کردند. برای آگاهی بیشتر توجه شما را در این زمینه به یک سند جلب می‌کنم: سند ش ۱۲۸-۱۵۶-۶ و ۱۲۴-۱۵۶-۶ و ۱۲۵-۱۵۶-۶، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۳. غلامرضا نجاتی، ***تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران از کودتا تا انقلاب***، ۲ ج، چ چهارم، ←

در گزارشی به تاریخ ۱۳۳۲/۷/۱۶، مأموری که شاهد رفتارهای سبعانه دار و دسته شعبان بوده، ضمن انتقاد از اعمال شعبان، آن را ضد تبلیغ برای حکومت ارزیابی نموده است: «امروز، تظاهرات شعبان جعفری و دار و دسته او در خیابانها و الفاظ رکیکی که به کار می‌بردند بسیار بسیار زننده و تأثیر نامطلوبی در افکار عامه داشت و تولید انزجار و نفرت در بینندگان کرده بود. مخصوصاً در جلوی دانشگاه که نسبت به دانشجویان با الفاظ مخصوص ساکنین جنوب شهر هتاکی کرده بود، اثر بدی داشته و شایعات گوناگون در این مورد انتشار داده شده است، دیده شده که نامبرده در حالی که قمه در دست داشت و همراهان وی که شمشیرهای قدیمی همراهشان بوده، شعارهایی به نفع دولت و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌داده است.»[1]

مأمور دیگری نیز در تاریخ ۱۳۳۲/۷/۱۷ از وقایع روز قبل گزارشی بدین مضمون تهیه نموده است: شعبان بی‌مخ با چند کامیون افراد غیرنظامی، چاقو و قمه به دست، در جلو دانشگاه و بازار به مردم فحش و ناسزا می‌دادند. کمتر مکانی است که صحبت عملیات شعبان و انتقاد از او در میان نباشد. شاه‌دوستان می‌گفتند اگرچه اعمال او در ظاهر به نفع شاه می‌باشد، ولی در حقیقت بزرگترین خدمتی است که به اخلال‌گران می‌نماید. گزارش مذکور از اعتصاب بازاریان خبر داده و پیش‌بینی کرده که روز سه‌شنبه نیز به خاطر ستم‌های شعبان و نوچه‌هایش اعتصاب می‌شود.[2]

← تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳، ج اول، ص ۱۱۰؛ و مجتبی مقصودی، پیشین، ص ۱۵۵.

۱. سید عباس فاطمی، پیشین، ص ۷۳.

۲. همان، صص ۷۴-۷۳.

۲) حادثه ۲۱ آبان ماه ۱۳۳۲

این تظاهرات نیز در اعتراض به محاکمه دکتر مصدق و دیگر ملیون توسط نهضت مقاومت ملی و حزب توده صورت گرفت. تظاهرکنندگان در دانشگاه و خیابان‌های بوذرجمهری، ناصر خسرو، خیام، پهلوی، شاه‌آباد و میدان بهارستان ضمن راهپیمایی و دادن شعار، با مأمورین انتظامی و اوباش برخوردهای شدیدی کردند، به گونه‌ای که از طرفین تعداد زیادی مجروح شدند. فردای آن روز، مغازه‌های چند تن از بازاریان و کسبه که در اعتراض به دستگیری مردم اعتصاب کرده بودند، به وسیله اراذل و اوباش و در پناه نیروهای انتظامی غارت شد و چون نتوانستند از تعطیلی بازار جلوگیری کنند، قسمت‌هایی از سقف آن را خراب کردند.[۱]

۳) حادثه مسجد شاه

یکی از وعاظ درباری، در ایام عزاداری محرم، نهضت ملی و دکتر مصدق را مورد حمله و تهمت قرار داد. اوکه سخنانش مستقیماً از رادیو پخش می‌شد، خشم و نفرت را در مردم برانگیخت. در این موقع یکی از افراد نهضت مقاومت به عنوان اعتراض بی‌اعتنا به حضور مأمورین انتظامی شعار «مصدق پیروز است، ملت پیروز است» سر داد. هزاران تن حاضران، این شعار را که از رادیو و در سراسر کشور پخش می‌شد، تکرار می‌کردند. چند دقیقه بعد صدای رادیو و بلندگوها قطع شد و چاقوکشان، اوباش و چماق‌داران مزدور دولت به جان مردم افتاده و چند تن را مجروح

---

۱. غلامرضا نجاتی، *تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران از کودتا تا انقلاب*، ج اول، صص ۱۱۳-۱۱۲؛ و مجتبی مقصودی، پیشین، ص ۱۵۵.

کردند. نظیر این واقعه یک بار دیگر در ماه رمضان در مسجد شاه تکرار شد.[۱]

اوباش در انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی

همانگونه که می‌دانیم، مجلس هفدهم توسط مصدق با رفراندم تعطیل شده بود. علی‌رغم درخواست نمایندگان مجلس هفدهم مبنی بر افتتاح مجدد تا پایان دوره هفدهم، زاهدی حاضر به راه‌اندازی آن نشد، چرا که نمایندگانی ساکت و آرام می‌خواست. به همین جهت تصمیم گرفت، انتخابات مجلس هجدهم را برگزار کند و نمایندگانی به مجلس بفرستد که تسلیم دولت باشند. رژیم کودتا در نظر داشت با استفاده از دستاوردهای هفت ماه ترور، وحشت و اختناق پس از کودتا، این انتخابات در محیطی آرام انجام گیرد. به همین منظور نهضت مقاومت ملی که در صدد خنثی کردن اقدامات رژیم بود، با شعار «یا پیروز می‌شویم یا رسوا می‌کنیم» وارد میدان مبارزه شد و به دنبال حوادثی که ایجاد کرد، نامه‌ها، شکایات و اعلام جرم‌هایی مبنی بر تقلّب در انتخابات منتشر نمود که در مطبوعات جهان منعکس شد و این انتخابات به «انتخابات شعبان بی‌مخ» معروف شد و رژیم را بیش از پیش رسوا نمود. به هر حال در این انتخابات که در اواخر اسفند ۱۳۳۲ در تهران، انجام گرفت، شعبان با انتشار اعلامیه‌های مختلف با عنوان «جمعیت جوانمردان جانباز»[۲] نسبت به چگونگی

---

۱. غلامرضا نجاتی، ***تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران از کودتا تا انقلاب***، ج اول، ص ۱۱۰.

۲. تشکیلات جمعیت جوانمردان جانباز بعد از کودتای ۲۸ مرداد، توسط اراذل و اوباش و با حمایت مادی و معنوی شاه بوجود آمد. شعبان بی‌مخ در این مورد می‌گوید: بعد از ۲۸ مرداد که به خدمت شاه رسیدیم به او گفتیم: یک جمعیتی داریم که می‌خواهیم اسمش را جوانمردان جانباز بگذاریم. شاه گفت: خیلی خوب است، جوانها را جمع ←

برگزاری انتخابات اعلام‌نظر می‌کرد. مثلاً در اعلامیه شماره ۴ این جمعیت که با امضای وی منتشر شد، آمده بود: «... بکوشید تا خونهایی که در رستاخیز ۲۸ مرداد ریخته شده به هدر نرود! مجلس جای کسی است که در مرحله اول به زهد و دیانت معروف و وارد در سیاست و در شاه‌دوستی، میهن‌پرستی، شهامت، رشادت و اخلاق امتحانات لازم را در طول عمر داده و هرگز برای او انحرافی رخ نداده باشد و تنها به خاطر خدمت شاه و میهن پا به مجلس گذاشته و از جاه و مقام دوری جوید و غیره.»[1] بدین ترتیب در جریان انتخابات، شعبان به عنوان سازمان‌دهنده گروه اوباش، نقش مهمی ایفا کرد. وی با نوچه‌های مزدورش با حرکت در مراکز مختلف رأی‌گیری، مردم را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد و حتی با ضرب و شتم، عده‌ای را از حوزه‌های رأی‌گیری بیرون می‌کرد تا رأی مخالف نظر دولت و شاه ندهند و عده‌ای را هم با تهدید و تطمیع مجبور به دادن رأی به لیست زاهدی می‌نمود.[2]

کنت لاو، خبرنگار اختصاصی روزنامه **نیویورک تایمز** که در تهران

← کنید! که ما هم همین کار را کردیم. تشکیل این جمعیت فکر خودم بود. ما قبل از ۲۸ مرداد اصلاً دسته‌بندی نداشتیم. همینطور همدیگر را خبر می‌کردیم می‌آمدند و هرجا می‌خواستیم برویم می‌رفتیم. بعد از این جریان بود که ما این جمعیت را تشکیل دادیم و رفتیم دنبال بودجه‌اش که شاه دستور داده بود، ولی پیوسته وعده این ماه آن ماه را به ما می‌دادند و آخر هم بودجه را ندادند چرا که دوروبری‌های شاه نمی‌خواستند ما تقویت شویم. برگرفته از: هما سرشار، خاطرات شعبان جعفری، نشر ثالث، پیشین، ص ۲۷۸. برای اینکه از میزان نفوذ و اهمیت این جمعیت آگاه شوید، توجه شما را به سندی که در این زمینه به دست آورده‌ام جلب می‌کنم: سند شماره ۱-۹۸-۱۳۴ م، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ص ۶۳۹۶۷.

۱. سید عباس فاطمی، پیشین، صص ۹۲-۹۱؛ و غلامرضا نجاتی، ***ماجرای کودتای سرلشکر قرنی***، چ اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳، ص ۱۹؛ و غلامرضا نجاتی، ***تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران از کودتا تا انقلاب***، چ اول، ص ۱۱۰.

۲. سیدعباس فاطمی، پیشین، ص ۹۲؛ و عبداللّه مستوفی، ج دوم، پیشین، ص ۲۰۵.

حضور داشته، در گزارش ۲۰ اسفند ۱۳۳۲ درباره انتخابات نوشت: «پس از سه روز خشونت‌بار و قانون‌شکنی‌ها و بی‌نظمی‌هایی که شدت و حدت آن مردم ایران و ناظران خارجی را تحت تأثیر قرار داده بود، انتخابات مجلس امشب، در تهران پایان یافت... از روز سه‌شنبه تا امروز صبح کشتی‌گیر ریش سیاه سابق (شعبان جعفری) رهبری گروهی اوباش مسلّح به چاقو و زنجیر را به عهده داشت. گروهی از یک مرکز رأی‌گیری به مرکز دیگری برای جستجوی رأی‌دهندگان مظنون ضدرژیم می‌رفتند، در صف‌ها می‌ایستادند و مظنونین را به شدت کتک زده یا با چاقو مجروح می‌کردند. در ساعت ۱۰/۵ صبح امروز شعبان با دارودسته‌اش از مضروب کردن و چاقو زدن به رأی‌دهندگان مسجد فخرآباد خودداری کردند، زیرا عبدالله نوری یکی از کشتی‌گیران محل به شعبان اخطار کرد که اینها از نوچه‌های من هستند، کاری به کارشان نداشته باش. در یک حمله دیگر، چهار نفر از مردم چاقو خوردند. گرچه شعبان ادعا می‌کند که فقط به رأی‌دهندگان کمونیست حمله کرده، ولی همه می‌دانند که نوری به عنوان یک کشتی‌گیر ضدکمونیست معروف است... حسن عرب[1] یکی

---

۱. حسن عرب، که کار توزیع و پخش کلیه نشریات انگلیسی را در تهران و شهرستانها (به‌ویژه پس از جنگ دوم جهانی) بر عهده داشت و همچنین صاحب بنگاه نشریاتی پیاده‌رو بود، بعد از جنگ به فعالیت سیاسی پرداخت و با شخصی به نام صنیع حضرت که از لات‌های تهران بود، جزو محافظین و گروه ضربت سیدضیاءالدین طباطبایی درآمد. وی دسته‌ای از داش‌مشدی‌ها و اراذل و اوباش جنوب شهر تشکیل داد تا از آنها برای مقابله و زدوخورد با دسته‌های حزب توده، استفاده کند. او بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. ۲۰ آگوست ۱۹۵۳ م. روزنامه پرچم خاورمیانه را در خوزستان انتشار داد و صاحب دو هتل بزرگ در اهواز و شیراز شد و برای سرگرمی مشتری‌های هتل که اکثراً از شیخ‌نشین‌ها بودند، از کشورهای فرانسه، اسپانیا و لبنان، گروه زنان رقاصه و آرتیست‌های آنچنانی را به ایران دعوت می‌نمود و برنامه‌های تفریحی به ←

دیگر از وابستگان دولت ولی بدون دارودسته و حزب، گروه مسلّحی را اجیر کرده و در خارج حوزه رأی‌گیری، مستقر در کافه شهرداری، ایستاده بود. او چمدان بزرگی پر از کارت‌های شناسایی و اوراق رأی پرشده به همراه داشت و به رأی‌دهندگانی که با اتومبیل پر به حوزه رأی‌گیری آورده می‌شدند، کارت و ورقه رأی‌گیری آماده را که قبلاً تهیه شده بود تحویل می‌داد...»[1] عبدالله کرمی نوری قصاب، مانند هزاران کسبه دیگر تهران از نهضت ملی هواداری می‌کرد و پس از کودتا نیز به نهضت مقاومت ملی پیوست.[2] در حوزه مسجد فخرآباد وقتی رو در روی شعبان ایستاد، شعبان و دارودسته‌اش با او درگیر شده و با چاقو و زنجیر او را به شدت مجروح ساختند، درحالی که نیروی انتظامی نظاره‌گر بود.[3]

جای آن دارد که در این مبحث به چند حوزه انتخابتی مجلس ۱۸ سر بزنیم.

۱) حوزه مسجد شیخ‌هادی: در این حوزه، پنج نفر که در جیب‌های آنها لیست نهضت مقاومت ملی پیدا شده بود، توسط پاسبانها بازداشت شدند. تا ساعت ده بیش از چهل نفر رأی نداده بودند، ولی شماره آخرین تعرفه به ۲۰۰۰ رسیده بود! یعنی در هر دقیقه ۴۳ رأی. در این هنگام دستجات اوباش در اتوبوس‌های ۷۴ (خط ۵) و ۶۶ (خط ۱۷) و ماشین شخصی شماره ۶۹۰۴، برای ارعاب مردم به رهبری حسن عرب، به این حوزه آمدند و پس از آن اتومبیل شخصی شماره «اد. ب» نیز عده‌ای

← نمایش می‌گذاشت. محمود تربتی سنجابی، **کودتاسازان**، چ اول، تهران، مؤسسه فرهنگ کاوش، ۱۳۷۶، صص ۳۰-۲۸.

۱. غلامرضا نجاتی، ***تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران از کودتا تا انقلاب***، ج اول، ص ۱۱۷؛ و غلامرضا نجاتی، ***ماجرای کودتای سرلشکر قرنی***، پیشین، ص ۲۰.

۲. غلامرضا نجاتی، ***تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران از کودتا تا انقلاب***، ج اول، ص ۱۱۷.

۳. سیدعباس فاطمی، پیشین، ص ۹۹.

دهقان را از خارج شهر به این حوزه آورد. به علاوه رأی عده‌ای از بیکاران گرمخانه شماره ۵ را از قرار هر رأی ۲۰ ریال خریداری کرده بودند.

۲) حوزه دروازه قزوین: در این حوزه نیز رأی‌دهندگان نهضتی را شناسایی و توقیف می‌کردند. گفتنی است که تا ظهر، بیش از ۲۵ رأی به صندوق‌های این حوزه ریخته نشد، ولی انجمن ۱۰۲ تعرفه باطل کرده بود. رئیس این حوزه محمود مسگر، از اراذل معروف بود، که همراه رضا توپچی و پسر خود محمود مسگر، آرا را قبل از ریختن به صندوق باز کرده و پس از خواندن، آرا مخالف را پاره کرده و صاحبان آنها را به دست پلیس می‌سپردند.

۳) حوزه مسجد سجاد: در این حوزه عده‌ای از اراذل سومکا، با حمایت پلیس، مزاحم رأی‌دهندگان شده و ساعت ۱۱ یکی از رأی‌دهندگان را تعقیب و توقیف کردند.

۴) حوزه نظام‌آباد (صفا): این حوزه تحت نظر چاقوکشان بیوک صابر قرار داشت.

۵) حوزه کارخانه گودرن: این حوزه تحت نظر اوباش «فدائیان شاه ـ میهن» و عده زیادی نظامی قرار داشت. به دستور سرهنگ شاهرخ و سرهنگ بهارمست و زرباف رئیس انجمن که از چاقوکشان دسته بیوک صابر بود، چند نفر را مضروب و توقیف کردند.

۶) حوزه صندوق جابری: در این حوزه بیش از بیست نفر از چاقوکشان به سرکردگی علی یخی، ایلخانی و عربشاه آبادی آراء را کنترل می‌کردند. علاوه بر این دستجات مسلح اوباش، جلو چشم مردم و پلیس کاردهای خود را تیز می‌کردند.

۷) حوزه مدرسه صدر: از ساعت ۱۰/۵ عده‌ای اوباش به سرکردگی حسین قصاب، جهانگیر چاقوکش و حسن کلانتر به محوطه اخذ رأی وارد

شده و عربده‌گویان یک نفر را که مشغول نوشتن رأی به نفع نهضتی‌ها بود، مضروب کرده و سرش را تراشیدند. ساعت یازده و ربع، شعبان هم به سیل اوباش اضافه شد و با کمال وقاحت، رأی مردم را به زور می‌گرفت و آنها را از آنجا بیرون می‌کرد.

۸) حوزه پارک شهر: در این حوزه شعبان با عده‌ای اوباش از قبیل حسن سیاه و عباس کاوسی، جیب رأی‌دهندگان را علناً بازرسی می‌کردند. بعضی‌ها را مضروب کرده و چند نفر را هم با خود بردند.

۹) حوزه مسجد فخریه: این حوزه زیر نظر مجیدی، چاقوکش معروف ۲۸ مرداد، اداره می‌شد، چند بار هم شعبان به آنجا سر زد. در نزدیکی‌های ظهر عده‌ای رأی‌فروش، با کامیون‌های دولتی به شماره ۱۶۵۱ و ۱۶۵۲ به این حوزه آمدند. ابتدا ناظرین، مانع رأی‌دادن آنها شدند، ولی جعفر بهبهانی با ماشین سر رسید و بدون توجه به سجل احوال آنها، برایشان اجازه دادن رأی گرفت. این عده توسط بیژن که با جیپ دولتی شماره ۱۵۹۳، در رفت و آمد بود خریداری شده بودند.

۱۰) حوزه‌های مسجد سلسبیل، مسجد حاج ابوالفتح، مسجد کاظمیه، که پیوسته شعبان و نوچه‌هایش به آنجاها رفت و آمد داشتند و افرادی را نیز برای رأی دادن با اتوبوس می‌آوردند.

۱۱) حوزه کافه شهرداری: مقارن ساعت ۹ عده‌ای با اتوبوس‌های شماره ۱، ۲ و ۲۴، همراه اتومبیل سواری شماره ۹۰۴۰، برای دادن رأی آمدند. از یک خبرنگار آمریکایی که می‌خواست از شعبان فیلمبرداری کند نیز ممانعت شد.[1]

در جریان انتخابات، آیت‌الله کاشانی، طی تلگرافی شکایت‌آمیز به

---

۱. سید عباس فاطمی، پیشین، ص ۹۸-۹۵.

داک هامرشولد دبیر کل سازمان ملل در مورد تقلّب در انتخابات، اظهار داشتند در وضعیت اسفناک کنونی کشور که تمام مطبوعات توقیف شده‌اند، انتخابات درجه دو مجلس سنا در تهران برگزار شده است. در این انتخابات افرادی که برای رأی دادن به حوزه‌های انتخابی وارد می‌شوند رأی‌شان بالاجبار کنترل شده و در صورت عدم تطبیق با لیست دولتی، به وسیله رجاله‌ها و اوباش اجیر شده مضروب و مجروح گردیده و با کامیون‌های پلیس به زندان تحویل داده می‌شوند و غیره.[1]

شعبان بی‌مخ فعالیت خود را در این انتخابات چنین بیان می‌کند:

من برای آن انتخابات خیلی زحمت کشیدم. هنگام سرکشی به حوزه‌ها با یک پرچم سبزرنگی که روی آن نوشته شده بود «نَصرٌ مِنَ الله و فتحٌ قریب» می‌رفتم. در این حوزه‌ها، خیلی زد و خورد می‌کردیم، چرا که هر کس می‌خواست وکیل خودش را انتخاب کند. مثلاً هنگامی که ما به مسجد فخرالدوله رفته بودیم تا به نفع حسین مکی رأی بدهیم، با عبدالله کرمی قصاب که حامی مصدق و جبهه ملی بود، درگیر شده و حسابی کتک‌کاری کردیم، به طوری که او شدیداً زخمی شد.[2]

دکتر حسین فاطمی پس از دستگیری

پس از کودتای ۲۸ مرداد، دکتر فاطمی[3] به مدت ۶ ماه مخفی بود، تا

---

۱. محمدعلی سفری، ***قلم و سیاست***، ج دوم، ص ۱۳۱؛ و ***روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت***، به کوشش گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران در اروپا، قم، انتشارات دارالفکر، بی تا، صص ۱۹۵-۱۹۴.

۲. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، صص ۱۸۸-۱۸۶.

۳. دکتر حسین فاطمی در سال ۱۲۹۸ ش. در شهر نایین و در خانواده‌ای روحانی چشم به جهان گشود. او از همان دوران نوجوانی و در حین تحصیل وارد فعالیتهای سیاسی ←

سرانجام در خانه یکی از دوستانش به نام دکتر محسنی (عضو حزب توده) که افسر ارتش بود، در ساعت ۹ صبح شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۳۲ دستگیر می‌شود. او که توسط پیرزن همسایه لو داده شده بود، تنها کسی بود که توانست این مدت خود را در مخفی‌گاههای مختلف پنهان کند.[۱] پس از آنکه خبر دستگیری فاطمی به رئیس شهربانی، سپهبد علی مقدم و فرمانداری نظامی، تیمور بختیار رسید، با یک توافق، نقشه از بین بردن او را کشیدند، به این صورت که شعبان و عده دیگری از لومپن‌های حرفه‌ای را بسیج نمودند تا به محض خروج فاطمی از شهربانی، به وی حمله‌ور شده و کار او را همان‌جا تمام کنند. به همین جهت در ساعت ۳ بعدازظهر که می‌خواستند او را به زندان منتقل کنند، آنها به وی که با دست‌های بسته در احاطه پاسبانها بود، حمله‌ور شده و با چماق، زنجیر و چاقو ضرباتی بر

← شد. ملی شدن صنعت نفت به پیشنهاد وی بود. در دوره دوم نخست‌وزیری مصدق که پست پراهمیت وزارت امور خارجه را عهده‌دار شده بود، در پی کارشکنی‌ها و دسیسه‌های انگلیس بویژه در جریان ملی شدن نفت، قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس را اعلام نمود و از اینجا بود که کینه عمیق آنها را نسبت به خود برانگیخت. او در زمینه سیاست خارجی معتقد بود که ما همه ایرانی هستیم و بدون توجه به لندن یا مسکو یا واشنگتن باید انچه را که منافع ایران است در نظر گرفت و یا اینکه باید با هر نیرویی که بخواهد استقلال ایران را تهدید کند جنگید. گذشته از این وی در تمام دوره زندگی سیاسی خود با کمال شجاعت از دزدی‌ها، بی‌عفتی‌ها، مملکت‌فروشی‌ها و خونریزی‌های این رژیم فاسد انتقاد کرد و هیچگاه حاضر نشد در مقابل زور و وعده و وعید شاه و اطرافیانش تسلیم شود. پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد، درهای دربار خائن پهلوی را مهر و موم کرد و عصر روز ۲۶ مرداد در میتینگ پرشکوهی که به دعوت احزاب حامی مصدق تشکیل شده بود شرکت و سخنرانی معروف خود را علیه رژیم سلطنتی ایراد نمود. پس از کودتای ۲۸ مرداد مدتی مخفی بود تا اینکه نهایتاً دستگیر و در ۱۹ آبان ۱۳۳۳ او را که از تب می‌سوخت و با پای خود توان به میدان شهادت رفتن را نداشت، بر روی برانکادی نهادند و به قتل‌گاه بردند.

۱. علی بهزادی، پیشین، ص ۴۵۳؛ و سیدعباس فاطمی، پیشین، ص ۸۸؛ و مسعود حجازی، پیشین، ص ۱۶۳.

او وارد آوردند. در همین هنگام خواهر فاطمی که خود را سراسیمه به آنجا رسانده بود، بر روی برادرش افتاد تا سپر بلای او شود. در نتیجه ده ضربه چاقو از شانزده ضربه به پیکر او اصابت کرد.[۱]

فاطمی در نوشته‌های خود آورده زمانی که مرا از پله‌های شهربانی به عنوان اینکه به زندان لشکر دو زرهی می‌برند، پایین می‌آوردند، ده دوازده نفر که در میان آنها شعبان را شناختم، منتظرم بودند. به محض دیدن من، در حالی که دست‌هایم بسته بود با چاقو حمله کردند. ضربات چاقو بر بدنم اصابت می‌کرد و اگر خواهرم روی بدنم نیفتاده بود و ضربات چاقو را تحمل نکرده بود، همانجا کشته شده بودم.[۲]

به این ترتیب، نقشه قتل دکتر فاطمی[۳] نافرجام مانده و نهایتاً سربازان وی را به لشکر زرهی برده و یکی از مأموران وزارت خارجه هم، خواهر او یعنی سلطنت فاطمی را به بیمارستان نجمیه می‌رساند.[۴] شعبان جعفری در این مورد می‌گوید:

خبر دستگیری فاطمی را دستگاه به من نداد. هیچ‌وقت آنها به من نگفتند که برو کسی را بزن یا برو شلوغ کن! من خودم برحسب عشق و

---

۱. بهرام افراسیابی، پیشین، صص ۳۰۰-۲۹۹؛ و علی بهزادی، پیشین، صص ۴۵۴-۴۵۳؛ و خسرو معتضد، ***شادکامان کاخ مرمر***، ص ۱۰۰۵؛ و جمشیدی لاریجانی، پیشین، ص ۲۴۸؛ و مسعود حجازی، پیشین، صص ۱۶۴-۱۶۳؛ و ناصر نجمی، ***با مصدق و دکتر فاطمی***، ص ۱۵۵؛ و ابوالفضل حاج قربانعلی، پیشین، صص ۵۷-۵۶؛ و بیژن جزنی، پیشین، ص ۸۴.

۲. ناصر نجمی، ***از سیدضیاء تا بازرگان***، ص ۱۴۴۸.

۳. عده‌ای معتقدند توطئه این بود که فاطمی به این ترتیب کشته شود تا رژیم از سختی محاکمه او نجات پیدا کند. برخی هم معتقدند آرزوی شاه و تاکید او این بود که فاطمی زنده بماند و بعد اعدام شود، چرا که شاه کینه‌های زیادی از او در دل داشت. برگرفته از: بیژن جزنی، پیشین، ص ۸۴؛ و علی بهزادی، پیشین، ص ۴۵۳.

۴. بهرام افراسیابی، پیشین، ص ۳۰۰؛ و مسعود حجازی، پیشین، ص ۱۶۴.

علاقه‌ای که به شاه و به میهنم داشتم، این کارها را می‌کردم! خبر دستگیری فاطمی را مأمورینی که به آنها سپرده بودم به من دادند؛ چرا که از قبل، کینه او را شخصاً در دل داشتم. جریان از این قرار بود که زمانی که می‌خواستند وی را از شهربانی خارج کنند، من با دوستانم، درحالی که ده یازده تا مأمور دور و برش را گرفته بودند، به وی حمله‌ور شده و او را زدیم، البته نه با چاقو، چون من هیچ‌وقت چاقوکشی نکرده‌ام! اینکه می‌گویند همشیره‌اش در آن موقع خودش را روی برادرش انداخت، بیخود است او در آن موقع آنجا بود و بالای پله‌ها ایستاده بود ولی این کار را نکرد. این هم که خود سلطنت خانم می‌گوید شعبان مرا با چاقو زده کذب محض است![۱]

ایجاد مزاحمت برای دکتر مصدق در تبعیدگاهش توسط اوباش

مصدق پس از گذراندن دوران سه ساله زندان، آزاد شد ولی فقط در حرف آزاد بود و دیگر شاه به او اجازه نمی‌داد مانند گذشته کرّ و فرّی داشته باشد. به همین جهت، او تهران را به قصد زندگی در ده شخصی خود که در غرب تهران بود ترک کرد. چیزی از ورود او به محل اقامتش نگذشته بود که تظاهراتی علیه او در آنجا برگزار شد. تظاهرکنندگان، مصدق را خائن می‌خواندند و خواستار اعدام او بودند. مصدق برای حفظ جان خود از پلیس کمک خواست و پلیس هم با کمال اشتیاق او را تحت حفاظت خود درآورد و این حفاظت هرگز از دور مصدق برداشته نشد. رهبر این تظاهرات، کسی جز شعبان بی‌مخ نبود.[۲] فرزند مصدق در خاطرات خود آورده که دو سه روز از ورود پدرم به احمدآباد نگذشته بود که یک کامیون

---

۱. هما سرشار، *خاطرات شعبان جعفری*، نشر ثالث، صص ۱۷۹–۱۷۳.

۲. ریچارد کاتم، پیشین، ص ۴۱۹–۴۱۸.

پر از چاقوکش، تحت رهبری شعبان به آنجا آمده و با سر دادن شعارهای طرفداری از شاه و اهانت به پدر و آزار و اذیت مردم، آرامش ده را مختل کردند. اینجا بود که پدرم به سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران پیغام فرستاد که اکنون با روشی که در پیش گرفته‌اید، نیاز به محافظ دارم، زیرا محل زندگی‌ام با زندان تفاوتی ندارد و باید زندان‌بان داشته باشد. روز بعد، عده‌ای ژاندارم و دو مأمور مخصوص از طرف ساواک به آنجا آمدند و او را تحت نظر گرفتند. البته قبل از رفتن پدر، مأمورین ساواک به او این توصیه را کردند و چون با مقاومت مصدق روبرو شدند، آنها نیز اوباش را برای این کار و رسیدن به هدف خود، یعنی تحت نظر قرار دادن پدر به آنجا فرستادند؛ چرا که مصدق گفته بود اگر منظورتان از اعزام مأمور محافظت من در مقابل مردم احمدآباد است، نیازی ندارم، اما اگر قصد دارید مرا تحت نظر بگیرید، مطلب دیگری است![1]

---

۱. غلامرضا نجاتی، **در کنار پدرم مصدق: خاطرات دکتر غلامحسین مصدق**، ص ۱۴۶؛ و سیدعباس فاطمی، پیشین، صص ۱۱۰-۱۰۹.

فصل ۸

نقش لومپن‌ها در حوادث سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲

مقدمه

پس از کودتای ۲۸ مرداد، لومپن‌ها بیش از پیش در جامعه از آزادی عمل برخوردار شدند، چرا که رژیم، دوام سلطنت خود را مدیون تلاش‌ها و اقدامات آنها در این روز می‌دانست. به همین جهت آنها را شدیداً تحت کنترل و حمایت خود گرفت تا در مواقع بحرانی بتواند از وجودشان مجدداً استفاده نماید. این تجربه مهمی بود که طی این حادثه و حوادثی نظیر آن به دست آورده بود. گذشته از این در عین اختناق و خفقانی که در جامعه حکم‌فرما شده بود، گاه نارضایتی‌ها و مخالفت‌های مردم به صورت برپایی میتینگ‌ها و تظاهرات بروز می‌یافت و رژیم در مقابله با آنها به لومپن‌های مزدور نیاز داشت.

اوج این مخالفت‌ها در اواخر سال ۴۱ و در مخالفت با رفراندوم شاه بود که تحت رهبری روحانیون به منصّه ظهور رسید. در آغاز سال ۴۲ نیز این مبارزات ادامه یافت و رژیم در برخورد با آن، همان شیوه‌های معمول سالهای قبل یعنی بکارگیری اراذل و اوباش خیابانی را در پیش گرفت. رژیم پهلوی تا آن حد به وجود این افراد باور و اعتقاد داشت که دسته

دسته آنها را با اتوبوس‌های شرکت واحد از تهران راهی قم نمود تا در کنار همکاران خود، تجمعات مردم و روحانیون را برهم بزنند که تا حد زیادی هم در این کار موفق بودند. با آغاز محرم و تشدید مخالفت‌ها، به‌ویژه از جانب روحانیون، رژیم در صدد مقابله برآمد. به همین جهت ضمن دادن اخطارهای متناوب به آنها، لومپن‌های مزدور را نیز به حالت آماده‌باش درآورد. به طوری که آنها در این مرحله حساس یعنی سرکوب جنبش ناگهانی ۱۵ خرداد و پس از آن نقش خود را به خوبی ایفا نمودند.

در مجموع می‌توان گفت با فاصله گرفتن تدریجی مردم از رژیم، آنها برای پر کردن این خلاء ناگزیر شدند بیش از پیش به این گروهها توجه نموده و به عبارت بهتر پایگاه مردمی دیگری برای خود درست کنند. گروههایی که همیشه و در همه حال پشتیبان رژیم بوده و در تظاهرات ساختگی، انتخابات و غیره، حضور پرشور داشته باشند. به همین جهت است که ما شاهد کر و فر آنها تا اواخر دوران پهلوی در جامعه‌مان هستیم.

حمله چاقوکشان و اوباش به دانشگاه تهران در چهارم بهمن ۱۳۴۱

پس از اینکه شاه اعلام کرد که می‌خواهد اصول شش‌گانه‌اش را در ششم بهمن ۱۳۴۱ به رفراندوم بگذارد، از سوی گروههای مختلف روحانیون، مقاومت‌هایی نشان داده شد، که شدیدترین و صریح‌ترین آنها، از جانب آیت‌الله خمینی بود.[1] به همین جهت، روز سه‌شنبه دوم بهمن، اعلامیه‌ای مبنی بر تحریم رفراندوم منتشر ساختند و به دنبال آن بازاری‌ها و کسبه جنوب شهر، دست از کسب و کار کشیده و به خیابانها ریختند. با تعطیلی بازار، مغازه‌های قسمت عمده جنوب شهر تا حومه توپخانه، سرچشمه و

---

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، صص ۲۷۲-۲۷۱.

بهارستان نیز بسته شد و سیل جمعیت به سوی خیابان بوذرجمهری، نوروزخان و سه‌راه سیروس که مرکز اجتماع تظاهرکنندگان علیه رفراندوم بود، سرازیر شدند. در سرتاسر این مسیر، بین تظاهرکنندگان و نیروهای انتظامی، درگیری‌های شدیدی رخ داد، که طی آن عده‌ای کشته و زخمی شدند.[۱]

شرکت دانشجویان تهرانی در این تظاهرات و همگامی با علما، باعث عصبانیت شدید شاه و درباریان شد. مخصوصاً اینکه دانشجویان، پلاکاردهایی با شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» بر سردر دانشگاه نصب کرده بودند. به همین جهت در چهارم بهمن، رژیم دستور داد تا عمال تبه‌کار مزدورش، به آنجا حمله کنند. به دنبال این فرمان، گروهی از چاقوکشان ساواک، تحت نظر سرتیپ حکیمی، مسؤول انتظامات دانشگاه، جاویدشاه گویان به دانشگاه یورش بردند. آنها پس از به آتش کشیدن پلاکاردهای دانشجویان، به دانشکده‌ها ریخته و دانشجویانی را که سر کلاس‌های درس بودند، با چوب و چماق و چاقو مضروب و مجروح ساختند. علاوه بر این خسارات زیادی نیز به وسایل و تجهیزات دانشکده‌ها، از جمله آزمایشگاهها وارد ساختند. این تراژدی خونین، حدود ساعت ۱۲ ظهر پایان پذیرفت و چاقوکشان ساواک، درحالی که عکسی از شاه را در پیشاپیش خود حمل می‌کردند، دانشگاه را ترک نمودند. پس از آن، رژیم اعلام حکومت نظامی نموده و نظامیان مسلح را در اطراف بازار، دانشگاه، خیابانها و میادین اصلی و مرکزی شهر مستقر گردانید و اوضاع را تا روز ششم بهمن، تحت کنترل خود گرفت. در این روزها، تنها چاقوکشان و اراذل و اوباش آزاد بودند که در خیابانهای

---

۱. سیدحمید روحانی، *نهضت امام خمینی در ایران*، چ دوم، بی‌جا، افست، ۱۳۶۱، صص ۲۳۵-۲۳۲.

تهران به اسم کارگر و کشاورز، عربده کشیده، جاویدشاه گویند و با اتوبوس از پای این صندوق به آن صندوق رفته و به لوایح شاه رأی مثبت دهند.[۱]

سرکوب تظاهرات سوم بهمن ۱۳۴۱ توسط اوباش در قم

شاه قصد داشت که برای به دست آوردن نظر مثبت علما در مورد لوایح شش‌گانه، راهی قم شود. به همین جهت در روز سوم بهمن ۱۳۴۱ به دستور مراجع دینی به ویژه امام خمینی، شهر به حالت تعطیل درآمد و تعداد زیادی از مردم پایین شهر با بلند کردن قرآنی پیشاپیش جمعیت و با شعار «ما تابع قرآنیم، رفراندوم نمی‌خواهیم» به سوی حرم مطهر حضرت معصومه (ع) رهسپار شدند. جمعیت که لحظه به لحظه بر تعداد آنها افزوده می‌شد، سرانجام وارد میدان آستانه شدند. در همین هنگام گروهی که تعدادشان از ۲۵ نفر تجاوز نمی‌کرد و بعداً معلوم شد از دزدان و چاقوکشان سابقه‌دار قم می‌باشند، که در همان روز به منظور اجرای توطئه از زندان آزاد شده بودند، به همراه ساواکی‌ها، در حالی که عکسی از شاه بالای دست خود بلند کرده بودند و مرتباً جاوید شاه می‌گفتند، در این میدان به مردم رسیدند. درگیری آغاز شد و مردم نیز، اراذل و اوباش اعزامی را به همراه مأمورینی که برای نجات آنها از دست مردم مداخله می‌کردند، به باد کتک گرفتند. در این هنگام نیروهای کمکی رسید و مردم متفرق شدند. به دنبال آن، اوباش و چاقوکش‌های سابقه‌دار قم که هر لحظه تعدادشان زیادتر می‌شد، در پناه نیروی انتظامی، برای گرفتن انتقام از بازاریانی که دست به اعتصاب زده بودند، جاویدشاه گویان، به

---

۱. سیدحمید روحانی، پیشین، صص ۲۴۵-۲۴۳؛ و علی دوانی، پیشین، ج سوم، ص ۲۱۶.

مغازه‌های بسته هجوم برده و به تاراج و غارت آنها پرداختند. ماشین‌های شهربانی نیز در شهر می‌گشتند و اعلام می‌کردند هرکس نمی‌خواهد مغازه‌اش غارت شود، فوراً آن را باز کند. علاوه بر این تعدادی از اوباش مزدور نیز سوار بر ماشین‌های سواری و کامیونها، دور شهر می‌گشتند، عربده می‌کشیدند، جاوید شاه می‌گفتند و هرجا که روحانیون را می‌دیدند، مورد هتک و تعرض قرار می‌دادند. پس از سرکوب تظاهرات، شهر یکپارچه به اشغال نظامیان درآمده و اوباش مزدور شروع به تزیین شهر و طاق نصرت زدن کردند. بر اثر این پیش‌آمدها، امام اعلامیه‌ای صادر کردند و حمله رجاله‌ها و اوباش را به مردم بی‌دفاع و مدرسه فیضیه و غارت مغازه‌ها محکوم کردند.[1]

فعالیت اوباش در جریان مسافرت شاه به قم

بعد از انجام رفراندوم، شاه تصمیم می‌گیرد به قم برود. لذا از طرف ساواک قم، طاق‌نصرت‌هایی در شهر زده می‌شود، اما مردم خشمگین قم آنها را به آتش کشیده و حتی تظاهراتی را نیز به راه می‌اندازند. به همین جهت برای کنترل اوضاع و ایجاد رعب و وحشت در بین مردم یک مشت از لومپن‌های مزدور را از تهران، به وسیله اتوبوس‌های شرکت واحد، پیش از ورود شاه به آنجا برده و در شهر رهایشان می‌کنند. به گونه‌ای که آنها آزادانه و تحت حمایت پلیس در شهر، به غارت مغازه‌ها و آتش زدن آنها می‌پردازند. به هر حال با حضور اوباش، مجدداً طاق‌نصرت در شهر زده می‌شود و به طور کلی اوضاع تحت کنترل ساواک درمی‌آید. در روزی که شاه قرار بود به قم بیاید این لومپن‌ها، عربده‌کشان، در میدان آستانه

---

۱. سیدحمید روحانی، پیشین، صص ۲۵۰-۲۴۶؛ و علی دوانی، ج سوم، پیشین، صص ۲۱۹-۲۱۷.

ازدحام کرده و به عنوان اهالی شاه دوست قم، با فریادهای دل‌خراش مقدم شاهنشاه را گرامی می‌داشتند.[1]

شهر مشهد نیز با اعتصاب سراسری بازار و مغازه‌های خیابانها، مخالفت خود را با لوایح شش‌گانه شاه اعلام کرد. مقامات دولتی هم برای جلوگیری از بروز هرگونه تظاهرات و بی‌نظمی، به مانند شهر قم کامیونهای انباشته از اوباش و ژاندارم‌هایی را که غالباً افراد بی‌سواد و کم‌اطلاع بودند، از شهرهای جنوبی خراسان، زابل، سیستان و غیره وارد مشهد نمودند و به این ترتیب اوضاع را تحت کنترل خود گرفتند.

مخالفت با رفراندوم شاه در شهرهای دیگری نظیر اصفهان، تبریز، کرمان، گیلان، خوزستان، کرمانشاه، یزد، شیراز، کاشان، نجف‌آباد، رفسنجان نیز، همراه با اعتصاب بازاریان و مردم صورت گرفت.[2]

نقش لومپن‌ها در وقایع دوم فروردین ۱۳۴۲ شهر قم

چون ایام نوروز، مصادف با شهادت امام صادق (ع) بود، مراجع عظام در اعلامیه‌های صادره به این مناسبت و به خاطر اقدامات وحشیانه شاه‌پرستان در قم، اعلام عزای عمومی کرده بودند. رژیم نیز در واکنش به این تصمیم مراجع، در صبح روز دوم فروردین ۱۳۴۲ چاقوکشان، اوباش و نظامیان را در لباس دهقانی و به وسیله ماشین‌های شرکت واحد از تهران، دسته دسته رهسپار قم کرد تا اوضاع را تحت کنترل خود گرفته و هر حرکتی را در نطفه خاموش کنند.[3]

---

۱. مهدی عراقی، ***ناگفته‌ها***، به کوشش محمود مقدسی و دیگران، چ اول، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰، ص ۱۵۷؛ و سیدحمید روحانی، پیشین، ص ۲۵۲.

۲. سیدحمید روحانی، پیشین، ص ۲۵۲.

۳. محمدعلی سفری، **قلم و سیاست**، ج دوم، ص ۵۲۶؛ و سیدحمید روحانی، پیشین،

۱) اوباش در منزل شخصی امام

در جریان مراسم عزاداری در منزل امام، در صبح روز دوم فروردین، عده‌ای از اوباش مزدور، تحت حمایت پلیس، در صدد بودند که با فرستادن صلوات‌های بی‌جا، مجلس را به هم ریخته و مانع اجرای مراسم شوند، اما امام با درایت و تیزهوشی به‌موقع و با دادن اخطار به آنها این توطئه را خنثی نمود. جای آن دارد که به خاطرات چند نفر از کسانی که در این مجلس حضور داشتند، گوش فرادهیم.

عبدالکریم بی‌آزار شیرازی می‌گوید: در هنگام عزاداری، عده‌ای از اوباش و اخلال‌گرانی که از تهران آورده شده بودند، مرتب از جای خود بلند شده و تقاضا می‌کردند که امام شخصاً سخنرانی کنند و هدفشان این بود که در هنگام سخنرانی وی، مجلس را به هم زده و زدوخوردهایی در منزل امام به وجود آورند. زمانی که یکی از علمای قم، برای سخنرانی روی منبر رفت، اوباش نیز موقعیت را مغتنم شمرده و درصدد برآمدند با فرستادن صلوات‌های بی‌جا مجلس را برهم بزنند. امام نیز که اوضاع را چنین دید، دستور داد در منزل را ببندند و اعلام کرد هرکس خواست شعار بیجا بدهد، شدیداً با او برخورد کنند. در نتیجه توطئه نافرجام ماند.[1]

یکی دیگر از افراد حاضر در این مجلس به نام حیدر میریونی، می‌گوید: شیخ صادق خلخالی به نزد امام رفت و به او گفت: عده‌ای اراذل و اوباش به اینجا آمده‌اند و سروصدا و شلوغ می‌کنند. امام نیز فرمودند:

← ص ۳۳۴.

۱. علی باقری، ***خاطرات ۱۵ خرداد***، دفتر اول، چ اول، تهران، نشر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۳۲.

بروید به آنها بگویید اگر بخواهند کاری بکنند، من شخصاً به طرف صحن مطهر حرکت کرده و .... نهایتاً توطئه با هوشیاری و صلابت امام نقش بر آب شد. رژیم این افراد را از تهران و برخی شهرستانها برای اخلال در مجلس عزاداری خانه امام و مدرسه فیضیه با اتوبوس‌های شرکت واحد به آنجا آورده بود.[1]

۲) اوباش در مدرسه فیضیه قم

در بعدازظهر این روز، مراسم دیگری در مدرسه فیضیه و با حضور انبوهی از مردم برپا شد. در میان جمعیت قیافه‌های مرموز و غیرعادی که از آن شرارت و هررزگی می‌بارید، جلب نظر می‌کرد. این اوباش که بیش از هزار نفر بودند، اکثراً سرها را به فرم آلمانی زده، با لباس‌های دهقانی‌شکل و هیکل‌های غول‌آسای وحشت‌انگیز و با چشمانی شرارت‌بار و خون‌گرفته، پیوسته برای برهم زدن مجلس، صلوات‌های بی‌جا می‌فرستادند. این امر، در نهایت موجب درگیری مردم با آنها شد. اوباش نیز که منتظر چنین فرصتی بودند، با تمام وسایلی که در دست داشتند، مانند پنجه بوکس، دشنه و میله آهنی، چوب و چماق، چاقو و سلاح گرم به جان آنها افتادند. عده‌ای نیز با عربده‌های جاوید شاه، مرگ بر اسلام! و مرگ بر روحانیت! به حجره‌ها حمله‌ور شده و به ضرت و شتم روحانیون پرداختند و حتی به آن دسته از روحانیونی که برای حفظ جان خود به پشت‌بام مدرسه پناه برده بودند، نیز رحم نکردند.[2]

---

۱. علی باقری، دفتر پنجم، پیشین، ص ۳۰۱.

۲. سید حمید روحانی، پیشین، صص ۳۴۱-۳۴۰؛ ***وگزارشی از حماسه پانزده خرداد در اصفهان*** به روایت خاطرات، چ اول، قم، نشر بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران شعبه ←

حجةالاسلام عبدالحسین چهل اختراني، در خاطرات خود می‌گوید: در کنار حوض مدرسه، افراد قوی‌هیکلی که دور موهایشان را به طرز مخصوصی اصلاح کرده و کفش کتانی پوشیده بودند، حضور داشتند. مشخص بود برای برهم‌زدن مجلس آمده‌اند. بیرون مدرسه هم ماشین‌های ساواک ایستاده بودند. هنگام سخنرانی آقای انصاری، یکی از اوباش اخلال‌گر بلند شد و گفت: برای سلامتی ولیعهد ایران صلوات؛ و یک دسته از خودشان صلوات فرستادند. دو نفر دیگر از اوباش بلند شده و معترض آنها شدند و سپس نزاع مختصری بین خودشان درگرفت. مرحوم انصاری با یک مدیریت خاصی روی منبر گفت: چیزی نیست، آرام باشید، گویا سر یک نخ سیگار دعوا شده! خلاصه اینها خجالت کشیدند و نشستند. بعد از مدتی دوباره بین دو نفر از اوباش درگیری ساختگی ایجاد شد. در اینجا بود که مردم خشمگین، خونشان به جوش آمد و درگیری آغاز شد. اوباش با مشت و لگد و چماق مردم را کتک می‌زدند و آنها نیز از ترس فرار می‌کردند. من هم با عده‌ای از مردم به طبقه بالا رفتم. در آنجا چون مسلط بر آنها بودیم، شروع به آجرپرانی کردیم.[1] عبدالکریم بی‌آزار شیرازی نیز عین همین گفته‌ها را در خاطرات خود آورده است.[2]

حجةالاسلام سید محمد کوثری نیز در خاطرات خود آورده: «صلوات فرستان با چماق به مردم و طلبه‌ها حمله می‌کردند و هرکسی را

← اصفهان، ۱۳۷۱، ص ۷۱؛ و عمادالدین باقی، ج اول، پیشین، ص ۱۶۷؛ و علی دوانی، پیشین، ج سوم، ص ۲۶۴؛ و مجتبی مقصودی، پیشین، ص ۳۶۸؛ و جواد منصوری، ***سیر تکوینی انقلاب اسلامی***، ص ۱۶۶؛ و جواد منصوری، ***۲۵ سال حاکمیت آمریکا بر ایران***، چ اول، بی‌جا، نشر وزارت امور خارجه، ۱۳۶۴، صص ۹۳-۹۲.

۱. علی باقری، ***خاطرات ۱۵ خرداد***، دفتر پنجم، ص ۹۹.

۲. همان، دفتر اول، صص ۳۳-۳۲.

که مختصر ریشی داشت می‌زدند و هرکسی را که گیر می‌انداختند، عمامه‌اش را می‌کندند و نعلینش را می‌کشیدند».[1] علی دوانی نیز می‌گوید که در این روز غیر از فیضیه، در مسجد مدرسه حجتیه نیز، مراسمی برپا بود. من هم بودم. زمانی که اخلال‌گران شروع به فرستادن صلوات‌های بی‌جا کردند، شخصی به نام آقای میری که از پهلوانان و ورزشکاران معروف قم بود و دو متر قد داشت، جلو منبر آمد و مشتش را گره کرد و گفت هر حرام‌زاده‌ای که بخواهد مجلس را به هم بزند، با مشت من مواجه خواهد شد، در نتیجه همه صداها خوابید.[2]

مختصری در مورد طیب و خصوصیات او از دیدگاههای مختلف

طیب حاج‌رضایی، فرزند حسینعلی متولد ۱۲۸۰ ش.، از میدان‌داران مشهور تهران در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ بود. وی دارای دو همسر به نام‌های فخرالسادات و فخری خانم بوده که از اولی دو فرزند و از دومی پنج فرزند داشته است. طیب در سالهای جوانی از افراد خوش‌سابقه نبوده و در درگیری‌های مختلف شرکت داشته است؛ مثلاً در سال ۱۳۱۶ به اتهام درگیری و زدوخورد با پاسبانهای شهربانی، به دو سال زندان مجرد محکوم شد و در سال ۱۳۱۹ به اتهام نزاع تحت تعقیب بوده است. در سال ۱۳۲۲ نیز به پنج سال حبس با اعمال شاقه محکوم و در سال ۱۳۲۳ هم بنا به تصویب هیئت وزیران به بندرعباس تبعید گردید.[3]

غلام‌علی حداد عادل می‌گوید: آن زمان، محله‌های تهران، دست قداره‌بندها و یکه‌بزن‌ها بود و در هر محله‌ای یکی دو نفر از آنان معروف بودند، بعضی از آنها هم مانند طیب، در کل تهران اسم و رسم داشتند.

---

۱. همان، دفتر پنجم، ص ۲۰۲.   ۲. همان، دفتر اول، صص ۹۸-۹۷.

۳. *آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک*، ص ۱۲.

طیب، لات و لوت میدان و منطقه انبار گندم، خیابان ری، صفار و حوالی آن بود. از قدیم به کارهای خلاف معروف بود، مثلاً اگر در جایی عروسی بود، او را نیز دعوت می‌کردند و در بیشتر مواقع، آن مجالس را به هم می‌ریخت. حرفش خریدار داشت و به اصطلاح برای خودش، کرّ و فرّی داشت. با اینکه طیب و امثال او انسان‌های سالمی نبودند، اما در ماه محرم تکیه برپا کرده و دسته‌های عزاداری و سینه‌زنی راه می‌انداختند و نسبت به امام حسین (ع) ارادت خاصی داشتند.[1] در این مورد در جای دیگر آمده: «طیب حتی در دوران ظلمت نیز، نور حسین (ع) را در دل داشت و در عاشورای حسینی تکیه بزرگی به راه می‌انداخت که با دعوت از مداحان و سخنرانان برجسته و همچنین سینه‌زنی و عزاداری برای امام حسین (ع)، خود را در دریای عشق حسین، غوطه‌ور می‌ساخت».[2] حداد عادل در ادامه می‌گوید: تکیه طیب روبروی خیابان صفاری، یعنی انتهای خیابان انبار گندم، قرار داشت. این تکیه یک در ورودی داشت که از آن وارد میدان می‌شدند و در کنار آن انبار کالای سرپوشیده بزرگی بود که طیب هر سال از اول محرم، آنجا را سیاه‌پوش می‌کرد و در مواقع عزاداری و روضه‌خوانی، خودش نیز حاضر می‌شد. دسته طیب از مشهورترین دستجات سینه‌زنی بود، طول و عرض زیادی داشت و معمولاً دو شب پیش از عاشورا به راه می‌افتاد. عده‌ی زیادی از کارگران کوره‌پزخانه را هم برای سینه‌زنی می‌آوردند و به آنها شام می‌دادند. البته این بدان معنا نبود که دسته سینه‌زنی طیب حکایت از یک جریان عمیق مذهبی کند. حساب دستجات طیب و امثال او از حساب دسته‌های مردم متدین، بازاری‌ها،

---

۱. علی باقری، ***خاطرات ۱۵ خرداد***، دفتر هفتم، چ اول، تهران، نشر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۱۳۵.

۲. ***آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک***، ص ۶.

اصناف، کسبه و محله‌ها جدا بود.[۱] دسته‌های طیب و امثالهم فقط در ابتدای محرم، به‌ویژه ایام تاسوعا و عاشورا راه می‌افتادند و دیگر ادامه نداشتند.[۲] همانگونه که خود طیب در برگ بازجویی‌اش پس از دستگیری گفته: «من فقط ده روز اول محرم را عزاداری می‌کنم و سایر ایام سال بیشتر وقت خود را در می‌خانه‌ها می‌گذرانم.»[۳] در کتاب *آزادمرد*، در مورد دسته طیب چنین آمده: این دسته، از دسته‌های معروف سینه‌زنی در تهران بود، که در حوالی میدان شوش و خراسان، در ایام محرم، با حالتی سوگوارانه و با انبوهی از جمعیت، حرکت می‌کرد. جمعیتی که از طبقات مختلف مردم تشکیل می‌شد و طیب خود با گل‌مال کردن سر، و پوشیدن لباس مشکی در میان مردم به عزاداری می‌پرداخت و از مردم پذیرایی می‌کرد.[۴] در مورد دیگر خصوصیات روحی طیب، آمده است که او لوطی، مشتی و جوانمرد بود و اهل مظلوم‌کشی نبود. کارش بارفروشی بود ولی بارش روی دوش کسی نبود. آن زمان دستگاه به زعامت خود به کارهایی که مورد علاقه جوانان مملکت بود، دامن می‌زد ولی طیب جزو آن دسته‌ها

---

۱. دسته‌های طیب و امثالهم بیشتر در اثر رقابت و چشم هم چشمی با محلات دیگر تشکیل می‌شد؛ بدین معنی هرچند که در ظاهر آنها عزاداری می‌کردند اما انگیزه اصلی اکثر شرکت‌کنندگان در این دسته‌ها بیشتر خودنمایی بود، به طوریکه عزاداران این دسته‌ها تحت رهبری سردسته خود سعی می‌کردند صف‌های عزاداری طویلی تشکیل داده، تجهیزات بیشتر و بهتری نسبت به دسته‌های مانند خود فراهم کرده و از این طریق حرف خود را در دهان‌ها انداخته و حتی در نظر مردم و بعضی مذهبی‌ها خود را اشخاصی مؤمن جلوه‌گر کنند تا در مواقع ضروری بتوانند یکسری اهداف و خواسته‌های خود را جامه عمل بپوشانند. در این مورد در فصل اوّل مفصلاً توضیح داده شد.

۲. علی باقری، دفتر هفتم، پیشین، صص ۱۳۷-۱۳۶.

۳. *آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک*، ص ۱۱۹.

۴. همان، ص ۶.

نبود، بلکه در اراده و تدبیر انسان عاقلی بود، در عین حال دستگاه هم گاهی از او استفاده می‌کرد.[1]

طیب، فدایی دیروز، دشمن امروز

در دهه‌های بیست و سی، طیب و همکارانش به اشاره شاه، درباریان و گروههای مختلف دیگر، بارها نقش ضد ملی خود را از طریق هدایت چند صد لومپن و نیمه لومپن ایفا کرده بودند، اما این بار(اوایل دهه چهل به بعد)، پس از سالها تبه‌کاری و رجاله‌بازی و در اولین نوبتی که ندانسته در مقابل رژیم قرار گرفتند، با بی‌رحمی شدید آنها مواجه گشتند. شاید علت اصلی مرگ طیب این بود که در حضور آیت‌الله بهبهانی با اشاره به شاه گفته بود: «هرکس شتر را بالای بام برده، خودش هم آنرا به پایین خواهد آورد!» (اشاره به جریانات ۲۸ مرداد).

یکی از دلایلی که باعث شد طیب از رژیم ببرد، اختلاف او با نصیری، رئیس ساواک بود که این اختلاف پیامدهای ناگواری برای وی در بر داشت. مهدی عراقی می‌گوید:

سال ۱۳۳۹ فرح برای زایمان به یکی از بیمارستانهای پایین شهر می‌رود و این برای بچه‌های آنجا یک افتخاری بود که مثلاً ولیعهد در آنجا متولد شده و خاندان سلطنتی این افتخار را به آنها داده است. به همین مناسبت، جنوب شهر را آذین‌بندی کرده و طاق‌نصرت زده بودند. نصیری یک مقدار پلیس بیشتری در آنجا گذاشته بود. چون تولد ولیعهد در محله طیب اتفاق افتاده بود و او خود را همه‌کاره محله می‌دانست، به او می‌گوید آنها را جمع کن، مأمورینی که تو اینجا گمارده‌ای، توهین به بچه‌های

---

۱. علی باقری، دفتر چهارم، پیشین، صص ۴۷-۴۳.

جنوب شهر است، زیرا هر کدام از این بچه‌ها خودشان یک پلیس محافظ فدایی برای شاه هستند. نصیری قبول نمی‌کند، تا روز دوم و سومی که از تولد بچه گذشته بود و خود شاه به آنجا می‌آید. طیب نیز در مقابل او از نصیری شکایت می‌کند، به همین جهت به دستور شاه نیروهای پلیس جمع‌آوری می‌شوند. اینجاست که اختلاف نصیری با طیب شروع می‌شود. دستگاه به پاس خدماتی که طیب در روز ۲۸ مرداد برای بازگرداندن شاه به کشور ایفا کرده بود، امکاناتی در اختیار او گذاشته بود. از جمله اینکه علاوه بر دادن دستگاه پخت موز به او، اجازه پخش آن را در شهر نیز داده بود. به این صورت که روزی سه چهار کامیون موز بدون پرداخت مالیات و عوارض وارد می‌کرد و ده تا پانزده هزار تومان سود می‌برد. نصیری چون کینه طیب را در دل داشت برای اذیت کردن او دستور داد قوانینی به ضرر او در سطح شهر به اجرا درآید. (مثلاً ممنوع بودن عبور کامیونها در سطح شهر به ویژه از میدان شوش به آن طرف)، بر همین اساس، روزی گل‌تپه، که رئیس راهنمایی و رانندگی آن قسمت بود، جلو کامیون‌های طیب را می‌گیرد. در نتیجه خود طیب به آنجا آمده و پس از زدن او، با کامیونها حرکت می‌کند. سرگرد گل‌تپه نیز شکایت می‌کند، لذا طیب را به کلانتری می‌برند که در آنجا رئیس کلانتری آنها را با هم آشتی می‌دهد. در این هنگام، طیب مقروض می‌شود، به همین جهت، از یکی از بچه‌ها پول دستی با ربا، می‌گیرد. یکی دو ماه می‌گذرد و او نزولش را نمی‌دهد. طرف نیز چک را به اجرا می‌گذارد. طیب نیز روزی به دکان او رفته و او را به باد فحش و ناسزا می‌کشد. او نیز به دوستانش ناصر جگرکی و امیر رستمی قضیه را می‌گوید و آنها نیز با قمه به طیب حمله‌ور شده و کتفش را زخمی می‌کنند، به طوری که ۱۵ روز در زندان بستری بود. در مقابل بچه‌های میدان بارفروشان و نوچه‌های طیب هم، دکان ناصر

جگرکی را به هم می‌ریزند. بعد از آن، از دادگستری می‌آیند و طیب را به خاطر چک به آنجا می‌برند و چون او پول نقد نداشته به زندان می‌رود و این زندان رفتن او دو روز طول می‌کشد. از اینجاست که او دیدش کاملاً عوض می‌شود و به خود می‌گوید، این شتری را که بالا بردم، باید پایین بیاورم. لذا در سال ۱۳۴۲ که می‌خواستند از وجود او برای حمله به مدرسه فیضیه استفاده کنند، زیر بار نرفته و در جریان قیام ۱۵ خرداد نیز از او انتظار کمک را داشتند که باز هم طیب قبول نمی‌کند.[۱] به همین علت بود که طیب دست از حمایت دستگاه پهلوی برداشت و به قولی، برای آخرین بار در زمستان ۱۳۳۹ بود که با دارودسته‌اش به باشگاه جبهه ملی حمله کرد.[۲] در کتاب *آزادمرد* نیز آمده است: زمانی که طیب حامی شاه بود، به پاس خدمات وی واردات موز را به او دادند، اما همینکه احساس شد، دیگر وی با آنان ارتباطی ندارد، این محصول در اختیار دیگران قرار گرفت تا از این رهگذر، فشار اقتصادی به او وارد کنند. طراحی مضروب کردن وی و ایجاد فشار روحی و روانی، یکی از ترفندهای آنان در این راستا بود.[۳] شعبان بی‌مخ، علت روی‌گردانی طیب از دستگاه را اینگونه بیان می‌کند: طیب با یک ارمنی لبنانی از لبنان موز وارد می‌کردند. اینها موزهای کالو (نـرَس) را با قیمت پایینی وارد می‌کردند و بعد آنها را در زیرزمین مخصوصی با آهک و کاغذ می‌پختند و رنگ می‌کردند تا زرد شود و سپس به چندین برابر قیمت به مردم می‌فروختند و از این راه سود زیادی به جیب می‌زدند. آمدند جلو این کار را گرفتند، چرا که مردم را

---

۱. مهدی عراقی، پیشین، صص ۱۸۹–۱۸۶؛ و دهنوی، پیشین، صص ۱۸۷–۱۸۶؛ و www.Hamshahri. net / vijenam / tehran / 82 / 01 / 25 عنوان مقاله: سر قبر آقا و باغ فردوس (پیشین).

۲. بیژن جزنی، پیشین، ص ۱۴۵.

۳. ***آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک***، ص ۵۴.

مسموم می‌کرد. و هرچه آنها مقاومت کردند، نشد. طیب از آنجا دیگر مخالف شد، طیبی که همه جا با شاه بود و در آن اواخر که ولیعهد به دنیا آمد، باز او بود که سکه‌های طلا را روی ماشین شاه می‌ریخت.[۱] ماجرای پاشیدن سکه‌های طلا بر روی ماشین شاه و ولیعهد را جعفر مهدی‌نیا نیز در کتاب خود آورده است.[۲]

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت طیب که پس از کودتای ۲۸ مرداد به پاس خدماتش در این روز، در نزد دستگاه ارج و منزلتی ویژه یافته بود و حتی امتیازاتی مادی برای او در نظر گرفته شده بود، زمانی که احساس کرد دیگر رژیم نیاز آنچنانی به او و امثال او ندارد و حتی درصدد پس گرفتن برخی امتیازات و آزادی‌هایی است که به وی داده، از آن دل‌چرکین شد. این احساس زمانی شدت یافت که در جریان اختلاف مالی با یکی از میدانداران، برخلاف انتظارش چند روزی راهی زندان شد، درحالی که وی توقع داشت در این موقع رژیم به کمکش بشتابد و از رفتن او به زندان جلوگیری کند. در نتیجه نالوطی‌گری رژیم برایش کاملاً مسلم شد و در اینجا بود که دست از حمایت آن برداشت و زمانی که در جریان حوادث سال ۴۲، رژیم از او تقاضای کمک کرد، توجهی نکرد.

حوادث محرم ۴۲ و نقش طیب در آن

با توجه به وضعیت سیاسی ـ اجتماعی کشور، رژیم در محرم سال ۴۲ برای روزهای تاسوعا و عاشورا، تدارک مفصلی در جهت مقابله با هر پیش‌آمدی که به نظر شاه مخالفت‌آمیز جلوه می‌نمود، فراهم کرد. ارتش، مأموران ساواک و همچنین چاقوکشان، لومپن‌ها و قدّاره‌بندان

---

۱. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، صص ۲۹۲-۲۹۱.
۲. جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ج دوم، ص ۵۲۲.

مجهز شدند، تا هر حرکت و صدای اعتراض‌آمیزی را در نطفه خاموش کنند.

مهدی عراقی، در خاطرات خود می‌گوید: با فرا رسیدن محرم ۴۲، جمعیت مؤتلفه تصمیم گرفت که اولاً در این ماه گوینده‌ها (روحانیون و مداح‌ها) یک مسئله واحدی را مطرح کنند (مسأله فیضیه و برملا کردن جنایات رژیم) و ثانیاً از مردم نیز، برای حرکت روز عاشورا، از مسجد حاج ابوالفتح به طرف دانشگاه تهران دعوت به عمل آورند. اما مشکلی که وجود داشت این بود که از آن محلی که می‌خواستیم در این روز راه بیفتیم، دو دسته معروف بر طبق سنت راه می‌افتادند: یکی دسته مربوط به طیب و دیگری دسته رمضان یخی.

احتمال می‌دادیم که دولت از وجود اینها استفاده بکند. به همین جهت تصمیم گرفتیم که هم طیب و هم رمضان یخی را ملاقات کنیم. در ابتدا، از طریق مسیح خان، برادر طیب، با او قرار گذاشتیم و سپس به همراه ده پانزده نفر از هم‌تیپی‌های طیب که زبان او را می‌فهمیدند به خانه‌اش رفتیم. در آنجا خیلی با او صحبت کردیم و حتی گفتیم که آقا نیز از تو تعریف کرده و گفته آنها عاشق امام حسین (ع) و اسلام هستند و اگر یک روزی هم کارهایی کرده‌اند آن عرق دینی‌شان بوده و ترس از توده‌ای‌ها و غیره. طیب هم گفت: اینها عید هم می‌خواستند از ما در جریان فیضیه استفاده کنند که من و بچه‌ها جواب منفی دادیم. حالا هم همین‌طور است و در همانجا دست به جیب برد و یک صد تومان به اصغر پسرش داد و به او گفت: می‌روی و عکس آقا را می‌خری و می‌بری داخل تکیه به علامت‌ها، پرچم‌ها و غیره نصب می‌کنی!

بعد از آن، با رمضان یخی، از طریق برادرش حاج حسین ملاقات کرده و عین همین مطالب را با او در میان گذاشتیم. او نیز گفت: «آخر مار

خودش چی‌یه (رضاشاه) که توله‌اش باشه (محمدرضا شاه)». تا به حال کلانتری، مرا سه دفعه به خاطر عکس‌هایی که در تکیه زده‌ام احضار کرده و من هم گفته‌ام که نمی‌توانم نزنم، این یک مسئله خدایی است و غیره. اگر اجازه دهید خودم هم با بچه‌ها روز عاشورا به آنجا می‌آیم. خلاصه خیالمان از هر دو طرف راضی شد.[1] رژیم که اوضاع را چنین دید به شخص دیگری به نام ناصر جگرکی که از اهالی چهارراه مولوی بود، توسل جست تا در به هم زدن مجلس ما نهایت تلاش خود را بکنند.[2]

بی‌توجهی طیب به خواسته‌های رژیم و توسل آنها به شعبان بی‌مخ

غلامعلی حداد عادل، در خاطرات خود، در مورد تحول روحی طیب در محرم ۴۲، می‌گوید:

منزل ما دویست متر تا تکیه طیب، فاصله داشت و من با بعضی دوستان به سبب علاقه و شور و حال نوجوانی، هرازگاهی به سمت چهارراه صفاری می‌رفتم تا از نزدیک دسته او را تماشا کنم. آن سال در شب عاشورا با تعجب مشاهده کردم که دسته طیب به تمام پرچم‌ها، تیغه‌ها و علامت‌ها عکس امام را نصب کرده است و این حرکت عجیبی بود، زیرا او نه تنها از نظر اخلاقی و شخصیتی به فردی ناشایست معروف بود، بلکه سوابق سیاسی بدی هم داشت. مشخص بود که طیب، لشکر خود را به لشکر مقابل رژیم انتقال داده است.[3] خود طیب نیز پس از دستگیری در برگ بازجویی‌اش در مورد سؤالی که در این زمینه از او شد

---

۱. مهدی عراقی، پیشین، صص ۱۷۶–۱۷۳؛ و دهنوی، پیشین، صص ۱۸۲–۱۸۱.
۲. علی باقری، دفتر چهارم، پیشین، ص ۱۹۹.
۳. علی باقری، دفتر هفتم، پیشین، صص ۱۳۷–۱۳۶.

می‌گوید: «من عقب دسته بودم و گویا شیخ رضانامی چند دانه عکس خمینی را در جلو دسته، روی بیرق‌ها نصب کرده بود».[1]

رضا حداد عادل نیز می‌گوید: در همان شب، من تقریباً در سه چهار قدمی طیب ایستاده بودم که اتومبیل دربار کنار خیابان ایستاد و رسول پرویزی، معاون عَلم پیاده شد و سریعاً خود را به طیب رسانید و پس از سلام کردن گفت: «طیب‌خان این کاری که کرده‌ای کار درستی نیست آن عکس‌ها را بردار! برای چند دفعه این خواسته را تکرار کرد و نهایتاً گفت: «طیب‌خان یه جوری می‌شود ها!» طیب گفت: هرچه می‌خواهد بشود. خلاصه آن شب حادثه‌ای پیش نیامد، اما او اولین سنگ بنای جرأت را بین مردم گذاشت.[2]

پس از آنکه طیب، تحت تأثیر احساسات شدید مذهبی که در بین ورزشکاران سنتی به وفور دیده می‌شود، حاضر به همکاری با رژیم نشد، شعبان بی‌مخ مأمور می‌شود که با درودسته چاقوکشش نقش تاریخی خود را به مانند ۲۸ مرداد، در این ایام به‌ویژه ۱۵ خرداد ایفا کند.[3]

۱) تاسوعا و عاشورای ۱۳۴۲

مهدی عراقی در ادامه خاطرات خود می‌گوید: پس از آنکه رژیم مطلع شد، مردم قصد دارند از مسجد حاج ابوالفتح راهپیمایی اعتراض‌آمیزی

---

۱. *آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک*، ص ۱۱۹.

۲. علی باقری، دفتر چهارم، پیشین، صص ۴۴-۴۳.

۳. محمد طلوعی، *بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست*، ج دوم، چ دوم، بی‌جا، نشر علم، ۱۳۷۳، ص ۱۰۳۰؛ و *آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک*، ص ۷۸؛ و سید حمید روحانی، پیشین، صص ۴۳۷-۴۳۶؛ و سیدجلال‌الدین مدنی، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ۳ ج، بی‌جا، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ج دوم، ص ۳۴ و...

علیه شاه بکنند، از طرف شهربانی اعلامیه‌ای با این مضمون صادر می‌شود که هیچ دسته‌ای بدون اجازه کلانتری محل یا شهربانی نمی‌تواند حرکت کند و اگر هم حرکت کند، جلوش گرفته خواهد شد. اما صبح بچه‌ها رفتند و در مسجد را شکستند. جمعیت زیادی هم گرد آمده بودند. پیش‌بینی ما هم از اینکه دولت بخواهد احتمالاً از وجود یکی دو تا از گردن‌کلفت‌ها استفاده کند، درست بود و یک نفر دیگری هم بود که ما اصلاً او را به حساب نیاورده بودیم، او ناصر جگرکی، از باج‌گیران باغ فردوس و چهارراه مولوی بود. هنوز ما حرکت نکرده بودیم که خبر آوردند، او با دویست، سیصد نفر از لات‌های آنجا، که سرهایشان را یکدست تراشیده بودند، برای برهم‌زدن مجلس دارند می‌آیند.

به دستور مسؤول انتظامات، با آنها هیچ مقاومتی نشده و آنها هم به راحتی وارد مسجد شدند. وقتی داخل حیاط آمدند، در دمی که بچه‌ها می‌دادند، حل شدند. پس از آن گوینده، با اشاره دست مردم را به سکوت دعوت کرد و طی چند دقیقه سخنرانی، در نهایت گفت: خوشبختانه برادر عزیزمان آقای ناصرخان که طبق برنامه خود مراسمی دارند، برای ابراز وفاداری آمده‌اند. ما از وی متشکریم و از آنها می‌خواهیم که برگردند و در تکیه خود مشغول باشند. به محض تمام شدن صحبت دوباره دم داده شد و ناصر و دارودسته‌اش رام شده و نتوانستند از خودشان عکس‌العملی نشان دهند و بلافاصله رفتند. نزدیکی‌های ساعت ۸/۵ یا ۹ بود که جمعیت نزدیک به ۷۰ الی ۱۲۰ هزار نفری، از مسجد، با پلاکاردهایی علیه آمریکا، اسرائیل، رفراندوم و غیره، با شعار «خمینی، خمینی، خدا نگهدار تو؛ بمیرد، بمیرد، دشمن خونخوار تو»، به سمت مجلس راه افتادند. پس از آن با عبور از خیابانهای مخبرالدوله و استانبول جلو سفارت انگلیس نیز شعارهایی داده شد. ساعت ۱۱/۵ به میدان

فردوسی رسیدیم و پس از عبور از مقابل دانشگاه و کاخ، رأس ساعت ۲ بعدازظهر، به بازار رفتیم و در مسجد شاه قطع‌نامه شش ماده‌ای اجرا شد.[۱]

صبح روز عاشورا، به هنگام هجوم مردم و دسته‌های عزادار به مسجد حاج ابوالفتح و عدم یارای مقابله پلیس، شاه درصدد برآمد که این تظاهرات سهمگین را در نطفه خاموش کند. به این منظور، شعبان بی‌مخ را مأموریت داد که چاقوکشان را به صورت دسته سینه‌زن به میان تظاهرکنندگان بفرستد، تا در فرصتی مناسب و پیش از آنکه از مدرسه خارج شوند، این مزدوران با عربده جاویدشاه به آنان حمله‌ور شده و اجتماع را از هم بپاشند. مسؤولان انتظامی تظاهرات متوجه شدند که باند شعبان بی‌مخ در حالی که هر یک دشنه‌ای در آستین مخفی کرده‌اند، در میان انبوه جمعیتی که در صحن مدرسه قرار دارند، وول می‌خورند و به نام حسین (ع) به سر و سینه می‌کوبند. آنان بی‌درنگ با طیب تماس گرفته و از او کمک خواستند. بلافاصله عده‌ای از افراد ورزیده و یکه‌بزن‌های طیب به مدرسه مزبور رفته و حرکات چاقوکش‌ها و اوباش مزدور را تحت نظر قرار دادند. باند شعبان بی‌مخ نیز که خود را در محاصره یکه‌بزن‌های طیب دیدند، ماست‌ها را کیسه کرده و فرار نمودند، درحالی که ساعت ۸ صبح را اعلام می‌کرد.[۲] در این روز هم جمعیتی نزدیک به ده تا پانزده هزار نفر با شعارهایی در حمایت از مصدق به طرف دانشگاه به راه می‌افتند. آنها پس از هجوم به مسجد هدایت[۳]، از سه‌راه امین و سرچشمه گذشته و

---

۱. مهدی عراقی، پیشین، صص ۱۸۲–۱۷۸؛ و دهنوی، پیشین، صص ۱۸۴–۱۸۲.

۲. سیدحمید روحانی، پیشین، صص ۴۳۷–۴۳۶؛ و ***آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک***، صص ۷۹–۷۸؛ و علی دوانی، ج چهارم، پیشین، صص ۲۶–۲۴؛ و...

۳. دهنوی، پیشین، صص ۱۸۴–۱۸۳.

وارد بهارستان شدند و سپس به طرف خیابان شاه‌آباد به راه افتاده و پس از پیمودن خیابانهای مجدالدوله و سعدی وارد خیابان فردوسی می‌شوند. در آنجا مهدی عراقی طی سخنانی انقلاب شاه را محکوم کرد و سپس راهی دانشگاه شدند.[۱] هنگام عصر به خیابان لاله‌زار رفته و نهایتاً در میدان سپه محاصره و عده‌ی زیادی دستگیر می‌شوند و از ساعت ۹ شب به بعد بود که برخی علما و وعاظ دستگیر شدند و در قم نیز آیت‌الله خمینی را شبانه دستگیر می‌کنند.[۲]

۲) ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و عملکرد طیب در این روز

دولت امیدوار بود با غروب روز عاشورا مردم به سر کار و زندگی خود برگردند، اما روز بعد (۱۵ خرداد) با شنیدن خبر دستگیری امام، ناگهان سیل جمعیت از قسمت‌های مختلف تهران، به راه افتاد.[۳] بارفروشان تهران نیز دست از کار کشیده و با چوب، آهن و کارد و غیره دست به تظاهرات خشم‌آگین زدند. در همین موقع رئیس پلیس تهران طی تماسی تلفنی با طیب از او درخواست کرد که میدانی‌ها را از تظاهرات ضد دولتی بازدارد. اما طیب پاسخ داد که این تظاهرات جنبه مذهبی دارد و برای او ممکن نیست بتواند مردمی را که از روی مبانی مذهبی به پا خاسته‌اند از حرکت بازدارد.[۴]

---

۱. علی دوانی، ج چهارم، پیشین، صص ۲۸-۲۷.
۲. مهدی عراقی، پیشین، ص ۱۸۳.
۳. جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ج دوم، ص ۵۱۸.
۴. سیدحمید روحانی، پیشین، صص ۴۸۵-۴۸۴؛ و علی دوانی، ج چهارم، پیشین، ص ۵۷.

مهدی عراقی می‌گوید: در این روز هر کدام از بچه‌ها مأمور شدیم در یک قسمت از شهر مردم را وادار به بستن مغازه‌ها و تظاهرات کنیم، عده‌ای به میدان سبزی رفته و پس از تعطیل کردن آنجا به میدان بارفروش‌ها که مغازه طیب هم آنجا بود می‌روند. خود طیب نبود، اما پسرش بود. جریان را به او می‌گویند و او نیز با پدرش تماس گرفته و طیب نیز می‌گوید: هیچ اشکالی ندارد، تعطیل کنید.[۱] به همین ترتیب جمعیت خشمگین از جنوب شهر، به سرکردگی طیب به سمت مرکز و شمال پایتخت روانه می‌شود و در این ضمن تمام دکانهای بازار و خیابانها، تعطیل و سیل کسبه و اصناف و مردمان عادی نیز به جمعیت می‌پیوندند.[۲] تظاهرکنندگان، پس از تصرف کلانتری ۱۶، به سوی میدان شاه، دانشگاه و نهایتاً کاخ مرمر سرازیر شدند، درحالی که شعارهای تندی چون مرگ بر شاه می‌دادند.[۳] گروهی به ساختمان رادیو حمله کردند اما موفق به تصرف آن نشدند. علاوه بر این پاسگاههای پلیس، سازمانهای اداری و دولتی، اتوبوس‌های واحد و کامیونهای ارتش و باجه‌های تلفن و باشگاههای ورزشی، به‌ویژه باشگاه ورزشی شعبان بی‌مخ نیز مورد حمله تظاهرکنندگان واقع شده و طعمه حریق شدند.[۴] روزنامه ***اطلاعات***، در تاریخ ۱۶ خرداد، از حوادث روز قبل تهران گزارشی به این مضمون ارائه داد: تظاهرکنندگان پس از آتش زدن پارک شهر، ساختمان

---

۱. مهدی عراقی، پیشین، صص ۱۸۴-۱۸۳؛ و ***آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک***، ص ۸۸.
۲. جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ج دوم، ص ۵۱۸.
۳. مهدی عراقی، پیشین، ص ۱۸۴؛ و علی دوانی، ج چهارم، پیشین، ص ۵۷.
۴. غلامرضا نجاتی، ***تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران***، ص ۲۳۵؛ و مجتبی مقصودی، پیشین، ص ۳۷؛ و محمدعلی سفری، ***قلم و سیاست***، ج دوم، ص ۵۳۲؛ و علی دوانی، ج چهارم، پیشین، ص ۵۷.

شهرداری، ناحیه چهار و ساختمان اتومبیل کلوب را نیز مورد حمله قرار داده و به آتش کشیدند. پس از آن، در ساعت ۱۱ صبح، سه دسته چند صد نفری از اطراف به باشگاه ورزشی جعفری حمله‌ور شده، شیشه و در و پنجره‌ها را شکسته و سپس داخل باشگاه شدند. قسمت‌های ورزش باستانی، حمام‌ها و رخت‌کن‌ها را شکستند و سوزاندند. سپس به طبقه بالا که دفتر و موزه باشگاه است، رفته و آن قسمت را هم ویران کردند. مقارن ساعت ۱۲، مدیر باشگاه جعفری به محل رسید و با شلیک چند تیر، به مقابله با مهاجمین شتافت و نگذاشت که مهاجمین به قسمت ورزش فرنگی برسند. امروز، عده‌ای از مردم از باشگاه جعفری دیدن کردند و شعبان به اتفاق ورزشکاران باستانی در محل باشگاه اجتماع کرده و می‌خواستند برای تلافی رهسپار بازار شوند ولی گویا فرماندار نظامی دستور جلوگیری می‌دهد. بنا به گفته شعبان دیروز این عده می‌خواستند به منزلش نیز حمله کنند که بچه‌های محل جلو آنها را گرفته بودند.[1]

دولت عَلَم که سرگردان شده بود، با دستور دادن به گاردی‌ها، کشتار عجیبی تا غروب این روز به راه انداخت. سلاح مردم نیز، چوب و سنگ بود و برای اولین بار بود که تظاهرکنندگان از مواد آتش‌زا در این روز استفاده می‌کردند. نظیر این حوادث در قم، تبریز، شیراز و مشهد هم روی داد و حتی در برخی شهرها، حکومت نظامی اعلام شد.[2]

---

۱. چگونه باشگاه جعفری را آتش زدند؟ روزنامه ***اطلاعات***، ش ۱۱۱۰۸، ۱۶ خرداد ۱۳۴۲، صص ۱۴-۱۳؛ و تظاهرکنندگان کتابهای مقدس و فرهنگی را در پارک شهر به آتش کشیدند! روزنامه ***پست تهران***، ش ۲۹۱۱، ۱۶ خرداد ۱۳۴۲، ص ۲.

۲. جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن در ایران***، ج دوم، ص ۵۱۸؛ و علی دوانی، ج چهارم، پیشین، ص ۷۵.

در ۱۶ خرداد و روزهای پس از آن به موازات خشونت‌ها، دستگیری و تبعید مخالفین شروع شد و عده‌ای از روحانیون، دانشجویان و ملی‌ها و افرادی که بیشترشان میدان‌دار و میوه‌فروش بودند، از جمله طیب و حاج اسماعیل رضایی دستگیر شدند.[1]

روزنامه ***اطلاعات*** در تاریخ ۱۵ تیر ۴۲ مصاحبه‌ای با فرماندار نظامی تهران در مورد اسامی عاملین بلوای ۱۵ خرداد انجام داده که خلاصه این مصاحبه از این قرار است: طیب با دو میلیون ریال، هفت دسته از هفت نقطه شهر حرکت داد. حاج اسماعیل رضایی که دویست هزار تومان برای به راه انداختن بلوا گرفته بود، پولها را طی چکی به دولت انتقال داد. در نتیجه بازپرسی‌ها معلوم شد طیب که یکی از کارگردانان این بلوا بوده، محرک قسمتی از این دستجات بوده، به طوری که او در بازپرسی اقرار کرده، مبلغ یک میلیون ریال از حاج اسماعیل رضایی بارفروش دریافت داشته که هفت دسته به این شرح حرکت داده است:

دسته اول، به سرکردگی حسن صالحی معروف به خالدآبادی، با دریافت ۱۰۰۰۰۰ ریال از خیابان صاحب جمع. دسته دوم نیز به سرکردگی حسن صالحی با دریافت ۱۰۰۰۰۰ ریال از خیابان ارج شوش. دسته سوم به سرکردگی حاج سردار با دریافت ۱۰۰۰۰۰ ریال از میدان شوش. دسته چهارم، به سرکردگی عبدالله صادق تهرانی معروف به عبدالله نقاش، با دریافت ۲۰۰۰۰۰ ریال از خیابان بی‌سیم نجف‌آباد. دسته پنجم، به سرکردگی امیر استادولی، با دریافت ۱۵۰۰۰۰ ریال از پامنار. دسته ششم به سرکردگی رضا گچ‌کار با ترکیبی از لات‌های میدان غله، با دریافت ۱۰۰۰۰۰ ریال از میدان مزبور. دسته هفتم، به سرکردگی

---

۱. جعفر مهدی‌نیا، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***، ج دوم، ص ۵۱۹.

ایزد سلحشور معروف به داشی گزنی، با دریافت ۱۰۰۰۰۰ ریـال از خـیابان جمشید و دروازه قزوین. و بقیه را طیب، طبق اظهارات خـودش، بـرداشـته. هدف این افراد عـبارت بـود از غـارت، تـخریب، آتش‌زدن، هـتک حـیثیت بانوان، به‌ویژه بی‌حجاب‌ها، حمله به مأمورین انـتظامی، آدم‌کشـی و از بـین بردن وسایل نقلیه عمومی و غیره. آنها عـموماً بـه چـوب، چـماق، چـاقو و سنگ مجهز بوده‌اند.[۱]

در مورد نقش طیب در وقایع روز ۱۵ خرداد، گزارش‌های مـتعددی نـیز از سوی افراد و نهادهای دولتی تهیه شده که جای آن دارد به برخی از آنـها اشاره شود:

در گزارش اطلاعات داخلی که در تـاریخ ۱۵ خـرداد ۱۳۴۲ تـهیه شـده آمـده است: در بـین تـظاهرکنندگان ایـن روز در بـازار، طـیب، بـارفروش معروف نیز با عده‌ای جزو تظاهرکنندگان بوده و از قرار مـعلوم بـاقر کـچل، در میدان خراسان به عده‌ای پول می‌داد و آنـها را بـا چـوب و چـماق بـرای تظاهـرات مـی‌فرستاد. عـلاوه بـر ایـن سـید بـروجردی، شـیخ جـباری و طاهر (برادر طیب) و افرادی که دکـه‌ها را آتش مـی‌زدند نـیز تـحت رهـبری طیب بوده‌اند.[۲] در گزارش دیگـری آمـده: اشـخاصی کـه در تـظاهرات ایـن روز با طیب همکاری داشته‌اند عـبارتند از: حسـین رمـضان یـخی، حسـین برادر مهدی قصاب، مرتضی سرپلکی که ماشین افسـر پـلیس تـوسط او در سه راه سـیروس آتش زده شـد، نـاصر فـرهاد لحـاف‌دوز کـه لحـاف‌دوزی خـیابان سـعدی را آتش زده، نـاصر کـربلا عـبدالله، رضـا شـریان، اصـغر اصـفهانی قـهوه‌چی کـه در روز ۱۵ خـرداد مـتظاهرین در قـهوه‌خانه ایـن

---

۱. اسامی عاملین بلوای ۱۵ خرداد، روزنامه ***اطلاعات***، ش ۱۱۱۳۳، سال ۳۸، ۱۵ تیرماه ۱۳۴۲، ص ۱ و ص ۱۳.

۲. ***آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک***، ص ۸۸.

شخص اجتماع نموده و به وسیله ماشین‌های باری بی‌نمره طیب به نقاط مختلف فرستاده می‌شدند.[1] در گزارش دیگری نیز که سپهبد نصیری در مورد وقایع این روز برای شخص شاه فرستاده، به نقش دو طبقه مخصوص تاکید شده:

الف) طبقه محرکین و عاملین اصلی که اکثراً از طبقه روحانیون و بازاریان هستند.

ب) طبقه مجریان، اداره‌کنندگان و اخلال‌گران که اکثراً از ساکنین جنوب شهر هستند.

در ادامه این گزارش آمده که طیب عامل مؤثری در این جریان بوده و نامبرده در روز ۱۵ خرداد با عده زیادی از بارفروشان و جنوب شهری‌ها با چوب و چماق به طرف میدان شوش و بازار رفته و در مسیر حرکت خود خرابکاری‌های زیادی می‌کنند. هرچند که طیب این اتهامات را رد می‌کند ولی دلایل و گزارشات موجود حاکی از این است که عامل اصلی شخص طیب بوده است.[2]

طیب در برگ بازجویی‌هایش پس از دستگیری

طیب می‌گوید: روز شنبه، شب تاسوعا، دسته راه انداختیم و روز یکشنبه نیز در انبار گندم روضه‌خوانی داشتیم. دیروز نیز دسته راه انداختیم. روز عاشورا ما از ساعت نه و بیست دقیقه حرکت کردیم و تا ساعت ۱۶ همان روز با جمعیتی در حدود بیست‌هزار نفر در حرکت بودیم. این جمعیت را خودم، طبق عادت همه ساله، جمع‌آوری کردم. شیخ باقر

---

۱. همان، ص ۹۰-۸۹.

۲. همان، صص ۱۹۵-۱۹۳.

نهاوندی واعظ، نیز شب تاسوعا در تکیه شرکت نکرده، اما شب قبل از آن روی منبر علیه ورود جینا لولوبریجیدا هنرپیشه زن ایتالیایی سخنرانی کرده و در مورد شعبان نیز اظهار نموده که او رفته است و دست جینا را بوسیده و یک قالی به نامبرده هدیه داده و حالا آمده عزاداری می‌کند. من بدون اطلاع از سوابق باقر نهاوندی او را دعوت کردم و شب قبل نیز تلفنی از وی خواستم که علیه دولت چیزی نگوید. البته من در ده شبی که عزاداری داشتم، علیه دولت و تحریک مردم چیزی از نهاوندی نشنیدم، اما در شب یازدهم محرم که عزاداری مربوط به حاج علی صاحب تکیه و بازرس میدان بوده نهاوندی اظهاراتی علیه دولت نموده است. من همچنان فدایی شاه بوده و هستم، من بودم که مردم را به دادن رأی مثبت به مواد شش‌گانه شاه، دعوت نمودم و تا آنجا که مقدور بوده خدمت کردم. با اینکه به من اطلاع رسید عده‌ای قصد دارند در مسجد حاج ابوالفتح تظاهر نمایند، اما به دستور کلانتری ۶ و ۵، مسیر همه ساله خود را از بوذرجمهری ادامه داده و جمعیت را تا ساعت چهار بعدازظهر در تکیه نهار دادم.

در سؤالی از او پرسیده شد: چه اشخاصی از کسبه میدان و خیابانهای مولوی در تظاهرات شرکت داشتند و چه کسانی آنها را تحریک نموده‌اند؟ طیب گفت: من بی‌اطلاع هستم ولی به من خبر دادند عباس حسینی، حاجی شمشاد بارفروش، حاج علی توسلی بارفروش، محمود ورقی، محمد قمی، سیدعلی کاشی بارفروش با ساکنان دولاب بودند. در مورد ارتباط او با شعبان بی‌مخ نیز سؤال شد که طیب گفت: من از شش ماه قبل که در عروسی دخترم دعوت داشت، دیگر او را ندیدم و حتی به عزاداری من هم نیامده. در سؤال دیگری از او پرسیده شد: از کدام مرجع پول گرفتی تا اخلال‌گری کنی؟ او گفت: من

آدمی هستم مشروب‌خوار، روزی دو هزار تومان درآمد دارم، روزی پانصد تومان اجاره‌ملک می‌گیرم هر که هر چه می‌گوید دروغ است.[۱] مهدی عراقی نیز در این زمینه می‌گوید: پس از بازجویی، نصیری به طیب گفت: «این تعهد را بخوان و برو! موضوعش این بود که آقای خمینی پولی به طیب داده که این آشوبها را برپا کند. او هم از امضا کردن آن خودداری می‌کند. او را شکنجه می‌کنند و شلاقش می‌زنند. نتیجه این می‌شود که طیب اعترافاتی می‌کند و اسم افرادی را بی‌خودی می‌آورد. در دادگاه اول، طیب و هفت هشت نفر از رفقایش به اعدام و بقیه به حبس‌های پنج سال به بالا محکوم می‌شوند. در دادگاه دوم، طبق تحقیقاتی که رئیس دادگاه کرده بود، طیب به سه سال و رضایی به دو سال و یکی دیگر را به یک سال زندان، محکوم و بقیه را تبرئه می‌کنند. نصیری با این حکم مخالفت می‌کند و اینجاست که حکم اعدام برای او و حاج اسماعیل رضایی بریده می‌شود.[۲] در دادگاه تجدید نظری هم که در تاریخ ۲۱ مهر ۱۳۴۲ تشکیل شد، دادستان دادگاه، جرم متهمین را که طیب و حاج اسماعیل رضایی نیز جزو آنها بودند چنین برشمرد: حمله به کتابخانه پارک شهر، شکستن شیشه‌های آن، آتش زدن ورزشگاه پارک شهر، سوزاندن اتوبوس‌ها و اتومبیل‌های سواری، حمله به اتوبوس حامل دختران دانش‌آموز و هتک حرمت آنها، حمله به بانوان بی‌حجاب، تخریب ایستگاههای اتوبوس، شکستن در و پنجره مغازه‌های شهر، تخریب باجه‌های بلیط‌فروشی، سوزاندن سینماها، باشگاههای ورزشی، از بین بردن چراغ‌های راهنمایی، آتش‌زدن مغازه‌ها، حمله به کارخانه

---

۱. *آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک*، صص ۱۲۵–۱۱۲.

۲. مهدی عراقی، پیشین، صص ۱۹۰–۱۸۹؛ و علی باقری، پیشین، دفتر نهم، صص ۳۹–۳۸.

برق، تأسیسات رادیو، آب، بنزین و کشته شدن عده‌ای از مردم. علاوه بر این جرم طیب پخش پول بین دسته‌ها و تحریک بارفروشان و میدانی‌ها و سرازیر کردن آنها به خیابانها عنوان شده است.[۱] همین روزنامه در روز ۱۱ آبان ۱۳۴۲ در گزارشی تحت عنوان: طیب و اسماعیل رضایی تیرباران شدند، نوشت: «ساعت شش و پنج دقیقه بامداد امروز، طیب حاج رضایی ۵۳ ساله و حاج محمد اسماعیل رضایی ۳۸ ساله، دو نفر از محکومین ۱۵ خرداد که در دادگاههای بدوی و تجدیدنظر به اعدام محکوم شده بودند، پس از ابرام حکم، در میدان تیر پادگان حشمتیه تیرباران گردیدند.»[۲]

پانزدهم و شانزدهم خرداد از زبان شعبان بی‌مخ

در یک قسمت از جنوب شهر، یک مشت از این میدان‌دارها جمع شده و تصمیم می‌گیرند که بساط ۱۵ خرداد را راه بیندازند. البته این حادثه برنامه‌ریزی شده نبود. اینها فقط تصمیم می‌گیرند که به عرق‌فروشی‌ها حمله کرده و دست به جای دیگر نزنند. صبح ۱۵ خرداد رضا گچ‌کار، اسماعیل خلج و چند نفر از اطرافیان طیب، دست به کار شده و از میدان شاه تا پارک شهر، به کلیه عرق‌فروشی‌ها حمله می‌کنند. البته طیب در این موقع همراه آنها نبود. علاوه بر این آنها به ورزشگاه پارک شهر، سالن محمدرضا شاه، باشگاه من، کلوب شاهنشاهی، اداره برق و بانک نیز

---

۱. دنباله اظهارات دادستان و وکلای مدافع در دادگاه تجدیدنظر نظامی مأمور رسیدگی به پرونده طیب و دیگر متهمین ۱۵ خرداد، روزنامه ***اطلاعات***، ش ۱۱۲۱۶، ۲۱ مهر ۱۳۴۲، ص ۸.

۲. طیب و اسماعیل رضایی تیرباران شدند، روزنامه ***اطلاعات***، ش ۱۱۲۳۳، ۱۱ آبان ۱۳۴۲، ص ۱۳.

حمله نموده و آنجاها را به آتش می‌کشند. دَمِ ایستگاه رادیو هم یک عده‌ای جمع شده بودند و فحاشی می‌کردند. پس از آن درصدد حمله به آنجا برآمدند که سربازان مانع شدند. البته آنها اجازه تیراندازی نداشتند، چرا که شاه گفته بود خونریزی نکنید. این وضع تا ساعت ۳ بعدازظهر ادامه داشت، تا اینکه نهایتاً علم کاسه صبرش لبریز شده و دستور تیراندازی می‌دهد و عده‌ای کشته می‌شوند. مثلاً در اداره برق ۶۴ نفر کشته شدند و این که می‌گویند در خیابان شهباز دو هزار تن کشته شده‌اند بی‌خود است. پس از آن حکومت نظامی شد. دولت اگر ما را تقویت می‌کرد، این بلاها بر سرش نمی‌آمد. به هر حال به تلافی ۱۵ خرداد و آتش گرفتن باشگاهمان، فردای آن روز دست به کار شدیم و با صدوپنجاه نفر از اعضای جمعیت جوانمردان جانباز، به میدان شاه و محل تجمع مردم، یعنی فخرالدوله رفتیم. چون حکومت نظامی بود، در آنجا ارتشیان جلو ما را گرفتند و گفتند برگردید و این کارها را کنار بگذارید، شاه ممکن است ناراحت شود. اما ما توجهی نکردیم و به چند تا از آخوندها هجوم برده و آنها را زدیم و غیره.

طیب را، همان شب ۱۵ خرداد گرفتند و در همان موقع بود که طاهر برادر طیب با امیر رستمی که می‌گفتند قاتل افشار طوس است، حسین مهدی قصاب، ناصر جگرکی و شعبان حاج عباسی که همه از بچه‌های جنوب شهر بودند، به خانه من آمدند و گفتند: مأموران به دنبال ما آمده‌اند تا ما را دستگیر کنند، به خدا ما دخالت نداشتیم و غیره. من هم از نصیری خواستم فعلاً کاری به آنها نداشته باشد و او هم قبول کرد.

بعد از چند روزی محاکمه طیب شروع می‌شود. رئیس دادگاه که تیمساری بود روزی به باشگاهم آمد و گفت: آیا طیب باشگاه تو را سوزانده؟ گفتم: والا بچه‌های جنوب شهر نه غارت می‌کنند و نه آتش

می‌زنند. هیچکدام از اینها را ندیدم. حمله‌کنندگان یک مشت لات‌ها و بیکارها بودند. خلاصه گذشت، تا اینکه روزی مرا دادگاه طیب احضار کردند. در آنجا طیب، نوری، رضایی و داش‌گزنی بودند. دوباره در آنجا من از آنها دفاع کردم و همان حرفهای بالا را زدم. روز بعد حاجی مسیح برادر طیب که خیلی آدم مقدس و مؤمنی بود به خانه ما آمدو گفت: مرا طیب فرستاده که پیشانی‌ات را ماچ کنم، تو پریروز رفته بودی دادگاه از آنها دفاع کردی، چه کار خوبی کردی! و رفت. حاج علی نوری هم جزو اعدامی‌ها بود. پسرش حسین که در سوئیس تحصیل می‌کرد روزی با حسین مهدی قصاب و پسرش به خانه ما آمد و گفت: آقای جعفری، پدر مرا گرفتند ولی پدر من بی‌گناه است کاری بکنید. خلاصه ما دنبال کار حاج علی نوری و طیب و غیره رفتیم. حسن ارسنجانی را واسطه با شاه قرار دادیم و منتظر خبرش ماندیم. رفت، آمد و گفت که شاه می‌گوید: حاج علی نوری را یک درجه تخفیفش بدهید، ولی طیب را نه! چون نصیری پشت کارش است و خواستار اعدام اوست. هرچند که بعدها گفتند شعبان از شاه تقاضای اعدام طیب را کرده است. اصلاً من و طیب با هم رقابتی نداشتیم و با هم رفیق بودیم، با هم زندان بودیم و غیره. علت اینکه رژیم با او بد شد، به خاطر کارهایی بود که در محرم ۴۲ انجام داد. مثلاً زمانی که شیخ نهاوندی را برای روضه‌خوانی و سخنرانی تکیه‌اش می‌آورد، طیب با نوچه‌هایش به او می‌گویند: وقتی بالای منبر رفتی شاه و نخست‌وزیر را یادت نره، فحش و دری وری بگو! حالا این شیخ نهاوندی هم مأمور سازمان امنیت بود و صبح همه اینها را گزارش می‌دهد.[1]

---

۱. هما سرشار، ***خاطرات شعبان جعفری***، نشر ثالث، صص ۲۹۳-۲۷۵.

مختصری درباره حاج اسماعیل رضایی

حاج اسماعیل رضایی فرزند لطف‌الله، در سال ۱۳۰۴ در تهران متولد شد و از همان نوجوانی به شغل بارفروشی در میدان میوه و تره‌بار روی آورد. او مقلّد امام خمینی بود و در رسیدگی به خانواده‌های بی‌سرپرست، نهایت تلاش خود را می‌نمود.[۱] غلام‌علی حداد عادل در مورد شخصیت او می‌گوید: حاج اسماعیل برخلاف طیب، هرگز به قداره‌بندی و یکه‌بزنی و کارهای بی‌حساب و کتاب معروف نبود و فردی بود بسیار متدین و عاشق امام حسین و ائمه اطهار(ع). وی از دوستان پدرم بود و هر دو در یک هیئت هفتگی شرکت می‌کردند که نام آن «انصار عباس الحسین (ع)» بود. بنده از همان دوران دبیرستان، معمولاً هر هفته به این هیئت می‌رفتم و به سخنان وعاظ گوش می‌دادم. به تدریج با او آشنا شدم. وی آدم خوش بیان و شوخ و خوش‌مشربی بود. از همه مهمتر اینکه در میدان به درستی و پاکی شهرت داشت و حرفش برای میدانی‌ها حجت بود. هیچ‌کس به وی نسبت خلاف و حقه‌بازی نمی‌داد و همیشه به درستی و حلال‌خوری معروف بود و غش در مالش نبود. ما همیشه از ایشان میوه می‌خریدیم. آن زمان وی مانند اعضای مؤتلفه شناخته نشده بود و هیچ کس از او به عنوان آدم فعال و برنامه‌ریز تشکیلات سیاسی نام نمی‌برد.[۲] علاوه بر این او یکی از عناصر اصلی پخش اعلامیه‌های امام در سطح تهران بود و در سازمان دادن هیئت‌های مذهبی در روزهای تاسوعا و عاشورای آن سال نقش داشت. رفاقت وی با طیب به بیش از بیست سال قبل بازمی‌گشت. پس از

---

۱. *آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک*، ص ۱۱۰؛ و علی باقری، دفتر چهارم، پیشین، ص ۱۱۹–۱۱۸.

۲. علی باقری، دفتر هفتم، پیشین، صص ۱۳۹–۱۳۸.

۱۵ خرداد دستگیر و به جرم ایجاد بلوا و تحریک اهالی به جنگ با یکدیگر و علیه سلطنت مشروطه ایران در دادگاه بدوی و تجدیدنظر به اعدام محکوم شد.[۱]

---

۱. *آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک*، ص ۱۱۰.

منابع و مآخذ

فارسی

۱ـ آقابخشی، علی، **فرهنگ علوم سیاسی**، با همکاری مینو افشاری‌راد، تهران، انتشارات مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴.

۲ـ آریان‌پور، امیراشرف، **واژه‌نامه بزرگ آلمانی-فارسی**، با همکاری آساسنگ و هادی مرتضوی و سمیرا آریان‌پور، چ اول، تهران، انتشارات کمان‌گیر، ۱۳۷۱.

۳ـ آوری، پیتر، **تاریخ معاصر ایران از کودتای ۲۸ مرداد تا اصلاحات ارضی**، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ج سوم، چ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات عطایی، ۱۳۷۱.

۴ـ آبراهامیان، یرواند، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل‌محمدی و دیگران، چ پنجم، تهران، نشرنی، ۱۳۷۹.

۵ـ آل‌احمد، جلال، **در خدمت و خیانت روشنفکران**، ج دوم، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷.

۶ـ آرامش، احمد، **پیکار من با اهریمن: یادداشت‌های زندان ۱۳۴۹**، به کوشش خسرو آرامش، تهران، انتشارات فردوس و انتشارات مجید، بی‌تا.

۷ـ آموزگار، جهانگیر، **فراز و فرود دودمان پهلوی**، ترجمه اردشیر لطفعلیان، چ اول، بی‌جا، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵.

۸ـ آموزگار، حبیب‌الله، **فرهنگ فارسی دانش**، چ سوم، تهران، انتشارات صفّار، ۱۳۷۵.

۹ـ آژنگ، نصرالله، **گنجینه لغات**، ج دوم، چ اول، تهران، انتشارات گنجینه، ۱۳۸۱.

۱۰ـ **آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک**، چ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.

۱۱ـ ازغندی، علیرضا، ***تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران: ۱۳۵۷-۱۳۲۰ ش***، ج اول، چ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
۱۲ـ اقبال، اسماعیل، ***نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش***، چ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.
۱۳ـ امیراحمدی، هوشنگ، ***جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی***، چ اول، تهران، انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۱.
۱۴ـ افتخارزاده، یحیی، ***نظمیه در دوره پهلوی***: خاطرات سرلشکر بازنشسته پلیس یحیی افتخارزاده، چ اول، تهران، انتشارات اشکان، ۱۳۷۷.
۱۵ـ ایدن، آنتونی، ***خاطرات آنتونی ایدن***، ترجمه کاوه دهگان، چ سوم، تهران، شرکت سهامی نشر اندیشه، ۱۳۴۳.
۱۶ـ ابتهاج، ابوالحسن، ***خاطرات ابوالحسن ابتهاج***، ج اول، چ اول، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
۱۷ـ انصاف‌پور، غلامرضا، کامل: ***فرهنگ فارسی***، چ دوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۴.
۱۸ـ اعظام قدسی، حسن، ***خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله***، ج دوم، چ اول، بی‌جا، انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۹.
۱۹ـ اکبری، علی اکبر، ***لومپنیسم***، چ اول، تهران، مرکز نشر سپهر، ۱۳۵۲.
۲۰ـ امیرعلایی، شمس‌الدین، ***صعود محمدرضا شاه به قدرت یا شکوفایی دیکتاتوری***، ترجمه خودش، تهران، انتشارات دهخدا، بی‌تا.
۲۱ـ انوری، حسن، ***فرهنگ بزرگ سخن***، ج هفتم، چ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۱.
۲۲ـ بیرو، آلن، ***فرهنگ علوم اجتماعی***، ترجمه باقر ساروخانی، چ اول، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶.
۲۳ـ بهنود، مسعود، ***از سیدضیاء تا بختیار***، چ پنجم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰.
۲۴ـ بهزادی، علی، ***شبه خاطرات***، چ دوم، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۷۵.
۲۵ـ بیل، جیمز و ویلیام راجر لویس، ***مصدق نفت. ناسیونالیسم ایرانی***، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، چ سوم، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲.
۲۶ـ باقی، عمادالدین، ***بررسی انقلاب ایران***، ج اول، چ اول، تهران، نشر تفکر، ۱۳۷۰.
۲۷ـ باقری، علی، ***خاطرات ۱۵ خرداد***، دفتر اول، چ اول، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
۲۸ـ همان، دفتر چهارم، چ اول، ۱۳۷۵.
۲۹ـ همان، دفتر پنجم، چ اول، ۱۳۷۶.
۳۰ـ همان، دفتر نهم، چ اول، ۱۳۷۸.

۳۱ـ بیانی، خانبابا، **غائله آذربایجان**، چ اول، تهران، انتشارات زریاب، ۱۳۷۵.
۳۲ـ بشیریه، حسین، **جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی**، چ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴.
۳۳ـ بهنود، مسعود، **این سه زن: اشرف پهلوی، مریم فیروز و ایران تیمورتاش**، چ دوم، تهران، نشر علم، ۱۳۷۴.
۳۴ـ بهار، محمدتقی، **تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران**، ج دوم، چ اول، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳۵ـ بصیرت‌منش، حمید، **علما و رژیم رضاشاه**، چ دوم، تهران، موسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۸.
۳۶ـ باطنی، محمدرضا، **فرهنگ معاصر: انگلیسی-فارسی**، چ دوم، تهران، موسسه فرهنگ معاصر، ۱۳۷۷، ص ۲۱۸.
۳۷ـ پژوهش گروهی جامی، **گذشته چراغ راه آینده است**، چ دوم، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۱.
۳۸ـ پرتو، ابوالقاسم، **واژه‌یاب**، ج سوم، چ اول، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳.
۳۹ـ ترکمان، محمد، **اطلاعاتی درباره تشنجات، درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق**، چ اول، بی‌جا، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۵۹.
۴۰ـ تربتی سنجابی، محمود، **کودتاسازان**، چ اول، تهران، موسسه فرهنگ کاوش، ۱۳۷۶.
۴۱ـ تفضّلی، محمود، **مصدق. نفت. کودتا**، ترجمه محمود تفضّلی، چ اول، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۴۲ـ تامین، ملوین، **جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی**، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، چ دوم، تهران، نشر توتیا، ۱۳۷۳.
۴۳ـ جوانشیر، ف. م، **تجربه ۲۸ مرداد: نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران**، چ اول، تهران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹.
۴۴ـ جمشیدی لاریجانی، **دوقلوی میرپنج**، چ اول، تهران، نشرعلم، ۱۳۷۶.
۴۵ـ جزنی، بیژن، **تاریخ سی ساله ایران**، چ اول، تهران، انتشارات جهان کتاب، ۱۳۸۰.
۴۶ـ حجازی، مسعود، **رویدادها و داوری: ۱۳۲۹-۱۳۳۹ ش**، چ اول، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۵.
۴۷ـ حاج قربان‌علی، ابوالفضل، **چهره دکتر حسین فاطمی**، چ اول، بی‌جا، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۰.
۴۸ـ خلعت‌بری، فریده، **کیانوری و ادعاهایش**، چ اول، بی‌جا، نشر شباویز، ۱۳۷۳.
۴۹ـ خامه‌ای، انور، **فرصت بزرگ از دست رفته**، چ اول، بی‌جا، انتشارات هفته، ۱۳۶۲؛

و خامه‌ای، انور، ***از انشعاب تا کودتا***، چ اول، بی‌جا، انتشارات هفته، ۱۳۶۳.
۵۰ـ ***خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی***، به کوشش بهرام افراسیابی، چ دوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۰.
۵۱ـ دهنوی، ***قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ به روایت اسناد***، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۰.
۵۲ـ دو گوبینو، کنت، ***سفرنامه: سه سال در آسیا (۱۸۵۸-۱۸۵۵ م.)***، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چ اول، تهران، انتشارات کتاب‌سرا، ۱۳۶۷.
۵۳ـ دلدم، اسکندر، ***زندگی پرماجرای رضاشاه***، ج اول، چ سوم، تهران، نشر گلفام، ۱۳۷۱.
۵۴ـ دلدم، اسکندر، ***حاجی واشنگتن***، با مقدمه محمدعلی جمال‌زاده، تهران، نشر گلفام، ۱۳۷۰.
۵۵ـ دی. تنسی، استفان، ***مبانی علم سیاست***، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، چ اول، تهران، ۱۳۷۹.
۵۶ـ دوانی، علی، ***نهضت روحانیون ایران***، ج دوم، سوم و چهارم، بی‌جا، ناشر: بنیاد فرهنگی امام رضا (ع)، بی‌تا.
۵۷ـ دهخدا، علی‌اکبر، ***لغت‌نامه***، ج ۳۷، تهران، چاپ سیروس، ۱۳۳۰.
۵۸ـ ذبیح، سپهر، ***ایران در دوره دکتر مصدق***، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چ دوم، تهران، موسسه انتشارات عطایی، ۱۳۷۰.
۵۹ـ ذاکرزاده، امیرحسین، ***سرگذشت طهران***، چ اول، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۳.
۶۰ـ روبین، باری، ***جنگ قدرت‌ها در ایران***، ترجمه محمود مشرقی، چ اول، تهران، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳.
۶۱ـ ***روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت***، به کوشش گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران در اروپا، قم، انتشارات دارالفکر، بی‌تا.
۶۲ـ رفعت، محمود، ***تختی مرد همیشه جاوید***، چ اول، بی‌جا، نشر علم، ۱۳۶۶.
۶۳ـ روحانی، سیدحمید، ***نهضت امام خمینی در ایران***، چ دوم، بی‌جا، چاپ شرکت افست، ۱۳۶۱.
۶۴ـ رائین، اسماعیل، ***واقعه گوهرشاد به روایت دیگر***، به کوشش سیما رائین، چ اول، تهران، نشر رائین، ۱۳۷۹.
۶۵ـ روزولت، گرمیت، ***کودتا در کودتا***، ترجمه علی اسلامی، بی‌جا، انتشارات چاپخش، بی‌تا.
۶۶ـ رحمانیان، داریوش، ***چالش جمهوری و سلطنت در ایران***: زوال قاجار و روی کار آمدن رضاشاه، چ اول، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۹.
۶۷ـ راعی، سجاد، ***عملیات آژاکس، بررسی اسناد CIA درباره کودتای ۲۸ مرداد***، ترجمه

ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرارمعاصر، تهران، ۱۳۸۰.

۶۸ـ روحانی، فؤاد، **زندگی سیاسی مصدق**، چ اول، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۱.

۶۹ـ زعیم، کورش، ***جبهه ملی ایران: از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد***، با همکاری علی اردلان، چ اول، تهران، انتشارات ایران‌مهر، ۱۳۷۸.

۷۰ـ ساروخانی، باقر، ***درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی***، چ اول، بی‌جا، سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۰.

۷۱ـ سرشار، هما، ***خاطرات شعبان جعفری***، چ هفتم، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۱.

۷۲ـ سرشار، هما، **شعبان جعفری**، با مقدمه و توضیحات خسرو معتضد، چ دوم، تهران، نشر البرز، ۱۳۸۱.

۷۳ـ ستایش، محمود، ***دکتر محمد مصدق: به مناسبت پنجاهمین سالگرد زمامداری دکتر مصدق***، چ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۸۰.

۷۴ـ ستوده، هدایت‌الله، ***مقدمه‌ای بر آسیب‌شناسی اجتماعی***، چ دوم، تهران، موسسه انتشارات آوای نو، ۱۳۷۳.

۷۵ـ سفری، محمدعلی، ***قلم و سیاست: از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق***، ج اول و سوم، چ دوم، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۹.

۷۶ـ سیف‌اللهی، سیف الله، ***جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی ایران***، چ اول، تهران، موسسه انتشارات جامعه‌پژوهان سینا، ۱۳۸۱.

۷۷ـ ***سیری در ۲۴ دوره قانونگذاری مجلس شورای ملی و دولت‌های همزمان با آن***، نشریه شماره ۶، دفتر انتخابات، آذرماه ۱۳۶۸.

۷۸ـ سمیعی، احمد، ***معماران تمدن بزرگ***، چ اول، بی‌جا، نشر روایت، ۱۳۷۲.

۷۹ـ سیفی فمی تفرشی، مرتضی، ***پلیس خفیه ایران***: مروری بر رخدادهای سیاسی و تاریخچه شهربانی از ۱۲۹۹ ش. تا ۱۳۲۰ ش. چ دوم، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۸.

۸۰ـ سیفی فمی تفرشی، مرتضی، **نظم و نظمیه در دوره قاجاریه**، چ اول، تهران، انتشارات یساولی (فرهنگ‌سرا)، ۱۳۶۲.

۸۱ـ شهری، جعفر، ***طهران قدیم***، ج دوم و سوم، چ اول، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۱.

۸۲ـ شیفته، نصرالله، ***زندگی‌نامه و مبارزات سیاسی دکتر محمد مصدق***، چ اول، تهران، نشر کومش، ۱۳۷۰.

۸۳ـ شایان‌مهر، علیرضا، ***دایرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی***، ج اول، چ اول، تهران، سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۷.

۸۴ـ شهری، جعفر، ***تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم***: زندگی، کسب و کار، ج اول، دوم، چهارم، پنجم، ششم، چ دوم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹.

۸۵ـ شکوهی، حسین، ***حاشیه‌نشینان شهری***، تبریز، انتشارات موسسه تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی، ۱۳۵۵.

۸۶ـ شادروان، حسن، ***قهرمانان همیشه زنده‌اند***: تحقیقی در تاریخ ایران عصر افشاری، چ اول، تهران، انتشارات اقاقی، ۱۳۷۷.

۸۷ـ صبوری، منوچهر، ***جامعه‌شناسی سازمان‌ها: بوروکراسی مدرن ایران***، چ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰.

۸۸ـ صدری افشار، غلامحسین و نسرین و نسترن حکمی، ***فرهنگ زبان فارسی امروز***، چ اول، تهران، موسسه نشر کلمه، ۱۳۶۹.

۸۹ـ صفایی، ابراهیم، ***خاطره‌های تاریخی***، چ اول، تهران، انتشارات کتاب‌سرا، ۱۳۶۸.

۹۰ـ صولت قشقایی، محمد ناصر، ***سالهای بحران: خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقایی*** از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲ ش.، چ سوم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.

۹۱ـ طلوعی، محمد، ***فرهنگ جامع سیاسی***، چ اول، بی‌جا، نشر علم و انتشارات سخن، ۱۳۷۲.

۹۲ـ طلوعی، محمود، ***ترس از انگلیس***، چ اول، بی‌جا، انتشارات هفته، ۱۳۶۹.

۹۳ـ علی‌بابایی، غلامرضا، ***فرهنگ علوم سیاسی***، چ دوم، تهران، شرکت نشر و پخش ویس، ۱۳۶۹.

۹۴ـ عباسی، مهدی، ***تاریخ ورزش باستانی و کشتی پهلوانی ایران***، قم، چاپخانه الهادی، بی‌تا.

۹۵ـ عظیمی، فخرالدین، ***بحران دموکراسی در ایران: ۱۳۳۲-۱۳۲۰ ش.***، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، چ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۲.

۹۶ـ عراقی، مهدی، ***ناگفته‌ها: خاطرات شهید حاج مهدی عراقی***، به کوشش محمود مقدسی و مسعود دهشور و حمیدرضا شیرازی، چ اول، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰.

۹۷ـ عاقلی، باقر، ***روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی***، ج اول و دوم، چ اول، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۰.

۹۸ـ عِلْم، مصطفی، ***نفت، قدرت و اصول***، ترجمه غلامحسین صالح‌یار، چ اول، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۷۷.

۹۹ـ عاقلی، باقر، ***رضاشاه و قشون متحدالشکل***، چ دوم، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۹.

۱۰۰ـ عتیق‌پور، محمد، ***بلوای نان: فاجعه ۱۷ آذرماه ۱۳۲۱ به ضمیمه خاطرات نویسنده از وقایع آن روز***، چ اول، تهران، نشر شریف، ۱۳۷۹.

۱۰۱ـ عاقلی، باقر، ***شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران***، ج اول، چ اول، تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰.

۱۰۲ـ فلور، ویلم، ***جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار***، ترجمه ابوالقاسم سری، ج دوم، چ اول، بی‌جا، انتشارات توس، ۱۳۶۶.

۱۰۳ـ فردوست، حسین، ***ظهور و سقوط سلطنت پهلوی***، ج اول، چ یازدهم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹.

۱۰۴ـ فرجاد، محمد حسین، ***آسیب‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی انحرافات***، چ هفتم، بی‌جا، دفتر تحقیقات و انتشارات بدر، ۱۳۷۵.

۱۰۵ـ فتحی، هوشنگ، ***تاریخچه و مقررات ورزش‌ها***، چ اول، تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۱.

۱۰۶ـ فلاندن، اوژن، ***سفرنامه اوژن فلاندن به ایران***، ترجمه حسین نورصادقی، چ سوم، تهران، انتشارات اشراقی، ۲۵۳۶.

۱۰۷ـ فاروقی، احمد و ژان لورورریه، ***ایران بر ضد شاه***، ترجمه مهدی نراقی، چ اول، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.

۱۰۸ـ فتاحی‌پور، احمد، ***نهادهای اصلی اجتماعی***، تهران، انتشارات مدرسه عالی دختران ایران، ۱۳۵۱.

۱۰۹ـ فاطمی، حسین، ***خاطرات و مبارزات***، به کوشش بهرام افراسیابی، چ دوم، انتشارات سخن، ۱۳۶۶.

۱۱۰ـ فوران، جان، ***مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی***، ترجمه احمد تدین، چ سوم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۰.

۱۱۱ـ فاطمی، سیدعباس، ***شعبان جعفری در آینه اسناد***، چ اول، تهران، انتشارات جهان کتاب، ۱۳۸۰.

۱۱۲ـ قرایی مقدم، امان‌الله، ***مبانی جامعه‌شناسی***، چ اول، تهران، انتشارات ابجد، ۱۳۷۴.

۱۱۳ـ قلی‌زاده، آذر، ***مبانی جامعه‌شناسی***، چ اول، تهران، انتشارات محتشم، ۱۳۷۴.

۱۱۴ـ کاتم، ریچارد، ***ناسیونالیسم در ایران***، ترجمه فرشته سرلک، چ اول، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۱.

۱۱۵ـ کمالی، علی، ***مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابریهای اجتماعی***، چ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹.

۱۱۶ـ کیانوری، نورالدین، ***گفتگو با تاریخ***، چ اول، تهران، نشر نگر، ۱۳۷۶.

۱۱۷ـ کی‌مرام، منوچهر، ***رفقای بالا***، چ اول، بی‌جا، نشر شباویز، ۱۳۷۴.

۱۱۸ـ کشاورز، فریدون، ***خاطرات سیاسی***، به کوشش علی دهباشی، چ اول، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۰.

۱۱۹ـ کرمانی، ناظم‌الاسلام، ***تاریخ بیداری ایرانیان یا تاریخ مشروح و حقیقی مشروطیت ایران***، ج اول، دوم و سوم، چ چهارم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

۱۲۰ـ کیا، ب، ***ارتش تاریکی***، چ اول، بی‌جا، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶.
۱۲۱ـ کسروی، احمد، ***تاریخ مشروطه‌ی ایران***، چ بیستم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۱۲۲ـ کوهی کرمانی، حسین، ***غوغای جمهوری***، تهران، چاپخانه مجلس، بی‌تا.
۱۲۳ـ کاتوزیان، محمدعلی همایون، ***استبداد، دموکراسی و نهضت ملی***، چ اول، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۲.
۱۲۴ـ کاتوزیان، محمدعلی همایون، ***مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران***، ترجمه فرزانه طاهری، چ اول، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۲.
۱۲۵ـ کاتوزیان، محمدعلی همایون، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چ هفتم، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۹.
۱۲۶ـ گازیوروسکی، مارک. ج، ***کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲***، ترجمه غلامرضا نجاتی، چ دوم، بی‌جا، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.
۱۲۷ـ گازیوروسکی، مارک. ج، ***دیپلماسی آمریکا و شاه***، ترجمه جمشید زنگنه، با مقدمه توضیحی سرهنگ غلامرضا نجاتی، چ اول، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.
۱۲۸ـ گولپینارلی، عبدالباقی، ***فتوت در کشورهای اسلامی***، ترجمه توفیق هـ. سبحانی، چ اول، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۹.
۱۲۹ـ***گزارشی از حماسه پانزده خرداد سال ۴۲ در اصفهان*** به روایت خاطرات، چ اول، قم، ناشر: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، شعبه اصفهان، ۱۳۷۱.
۱۳۰ـ لمبتون، آن. ک. س، ***نگرشی بر جامعه اسلامی در ایران***، ترجمه یعقوب آژند، بی‌جا، بی‌تا.
۱۳۱ـ لپینگ، بریان، ***سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق***، ترجمه محمود عنایت، چ اول، تهران، نشرکتاب‌سرا، ۱۳۶۵.
۱۳۲ـ لاجوردی، حبیب، ***خاطرات جعفر شریف امامی***، چ دوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰.
۱۳۳ـ محسنی، منوچهر، ***مقدمات جامعه‌شناسی***، چ هفتم، بی‌جا، نشر مؤلف، ۱۳۷۰.
۱۳۴ـ موحد، محمدعلی، ***خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران***، ج اول و دوم، چ اول، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۸.
۱۳۵ـ معتضد، خسرو، ***شادکامان کاخ مرمر***، ج دوم، چ دوم، تهران، انتشارات دور دنیا، ۱۳۷۸.
۱۳۶ـ مصدق، محمد، ***خاطرات و تألّمات دکتر محمد مصدق***، به کوشش ایرج افشار، چ چهارم، تهران، انتشارات علمی، بی‌تا.
۱۳۷ـ ملکی، خلیل، ***خاطرات سیاسی خلیل ملکی***، با مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، چ اول، تهران، انتشارات رواق، ۱۳۵۷.

۱۳۸ـ مهدوی‌نژاد، رضا و پژمان معتمدی، ***تاریخ تربیت بدنی و ورزش***، چ اول، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۹.
۱۳۹ـ مهدی‌نیا، جعفر، ***نخست‌وزیران ایران (۷)***: زندگی سیاسی سپهبد زاهدی، چ اول، تهران، انتشارات پانوس، ۱۳۷۵.
۱۴۰ـ منصوری، جواد، ***سیر تکوینی انقلاب اسلامی***، چ دوم، تهران، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵.
۱۴۱ـ مساواتی‌آذر، مجید، ***مبانی جامعه‌شناسی***، تبریز، انتشارات احرار، ۱۳۷۲.
۱۴۲ـ مظلوم خراسانی، محمد، ***بررسی مسایل اجتماعی ایران***، چ اول، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۱.
۱۴۳ـ موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، ***خاطرات نورالدین کیانوری***، چ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.
۱۴۴ـ میزبانی، مهناز، ***خاطرات شهید سید محمد واحدی***، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۴۵ـ مکی، حسین، ***تاریخ بیست ساله ایران: انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله دیکتاتوری پهلوی***، ج سوم، چ دوم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۱۴۶ـ مکی، حسین، ***تاریخ بیست ساله ایران***، ج هشتم، چ سوم، تهران، انتشارات علمی و انتشارات ایران، ۱۳۷۰.
۱۴۷ـ میرزا حسین‌خان، ***جغرافیای اصفهان***، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۲.
۱۴۸ـ مسعود انصاری، احمدعلی، ***من و خاندان پهلوی***، با مقدمه حسین ابوترابیان، چ دوم، تهران، نشر فاخته، ۱۳۷۱.
۱۴۹ـ ملیکف، ا. س، ***استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران***، ترجمه سیروس ایزدی، چ اول، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی و موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۱۵۰ـ مسعود انصاری، احمدعلی، ***من و خاندان پهلوی***، تنظیم و نوشته: محمد برقعی و حسین سرفراز، توضیح و مقدمه حسین ابوترابیان، چ دوم، تهران، نشر فاخته، ۱۳۷۱.
۱۵۱ـ مهدی‌نیا، جعفر، ***قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران***: از کورش تا محمدرضا شاه، ج دوم، چ دوم، تهران، نشر پاسارگاد، ۱۳۸۱.
۱۵۲ـ مشکور، محمد جواد، ***تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا انقراض قاجاریه***، چ پنجم، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۷۵.
۱۵۳ـ مهدی‌نیا، جعفر، ***نخست‌وزیران ایران (۲): زندگی سیاسی قوام‌السلطنه***، چ سوم، تهران، انتشارات پانوس، ۱۳۷۰.
۱۵۴ـ مستوفی، عبدالله، ***شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه***، ج اول و سوم، چ سوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱.

۱۵۵ـ مدنی، سیدجلال‌الدین، ***تاریخ معاصر ایران***، ج دوم، بی‌جا، نشر دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.

۱۵۶ـ مهدی‌نیا، جعفر، ***نخست‌وزیران ایران (۴): زندگی سیاسی سید ضیاءالدین طباطبایی***، چ اول، تهران، انتشارات پانوس، ۱۳۶۹.

۱۵۷ـ ماسلی، لئونارد، ***نفت. سیاست و کودتا در خاورمیانه***، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چ دوم، تهران، شرکت انتشاراتی رسام، ۱۳۶۶.

۱۵۸ـ مقصودی، مجتبی، ***تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران: ۱۳۵۷-۱۳۲۰***، چ اول، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۸۰.

۱۵۹ـ مدرسی، علی، ***مرد روزگاران: مدرس شهید نابغه ملی ایران***، چ دوم، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۴.

۱۶۰ـ معتضد، خسرو، ***اشراف از سرای سنگلج تا سریر سلطنت***، چ اول، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۷.

۱۶۱ـ مشیری، مهشید، ***فرهنگ زبان فارسی***، چ اول، تهران، انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۹.

۱۶۲ـ ملایی توانی، علیرضا، ***مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه***، چ اول، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

۱۶۳ـ معین، محمد، ***فرهنگ فارسی***، ج سوم، چ هشتم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

۱۶۴ـ مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ***قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک***، ج دوم، چ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.

۱۶۵ـ نجمی، ناصر، ***تهران قدیم***، چ چهارم، بی‌جا، چاپ و نشر ارمغان، ۱۳۷۴.

۱۶۶ـ نجاتی، غلامرضا، ***ماجرای کودتای سرلشکر قرنی***، چ اول، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.

۱۶۷ـ ***نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق به هنگام نخست‌وزیری***، ج دوم، دفتر سوم، بی‌جا، انتشارات مصدق، ۱۳۵۰.

۱۶۸ـ نجاتی، غلامرضا، ***تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران: از کودتا تا انقلاب***، ج اول، چ چهارم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.

۱۶۹ـ نجاتی، غلامرضا، ***در کنار پدرم مصدق: خاطرات دکتر غلامحسین مصدق***، چ سوم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹.

۱۷۰ـ نجمی، ناصر، ***خاطرات سیاسی: حوادث تاریخی ایران از شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲***، چ اول، بی‌جا، انتشارات کلینی، ۱۳۷۰.

۱۷۱ـ نجمی، ناصر، ***از سیدضیاء تا بازرگان: دولت‌های ایران از کودتای ۱۲۹۹ تا آذر***

۱۳۵۸، ج اول و دوم، بی‌جا، نشر نویسنده، ۱۳۷۰.
۱۷۲ـ نجمی، ناصر، ***طهران عهد ناصری***، چ اول، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۶۴.
۱۷۳ـ نجمی، ناصر، ***با مصدق و دکتر فاطمی***، چ اول، تهران، انتشارات معاصر، ۱۳۶۸.
۱۷۴ـ نوربخش، مسعود، ***تهران به روایت تاریخ***، ج چهارم، چ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۸۱.
۱۷۵ـ نفیسی، علی اکبر، ***فرهنگ نفیسی***، ج چهارم، بی‌جا، انتشارات خیام، ۱۳۴۳.
۱۷۶ـ نفیسی، سعید، ***سرچشمه تصوف در ایران***، چ سوم، تهران، چاپخانه مروی، ۱۳۴۳.
۱۷۷ـ نبئی، ابوالفضل، ***اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری***، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵.
۱۷۸ـ نوذری، عزت‌الله، ***تاریخ احزاب سیاسی در ایران***، چ اول، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۰.
۱۷۹ـ وودهاوس، سی. ام، **عملیات چکمه**، ترجمه فرحناز شکوری، به کوشش و با مقدمه احمد بشیری، چ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴.
۱۸۰ـ وایز، دیوید و تاماس‌راس، ***سیا حکومت نامرئی***، ترجمه عبدالله گله‌داری، ج اول، چ اول، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۱۸۱ـ وطن‌دوست، غلامرضا، ***اسناد سازمان سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق***، با مقدمه دکتر همایون کاتوزیان، با همکاری حسن زنگنه و رضا دهدشتی، چ اول، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹.
۱۸۲ـ وثوقی، منصور و علی‌اکبر نیک‌خلق، ***مبانی جامعه‌شناسی***، چ هشتم، تهران، انتشارات خردمند، ۱۳۷۴.
۱۸۳ـ هویدا، فریدون، **سقوط شاه**، ترجمه ح. ا. مهران، چ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۵.
۱۸۴ـ هدایت، مهدی‌قلی، ***خاطرات و خطرات***: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من، چ دوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۴.
۱۸۵ـ یزدی، ابراهیم، **سه جمهوری**، چ اول، تهران، انتشارات جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹.

منابع اینترنتی

1. www.Hamshahri. org / vijenam / hamshmah / 1380 / day / iran 2. HTM. p 6.
اشراقی، علیرضا، فقر تئوری دغدغه خلوص؛ نقدی بر مقاله اسیر جنبش فرومایگان.
2. www.Hawzah.net / per / magazine / kn / 011 / kn 01109.htm-40k.
احمدی، مصطفی، مسئله توزیع در نظام سرمایه‌داری.
3. www.Hamshahri.net / vijenam / tehran / 1382 / 1 / 25 / tehran.htm.
عنوان: سر قبر آقا و باغ فردوس.

4. www.Iichs. org / baharestan / Bahar7 / vaghaye. htm-97k-chahed-similar-pages.
فرهمند، جلال، چهل روز پر التهاب.
5. www.ghadeer. org / tarix / roozha 2 / ruz 00005. htm-41k.
6. www.hamshahri.org / vijenam / tehran / shomal / 1380.5.31 / tehran. htm.
حدادی، نصرالله، از کوچه باغی تا بیات تهران (قسمت دوم).

منابع انگلیسی:

1. Andrew Tully, *CIA: the inside story,* New York, william Morrow and Company, 1962.
2. Rhodri Jeffreys jones, *The CIA and American Democracy,* U.S.A: yale university press, 1989.
3. R.I.E. Sutherland, *Introductory sociology,* chicago, J.B.Lippincott, 1961.
4. P.J.North, *people in society,* london, longman, 1973.
5. R.M.B.Binning: *A Journey of two years travel in persia,* cylon, etc, Vol 1, London, 1857.
6. T.E.Gordon: *persia Revisited*, london, 1896.

روزنامه:

۱۸۶ـ حمله به باشگاه جعفری، روزنامه ***اطلاعات***، شماره ۱۱۱۰۸، پنج‌شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۴۲.
۱۸۷ـ اسامی عاملین بلوای ۱۵ خرداد، روزنامه ***اطلاعات***، شماره ۱۱۱۳۳، سال ۳۸، شنبه ۱۵ تیر ۱۳۴۲.
۱۸۸ـ دسته‌هایی که روز چهارشنبه در تظاهرات شرکت داشتند، روزنامه ***کیهان***، شماره ۳۰۷۰، سال ۱۲، شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۳۲.
۱۸۹ـ سروان داورپناه و سروان فشارکی افشاگری می‌کنند، روزنامه ***اطلاعات***، شماره ۱۵۹۳۲، سال ۵۴، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.
۱۹۰ـ ادامه شماره ۱۵۹۳۲، روزنامه ***اطلاعات***، شماره ۱۵۹۳۲، سال ۵۴، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸.
۱۹۱ـ آخرین پرده کمدی در انتخابات: چاقوکش‌ها در اطراف صندوق‌ها چه کار دارند؟، روزنامه **باختر**، شماره ۷۴، سال ۱۴، ۳ آبان ۱۳۲۸.
۱۹۲ـ جام‌جم برای نخستین بار منتشر می‌کند: یانگ، طراح اصلی کودتای ۲۸ مرداد، روزنامه **جام‌جم**، شماره ۹۳۸، سال چهارم، ۲۵ مرداد ۱۳۸۲.

۱۹۳ـ علل سقوط مصدق و کودتای ۲۸ مرداد، روزنامه ***کیهان***، شماره ۱۱۳۶۲، ۲۸ مرداد ۱۳۶۰.
۱۹۴ـ تظاهرکنندگان کتابهای مقدس و فرهنگی را در پارک‌شهر به آتش کشیدند!، روزنامه ***پست تهران***، ش ۲۹۱۱، ۱۶ خرداد ۱۳۴۲.
۱۹۵ـ دنباله اظهارات دادستان و وکلای مدافع در دادگاه تجدیدنظر نظامی مأمور رسیدگی به پرونده طیب و دیگر متهمین ۱۵ خرداد، روزنامه ***اطلاعات***، ش ۱۱۲۱۶، ۲۱ مهر ۱۳۴۲.

مجله:

مهندس ملکوتی، اسرار استعفای سرلشکر مزینی از زبان خودش، مجله ***خواندنیها***، شماره ۹۲، سال دوازدهم، سه شنبه ۲۴ تیرماه ۱۳۳۱.
مدنی، سعید، آسیب‌شناسی روانی گروه‌های فشار، ماهنامه ***ایران فردا***، شماره ۴۱، سال ششم، اسفند ۷۶- فروردین ۷۷.
گران‌پایه، بهروز، لومپنیسم یا بداخلاقی رسانه‌ای در مطبوعات ایران، هفته‌نامه ***راه نو***، شماره ۱۰، ۶ تیر ماه ۱۳۷۷.
رسولی، مرتضی، گفتگو با شاپور والی‌پور عضو سابق حزب توده، ***فصلنامه تاریخ معاصر ایران***، شماره سوم، ۱۳۷۶.

اسناد

سند شماره ۱۲۸-۱۵۶-۶ و ۱۲۴-۱۵۶-۶، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
سند شماره ۱-۹۸-۱۳۴ م، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
سند شماره ۵۶-۳۲۹-۸۱۸۸ الف، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
سند شماره ۱۳۸۷-۳-۳-۱۱۵-آ، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
سندشماره ۱۹۶-۱۲۲-۵ و ۱۹۷-۱۲۲-۵ و ۱۹۸-۱۲۲-۵، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
سند شماره ۶۴-۳۹۴-۴ و ۶۵-۳۹۴-۴، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

نمایه

Hooligans
in
Pahlavi Era's Politics

by

Mojtabâ Zâdeh Mohammadi



First published 2007 by Nashr-e Markaz
4th printing 2017

Tehran, Iran
Email: info@nashr-e-markaz.com

Printed in Iran

لومپن‌ها یا اوباش در تحولات سیاسی تاریخ معاصر ایران خـواه در زمـان قـاجاریه و خـواه پـهلوی، نـقش مـؤثری داشته‌انـد و بـه صـورت ابـزار در خـدمت مـنافع سـیاسی گوناگونی قرار گرفته‌اند.

در این کتاب پس از نگاهی جامعه‌شناختی به خصوصیات لومپن‌ها و بررسی وجوه اشتراک و افتراق آنان با لوطی‌ها در جامعه‌ی سنتی ایران، نقش آنان در وقـایع سـیاسی و اجتماعی اواخر دوران قاجار، دوره‌ی مشروطه، حکـومت رضاشاه، وقایع پس از شهریور بیست، دوران مـلی شـدن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد و حوادث مـنجر بـه قـیام پانزده خرداد بررسی شده است.

زمین فقط خانه ما نیست، پس به زندگی موجودات دیگر احترام بگذاریم

از کتاب‌های نشرمرکز

ایرانیان	محمدعلی همایون کاتوزیان / حسین شهیدی
ساسانیان	وستا سرخوش کرتیس، سارا استوارت / کاظم فیروزمند
پیدایش امپراتوری ایران	وستا سرخوش کرتیس، سارا استوارت / کاظم فیروزمند
استبداد، دموکراسی، و نهضت ملی	محمدعلی همایون کاتوزیان
کاپیتولاسیون در تاریخ ایران	محمدعلی چلونگر
تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر	موسی غنی‌نژاد
به روایت سعید نفیسی	علیرضا اعتصام
در بی‌دولتی فرهنگ	جلال ستاری



ISBN: 978-964-305-882-1



۲۹۵۰۰ تومان